ومن يتوكل على الله فهو حسبه

نادروام

مطبع مصطفائی مصطفی المطابع
منشی مصطفا محمد خان لکھنؤ

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دبیران دقیقه‌رس و روشن‌ضمیران صبح‌نفس پوشیده نماند که چون این خوشه‌چین خرمن ارباب
سخن را خیال استعداد کسب غوامض انشا و استعمال این گرامی فن در سر افتاد ادراک صحبت
ارباب دانش و بینش وجههٔ همت ساخته استفاضهٔ آثار تربیت نمود تا آنکه بفیض هم‌نشینی همزبانی
شان بر تسطیر عبارات عالیه دریافت دقائق اشعار قدرت یافته چهرهٔ حال بگلگونهٔ کسب هنر آرایش
یافت چه صیرفیان دارالعیار سخندانی و جوهریان رستهٔ بازار معانی را نقد ناسرهٔ این هیچمدان پسندیده
آمد و بعد مدتی بیاوری طالع بشرف ملازمت علامهٔ عصر نواب لطف الله خان ولد سعد الله
خان مرحوم که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطرح تجلیات آفرینش ایزد متعال ندیده با
بشغل خطوط‌نویسی مأمور شد پس از آن بسرکار بادشاهزادهٔ جمشید فر جهاندار شاه بهادر بمنشیگری از
عواطف بلند شد وقتی تا انقراض ایام اورنگ آرائی برفاقت نواب کوکلتاش خان بخدمت مذکور
قیام داشت مسودات هر که چندین بیاضها بسواد کشش چون رخسارهٔ مهوشان بخط عنبرفشان
روکشش نسخهٔ ریاض رضوان می‌گشت در حمار باشت پادشاه گردی با اثاث البیت بیغما رفت
برخی از آن که در کاغذها برآمده به تکلیف برادر عزیز گرامی نژاد لاله ... پرشاد که جوهر قابلیت و استعداد
از ناصیه‌اش عیان ظهور دارد درین اوراق نگارش یافته که چندی درین دار ناپایدار یادگار باشد

مشتمل بر دو فصل فصل اول محتوی بر عرض بعض احکام و اوامر و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و
نواب کوکلتاش خان نگاشته فصل دوم متضمن بر مکاتیب که خود باغره واجب القلم آورده خطا را
از بزرگان امید عفو و عطا است قطعه چون بفضل خدای عز و جل ٭ یافت این نسخه صورت انجام
هاتفی گفت سال تاریخش ٭ گوهر نغز منشآت نظام فصل اول از زبان نواب لطف الله خان
عرضداشت مشتمل بر فتح بجناب حضرت خلد مکان فدوی جان نثار لطف الله
بعد ادای لوازم تلثیم عتبهٔ سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم تعظیم که سجده گاه جباه خداوندان تخت و
دیهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض عاکفان محفل بهشت نعیم باریابان عتبهٔ ملائک مقیم
میرساند که دریچهٔ مفاخرت دنیا و آخرت اعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع کالوحی من السماء نزول
اقبال و حلول اجلال فرمود و بسبب استقبال و احترام و وظائف تکریم و اکرام مرتب و مؤلف گردانیده من و
سعادت آمود ش تارک افتخار بنده و فلک دوار سود شعر سر افتخار باوج عزت افراشت ز بس که رحمت آن
خاک دهست ٭ از آوارگی سنتا و دهنتا و دفلیا و مانو موریا و سائر کفرهٔ جهنم ماوا در اضلاع بهیسو و آن اطراف ما
و تاکید بسرعت سرکوبیت آن اشقر تنبیه آن فرقهٔ شقیه ارشاد شده بود مواد تفاخر و استبشار افزوده بمجرد ورود
آن دوش عازم مقصد گردیده در موضع پیلو منزل گزید و فردای آن بلا فصل مقام کوچ کرده در اثنای راه
کفرهٔ نا سیاه که در شعاب جبال و دریای کوهسار چون مور و ملخ نزول ادبار داشتند قریب بست هزار سوار و
پیاده بیشمار جوق جوق از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر موج را محاصره کردند فدوی به ترتیب افواج پرداخته
بهیر را در میان گرفته با کفرهٔ نکوهیده کار آماده پیکار گردید تا اثر جدال و قتال اشتعال یافته هنگامهٔ حرب
و ضرب طرفین گرمی پذیرفت چون فلیا کافر و تفنگچیان کرناتکی زیاده از دو هزار پیاده با خود داشت از
غرش بندوق و صدای بان عرصهٔ کارزار نمودار آثار رستخیز گردید و بارش تیر بر تدارک جان
دشمنان از گوهر بداریکان لبریز گشت از هر طرف که بهیئت مجموعی می ریختند مبارزان منصور به نیروی
جرأت و دلاوری زده برهم میداشتند همچنین از اول روز تا شام زد و خورد بسیار و آویزشهای بیشمار که نظیر
کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود در میان ماند آخر کار سنتا و دهنتا با پنج هزار سوار منتخب و مسلح سمت

فوج فدوی جان خسته شدند و بجسارت پرخسارت با نهنگان بحر و غا در خیمه حقیقت شهامت نمودند غازیان
نیز تند و پهلوانان همت بلند از انبوهی اعدا اندیشیده پای ثبات در زمین کین افشرده بعضی جهاد نمودند و بسیاری
از بهادران ازگرای مطموره نیستی گردانیدند و جمعی کثیر را در آن بحر پرآشوب بیچاره شده با وجود گلیران فیروزی لوا بسر بیابان
فنا فرو رفت جم غفیر از زخمهای کاری بسان لاله و گل بر جگر داغ شگفتند با جمله اشقیا شکست یافته
طریق هزیمت پیمودند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید در این کارزار قریب هزار کافر خاک
علف تیغ انتقام غزاة اسلام گشتند و بسیاری زخمی شدند و از غازیان قریب دو صد تن برتبه شهادت
فائز گردیدند و زیاده بر سه صد کس زخمی شده از شاخسار مروت گلهای نیکنامی چیدند مفصل با نامهای ایشان
بعرض قدسی خواهد رسید و بندهای جان نثار در جلدوی حسن تردد امیدوارند که بافزایش مراتب و مناصب سرافراز
یابند این فتح و ظفر از مطالع نسخه هفت کشور طالع باد عرض ضمنیت بجناب حضرت خلد مکان
فتح فدوی بلا اشتباه بلطف الله جبین عبودیت و جان نثاری و سیمای فدویت و قربان بر در
بخاک آستان ملائک آشیان نور آگین ساخته بعز عرض پایه های پایه سریر عرش مماثل قربا یافته ماهی پایش
گردون اساس می رساند که خانه زاد و قبله سجاودی برکات نیاز بتنبیه اشقیا و استحکام تهانجات ستوری یافته بطی
پانزده مرحله نهم شوال در ظاهر گشادن وارد نمود جواسیس خبر آوردند که سنتا جنبی با ده دوازده هزار سوار و پیاده بی
بیشمار در شعاب جبال پای شماره گده نزول او بار دارد و سبب بارش علی الاتصال ترتیب فوج و آمدن
فوج و تدبیر ساختن مورچال مجال نیامده بود که آن شقی از راه جنگل کفره ضلال انتهاض فرصت یافته آخر
شب در حالت نوم و بیخبری حمله آور گشت شور غوغا آغاز گردید و صدای تفنگ از گوش فلک برگرفت از آنجا
از خفته تا بیدار تفاوت بسیار و چنین وقت محک امتحان جوهر ثبات و قرار است دلاوران منصور اضطراب
بخود راه نداده بزین بندی و پوشیدن سلاح جنگ کردند و ظفر غلام زاده محمد خلیل تاب جسارت غنیمان
آشنا نیاورده با جمعی از بندوقچیان چوکی و مردم شاگرد پیشه پیاده رسیده سد راه مداخلت مانع نهب و غارت
گردید و در عین بارش تیر و تفنگ روی اعادی باطل آهنگ از کوچه بازار تا یافت پس از آنکه
معموره خانه زاد و دیگر بندهای بادشاهی مستعد و مسلح باو پیوستند بر اسب سوار شده پای ثبات و

در زمین کین بیخ جنگ گرم گردانیده نایرهٔ جدال و قتال از طرفین اشتعال پذیرفت مقارن انجال فدویان باتمکین
در قتال ... گردیده غلام زاده معمورخان و دیگر مجاهدان را به پیش رفتن جرئت داده سنا... مغرور و ... باگروهی
انبوه ... به قهر بر ... شده به تهیهٔ مرتکب جنگ و ستیز گردیده و عرصهٔ وغا از سوی های یلان رزم جو
گلزار ستم ... شد هر چند دلیران با شجاعت استوار کرده بطعن سنان و تیغ جان ستان چپقلشهای نمودند حسام خون
آشام مبارزان خرمن وجود شان را بسان ... خاطف می چید و جمعیت اعدا به تند باد حملهٔ دلاوران فیروز
علم چون سحاب تنک از هم می پاشید آنقدر که تیغی خسارت منش از کشته ها و خسته ها حساب نگرفته سوای مجال
در سر ستیز می افکند پیش قدمان معرکه عدو سوزی بازوی کوشش ... چرخ افروزی گشاده ...
خدنگ بلا و تفنگ اجل از پیش برشیده اند و در هر او ... الضرب تیغ سر افشان بسیار از ... ان
بر خاک هلاک انداخته رایت استیلا می افراشتند لیکن گروه دار السیارکه یک پهر هنگامهٔ کارزار گرمی ...
با ... کوهسار ... رسیده چون بخت رمیدهٔ خویش منهزم گردیدند غلام زاده با غازیان
آماده پاشنه کوب تا پای قلعه در ... ونگذره تعاقب نمود و بعد از آنکه او مخالف ... بسان ... قلعه بند گوره ... و
رفقائش متفرق و پاشان گردیده سراسیمه از درهای کوهسار رخت فرار به جزائر ادبار کشیدند همعنان نصرت مراجعت
نموده به دایرهٔ گاه رسید و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید درین نبرد و فیروزی قریب یا هفصد
از اشقیا به جهنم واصل شدند و بسیاری مجروح گشتند و یک صد تن که زنده و دستگیر شده بودند به یاسا رسیدند
و سه صد مادیان و نقاره و نشان و چهار صد بار و دو صد بندوق غنیمت به دست غازیان افتاد و از
بندهای پادشاهی ... دو نفر نقد جان نثار نموده به رتبهٔ شهادت فائز
گشتند و یک صد ... نفر به گلگونهٔ زخمها چهرهٔ سعادت بر آراستند چون تیغ بندهای مصدر ... شایستهٔ
مردانه و تردد وات ... گردیده امیدوار فضل و نوازش اند تا ابد ایام گیتی خرام ...
حضرت ... داعی سلطنت خداداد و منصور و مخالف بد نهاد مقهور باد عرض صد ... هشت
... بزرگ رود فرمان و اظهار شکر موهب و انصاح بجناب حضرت
خلد مکان خانه زاد عقیدت سنا د لطف الله ... اطاعت بزرین طاعت ...

ذره بین طاعت بجبین اطاعت سوده بعرض ناصیه سایان بارگاه والا و جبهه فرسایان سجدگاه سما
معلی میرساند که مفتاح کنوز سعادات و مقالید حصول مرادات یعنی فرمان قضا جریان لازم الاذعان
مشتمل عز صدر چون مهر که از مطلع انوار برآید نزول اجلال نموده خورشید چهره ارادت
گردید فدوی با اعتقاد و آداب استقبال و انقیاد بجا آورده آن سرمایه مفاخرت دنیا و آخرت تاج تارک
عبودیت گردانید موهبت اضافه پانصدی ذات و بحالی تیول در جلدوی تادیب کفره واجب التعذیب
فرق تفاخر بذروه فرقدان سوده در پیشانی سرخ روئی جاوید کرامت فرمود و مواعظ ارجمند و نصایح سود
پیوند در تمشیت کارها [illegible] انتزاع قلاع و تخریب خرابه اشقیا مرکز سعادت رهنمونی نموده شکر
و خانه زاد پروری زیاده از آنست که معروض دارد بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنم
سر انگشت و صفحه بشمارم امیدوار واثق است که در جمیع امور توفیق نیکو بندگی دریابد آفتاب عالم آرای
از مطلع کشورکشائی طالع باد عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان عطای
مواهب بجناب حضرت خلد مکان خانه زاد بلا اشتباه لطف الله ناصیه عبودیت
با سجدات غلامی مطلع انوار ساخته بعرض واقفان انجمن گردون احتشام و باریابان بساط
فلک احترام میرساند که منشور لامع النور کرامت گنجور که هر حرفش کلید گنجینه مقصود و نقطش مقالید
کنوز بهبود بود مبشر مرحمت خلعت خاصه و اضافه پانصدی ذات بفدوی و اعطای اضافه یکصد
ذات و پنجاه سوار به مریدزاده محمد خلیل در جلدوی حسن تردد چون وحی آسمانی نزول نموده تارک افتخار
بذروه فلک الافلاک سود شکر و سپاس مواهب [illegible] طاقت بشری حضرت لطفت
بکدام ذره پیوست و می توان که ذره به از هزار خورشید نشد تدبیر بند و بست این استحکام تهانه جات
و قدر تهانه حضور و تنظیم دیگر مقدمات به تفصیل علیحده معروض داشته بنظر اکسیر اثر گذشته باشد هر چه
ارشاد شود بعمل آرد زیاده حد ادب ندید اقالیم هفت کشور بدولت خاقان بهرتوان مسخر و تیغ سطوتش
سرانداز خودسران مدبر باد عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب
بجناب حضرت خلد مکان غلام والا بارگاه لطف الله سیماهی بندگی بر زمین خاکساری

سوده وطریق پرستندگی بگام فرمان برداری پیموده بموقف عرض سعادت اندوزان سپهر فلک وسا

جبه افروزان عتبهٔ سپهر احتشام می‌رساند فرمان معلی شان هدایت بنیان مزین بخط خاص تقدس اختصاص که بهزاران

ابتهاج گرامی نامه شاهزاده شگرف آن بود متضمن تعلیم مقدمات وحسب التقدیم هدایت قدسی سمت بیگزیده

نزول فرمود بیت آنچه در ظلمت سکندر آرزو کرد و نیافت ٭ در سواد خط آن توقیع مضمر یافتیم ٭ ان شاء الله تعالی

وجیه مقدمات بر وفق مرضی مقدس تلاش‌های شایان که سعادتی بالاتر از آن نباشد تقدیم می‌رساند

زیاده حد ادب نبود قطعه تا هست عقل واسطهٔ انتظام دین ٭ تا هست علم قاعدهٔ استوار شرع ٭ از آفتاب

رای تو باد اجمال علم ٭ بر هر گز مراد تو باد امداد شرع عرضداشت بادر جواب فرمان مشتمل بر

تفویض صوبه‌داری دار الظفر بیجاپور و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت

خلد مکان خانه‌زاد با اعتقاد لطف الله بعد تقدیم آداب تسلیمات و تتمیم مراسم کورنشات

که مقتضای شرح ستایش عنوان مرشدان مرشد پرست است بعرض مستفیضان طرف عتبهٔ سلاطین

مطاف می‌رساند فرمان فرخنده عنوان مطرز بطغرای خط خاص اعجاز اختصاص مشتمل بر مرحمت خدمت نظم

ونسق صوبهٔ دار الظفر بیجاپور و حراست قلعهٔ شهرپناه و موهبت خلعت خاصه و عطای اضافه بانصدی ذات

و هشتصد سوار و ورود مفاخرت فرمود بعد تقدیم مراسم تعظیم و استقبال آن مثال فیض تمثال افسر فرق

سعادت گردانید و خلعت قدر بخش افتخار افزا زیب قامت عبودیت ساخته پیرهن پیرهن بر خود بالید شکر

نوازشها از اندازهٔ تحریر و تقریر بیرون است شعر نگر دید جم و هم زین بارگاه ٭ چه روی سپید و چه بخت سیاه ٭ ان شاء الله

تعالی در بند و بست آن و جه بهوش بمعاش نمودن رعایای درگاه والا و تالیف قلوب رعایا و برایا و استیصال

متمردان خراج از عاج و کمر همت بتوزک احتشام موجود داشتن خزانه و ذخایر و منع منهیات و رفع مسکرات و قطع اهل

احکام و معاملات بر وفق شریعت غرا و عدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور می‌رساند و بیمامن تربیت پیر و مرشد حقیقت حقیقه

از دقایق حزم و هوشیاری نامرعی نمی‌گذارد تا بدر منیر مراد و زنگ مینا رنگ سپهر جای قرار و خورشید عالمگیر را

تخت مرصع چتر زرنگار باشد سریر شاهنشاهی چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه باد عرضداشت بجناب

بادشاه زادهٔ عالی جاه محمد اعظم شاه خیرخواه لطف الله تارک نیاز و بندگی

بنگلهای کورنش و پرستندگی بر آرزو عرض مستکفان آستان دولت نشان فیض اقتران رسانید مثال لازم
الامتثال واجب التمثال نزول اجلال فرموده که فدوی از نهیسو کوچیده بعجلت سریع تر با افواج بحر امواج سعادت
[illegible] ملازمت [illegible] یابد بهادران روز بهجت افروز نشان مکرمت عنوان بهمان [illegible] نوازش [illegible]
در ورود از [illegible] فرمود که تا بار زود دیرینه کامیاب گردد لهذا بمجرد وصول فرخ حرز جان گشته تسمیه بازوی سربلندی [illegible] عنایت
ارجمند گشته از مکان اقامت کوچیده پای قلعه مهمان گده منزل گزید انشاء الله تعالی درین هفته شرف
ملازمت اکتساب حیثیت میگردد و فرق افتخار را من کل الوجوه [illegible] و بدیه اکنون که بحسب سبیل مدبر پاره ای از تسلیم پا بعد اجرای
سعادت آستان بوس [illegible] تسخیر اماکن و بقاع آن اضلاع اقطاع که مرشد زاده بر حق بدان مأمور اند
بعرض خواهد رسانید کسوت دولت ابد توام [illegible] نصر من الله [illegible] جناب جهان پناه جهانبانی از مقر و معین [illegible]
[illegible] بجناب شاهزاده والا گهر محمد بیدار بخت خیرخواه لطف الله کلمهای کورنش و
تسلیمات [illegible] مباهات ساخته بعرض [illegible] نشینان [illegible] خاطر [illegible]
خال از پیشگاه سده سپهر مثال متضمن ارشاد [illegible] که خیرخواه یکرنگ با افواج همراه از گمسایون برسم یلغار کلب
نصرت شعار رسیده در تنبیه کفره فجره که از ملک محروس [illegible] نهب و غارت گرم انبار شده مراجعت و بار بنجاره [illegible] آثار
دارند بمراسم رفاقت بجا آرد و تا اعدا بکیفر کردار رسند و شاهزاده ظفر آماده رخصت نه شده است [illegible] وقت
و مقاصد [illegible] بر نداده نزول اجلال نمود لهذا [illegible] از گمسایون کوچ کرده پای قلعه [illegible] اقامت [illegible]
انتظار نزول موکب ظفر شعار دارد هر جا که امر شود بجناب [illegible] رفیق طریق جان نثاری گردد [illegible]
طلبگار تو دارالضطرابی در جهان گردی [illegible] کوکب دولت اقبال از
افق مکنت و صولت طالع و لامع باد عرضداشت بشاهزاده بیدار بخت [illegible] بعد ادای آداب کورنش
و تسلیمات بعرض مستشفقان خلوق [illegible] انوار [illegible] مفاخر و معالی میرساند درین ایام
فرخنده فرجام که عرصه جهان با فاضت مقدم بهار ارم تزئین و بسیط زمین بکثرت شقایق ریاحین گلشن
نسخه بهشت برین است نوید توجه موکب جهان کشا و انتهاض الویه فلک فرسا بانبساط فضا سامعه
افزود گرد دیده جهانبانی را مژده امن و امان ورود [illegible] را که [illegible] در دل [illegible]

سعادت آثار ... برایشان شکفتن چشم تمنا باز داشتند نقد مراد بکف افتاد فرد شکر خدا را که توانند شمار کرد
تا کیست که ... غبار راهی که از سم سمند اقبال اوج هوا می گیرد هواخواهان ...
... نزول اعلام ظفر اعتصام فروغ سعادت می پذیرد ...
... از دست می برد خوشا وقتی که ... بقدوم بهار آگین خیر بخش صحن چمن ...
گلشن ... کامبخشی و کامرانی و آوازه قدردانی و فیض ... از پرده هفت آسمان گذرید
آفتاب عظمت بهروزی ... فیروزی طالع باد بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر
فیروزجنگ مصرع مبارکباد فتوحات کوکب نصرت و فیروزی و اختر ظفر و بهروزی آن آمد
مبارزان ... پیش ... کشورستان ... سلطنت ابد قرین ...
پذیر باد درین ... سعادت اقتران که ساحت کیهان ... صبح اقبال ... انوار ...
... عساکر ظفر ... غلغله ... فتوحات
متواتره و متکاثره و افتتاح حصن ... قلاع ... چرخ برین می خارید ... آن
ممالک ... فلک ... سرکشان ... عظیم الشان و سرتابان ... نشان ...
... موجب سرور و شادمانی و مسرت کامرانی گردید ... مید اندست ...
... ظفر ... بر آید ... از دست ... بیرون آید ... مبارکباد ... قسام
حقیقی ... التواتر سامعه افروز شود مصرع این فتح و هزار
فتح دیگر ... از فضل ... بیگ ... الملک ... خان مصرعه ... که
مکتوب ... صاحبا امیدگاها گرامی مکاتبه ... الفاظ ... چون ...
... و معانی جان ... لآویز ... وصول ...
و ... از گهرهای شهوار قدر ... می برد ...
... رسید ... از نور ... منور شد ... مشام جان ... معطر شد ... از عوارض ...
بر مزاج شریف ... حکیم علی الاطلاق آن ... نفس

و آفاق را از طوارق توزعات برکران و با عتدال طبیعت توامان و ارادهٔ و ستدار تا حال در خجسته بنیاد موقف

ست بجرد رسیدن خزانهٔ بنگاله که برسانیدن آن از حضور مامور ست بتعجیل عجیلی عازم مقصد گشته بدولت دیدار

فیض الانوار فایز مے گرد و چون تربیت عزیز القدر سعادت نشان خانه زاد خان فی نفسه واجب و اکثر

لازم بل الزم ست امر نیابت بخشیگری بنام آن گرامی تر از جان مقرر شود فقیر بعد رسیدن حضور در تربیت او لازم

القدر و تعلیم مقدمات بخشیگری تقید خواهد نمود چشم بد دور بفضل الهی آن سزاوار سر بلندی شایسته شد

وار جمند بی گوی سبقت از اقران می باید تا چاق شدن آن امیدگاه در جمیع کارها مورد تحسین و آفرین می

زیاده عمر و دولت باد عمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ شم

می سم اگر دره طی کرده وادی فراق ✽ همعنانم آرزو بارم متاع اشتیاق ✽ منشور لامع النور کرامت منشور

شرف ورود نمود که فدوی درگاه با افواج همراه بر جناح استعجال شتافته بموکب ظفر اثر آن شهر سر فرا گاشته

امارت کشور گردد و چشم آسمان شناسا خاکسار که بآن طرف آواره دشت تمنا گردیده بحضور تمنت بیار آرزو

از اندازه کوچیده ره گرای منزل مقصود ست شکر خدا که جذبه باطن و کشش دل کار کرد و آرزوی دیرینه

بسر آمد بیت لله الحمد هر آن چیز که خاطر می خواست ✽ آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر پدید ✽ از مکان اقامت

و عبارت خبری که تازگی از کار فرما سر رسیده باشد مطلع گردد عمدة الملک غازی الدین خان بهادر

فیروز جنگ شعر می آیم و اشتیاق پیش آهنگ ست ✽ در سرعت سیر من صبا پا لنگ ست ✽ سامی ملاطفه

تلطف افزا که هر حرفش حامل هزار گونه دلنگیها و هر لفظش از استیلای شوق مکنونات محبت معنوی چهره کشا

بود ورود نمود حیات تازه کرامت فرمود بیت این نه قطعه ایست که از قاصد رسیده نامهٔ جان من بلب آمد داده فدا

رقم او ✽ امروز که شنبه سیم این ماه ست قریه منور پور منزل فوج منصور گشت و بلا فصل مقام گام فرسای

آن مقصود ست خوشا روز جهان افروز که دیدهٔ آرزو رسیده بکحل الجواهر دیدار مهر انوار نورانی گردد و

سامعهٔ آرزو بشرف مکالمهٔ مجاوبه بر باصره تفوق جوید بیت هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد

لیکن امید وصل توام عنقریب هست ✽ زیاده عمر باد و غرة آن برب العباد عمدة خوانین بلند

مکان مختار خان بهادر فرد آن یار که گفتا بتوام دل نگران ست ✽ گو می رسم اینک

بسیار است نگران باش ... شاهی منیعهٔ طرب پیرا حاوی اشتیاق دیدن شما و تاکید ورود رسیدن شما در وقت خوش
رسیده قلاقل ... جدائی تازه بخشید مفارقت شما برای کار پیر و مرشد بحق گوارا باید کرد که در عالم ...
بی اختیاری است و گرنه بیت جدائی از تو تصور نمی توان کردن * که جان گرامی چرا جدا باشد ...
این ماه ارا احمدنگر با خزانهٔ بادشاهی کوچ کرده بعزم استلام سدهٔ فلک احترام مراجعت نمود امید واثق است که
بتقریب مباعدت بمقارنت انجامد و رفع قلق دلها گردیده و عمر باد بعمدة الملک خانجهان بهادر
ظفر جنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب مبادی اداب الاخطاب خداوند خدایگان کریم
الخلق عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض رای فیض پیرا عالم آرای میدارد
ازان باز که عنان عزیمت سعادت منوط بان سمت منعطف و بسوط گشته نیازمند ارادت آیین بدو کلمه
خیریت اثر مسرت آگین نشد بیت مرا ز یاد تو بردو ترا ز دیدهٔ من * ستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد ... و حق
علیم است که از محرومی ... خاطر پریشان چه قدر آلام رو داده که نمی کشد و زبان حال ... مقال ...
ذوق الطاف تو ای کاش نمی یافت دلم * یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم است * بعد ازین متوقع
آن است که مشام آرزو برواج ترسیل سلالت معطر و گلزار تمنا برشحات سحاب یاد آوری ها منضر باشد
... انتظام کار جهانی ز لطف تو * کار تر از لطف الهی نظام باد بنجشی الملک بهره مند خان
در مبارکباد شفا مزاج و باج سراپا ابتهاج صحت امتزاج آن زینت بخش صدر اقبال همواره بر منهج سلامت
و اعتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضهٔ ... و علل جسمانی از دیدهٔ خونبار لعل بدخشانی فرو می بارید
و آه سرد از دل پر درد سر بفلک می کشید الحمد ... و المنه که بفضل و کرم حکیم شافی غبار کسل از چهرهٔ
مزاج شریف زائل گردید و شاهد لطیف از مضیق مرض بفضای صحرای عافیت خرامید شعر
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود * عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت * سلامتی و تندرستی دائما ارزانی باد
خود در جواب خطوط شان برادر عزیز القدر از جان بهتر همواره بمراتب علیا فائز باشند
خطوط بدل نزدیک شما متواتر می رسد الحمد لله که آن کریم النفس بی آنکه تاکید شود در اینجا باید پرداخت
می پردازند و مارا رضامند می دارند آینده نیز این طریق مرعی داشته کرده خود ... شوند و نظر بر [illegible] دارند مصرع

همین کشت امل همیشه خواهد بود همواره چنان باد بیت زیاده چه بقلم آید سرمایه سعادتمندی و رتبه سربلندی همواره
بروز بهی باد مبارکباد تولد شاهزاده محمد کام بخش فدوی مستقیم لطف الله بتقدیم
مراسم تهنیت و لوازم دعای خیر سگالی بعرض باریافتگان حضور عالی متعالی میرساند درین ایام میمنت فرجام
که مایه مال الامال شادمانی دلها و سرمایه بهجت و کامرانی بود با صغای این خبر که شاهزاده والاگهر قدم فرخنده از عالم علو
گذاشته فروغ بخش دیده اقبال گردید کوس تهنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه درگذشت بیت
صبح از خنده لب نماید بهم از شادیش آفتاب از آسمان گوید مبارکبادیش حق تعالی او را در عهد دوران دولت ابد پیوند
برخوردار کناد و آن مهر سپهر خلافت را جهانبانی را بر تارک مبارک او کامگار گرداناد بیت الهی تا اقبال
حشمت بادا ازان فرخ که در اندازه شمار آید مبارکباد تولد پسر بجناب حضرت اعلی فدوی بلا ا
[illegible] بر تارک نیاز و بندگی بجلهای تسلیمات و پرستندگی برآراسته بموقف عرض محرمان آستان
دولت نشان فیض بنیان میرساند درین هنگام بشاشت انتظام که طلوع کوکب دری از آسمان جلالت
و سطوع نیر سعادت از افق ولادت سلطنت تهنیت مبارکبادی بسمع ملازمان سانید آوازه
و شادمانی از پرده هفت آسمان گذرانید بیت ازان نهال شرف تازه گشت گلشن ملک چنانکه
تازه شود برگ گل ز باد شمال بار تعالی قدم دولت توام آن بهین میوه باغ حیات را
فرخنده و همایون کناد و لحظه بلحظه اثر طلوع آفتاب اقبالش تیزتر کند و اختر شوکت و جلالش همه تصاعد
گرداند زیاده جلادت و دولت سرمدی از کمین ظفر و فیروزی طالع باد مبارکباد تولد پسر قاضی
القضاة حکم شریعت الطهر چو بکرامت مظهر آن حسنی شریعت نبوی محیی اسم ملت مرتضوی
قرین باد لله الحمد والمنة که آن مهر سپهر کمال را از آسمان اقبال فرخنده کوکب طالع گشت و بر
جمال ابر کنار جویبار اجلال سرو سرفراز جلوه گر شد بیت بشگفت ز ریاض امانی گل
امید طالع شد از سپهر امید اختر مراد مبارکباد و دیده آرزوی ارباب مکارم بلمعات
جمال آن قرة العین روشن شود تهنیت تولد شاهزاده بجناب بادشاهزاده
محمد اعظم شاه خیرخواه بلااشتباه لطف الله بتقدیم لوازم خیراندیشی

وجود تحویلی را سرمایه سعادت نامتناهی انگاشته بعرض واقفان محفل فردوس منزل میرساند در هنگام
فرخنده فرجام که بتاییدات اقترانات فلکی و آسمانی و تایید اتصال نجوم شادمانی ساعات با کرامت مقترن بود طلوع اختر
ناخجسته از برج عظمت و اجلال و بطلوع گرامی گوهری از درج سعادت و اقبال قلوب هواخواهان را انشراح و فیروزه
و انشراح تازه کرامت فرمود قطعه مهی بر اوج سپهر جلال تابان شد که کس ندیده چنین ماه در هزاران سال
خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال امید که این فرخنده نوید جمیع
خیرخواهان مبارکباد در روزنامچه سعادت از احکام طالع این جهان بخت بر وفق جوانی مقرون باد مبارکباد
در تولد نبیره بجناب مشکوی خلافت خانه زاد هواخواه لطف ابد پیمای بندگی آیین
پرستندگی سوده بعرض پرستاران دولت سرای حرم تعظیم و واقفان حرم دولت مقیم میرساند که چون در
هر گوهر بدیع از معدن مراد وسیله ازدیاد مواد خجسته بندی و طلوع هر اختر رفیع از مکمن مقصود واسطه حصول
اسباب سربلندیست ظهور گرانمایه از درج ولادت و سطوع فروزان کوکب از افق سعادت شبستان
آمال شاهزاده والاگهر بلند اقبال مبارک و فرخنده باد و تا آب در گهر تابنده و مهر انور متمکن بود آن فروغ گوهر
خلافت و زبان [illegible] از لمعه خورشید سلطنت کشورگشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان [illegible]
[illegible] حرم فائز شود بیت از نکهت این غنچه زمان گشت معطر ور پرتو این لمعه جهان گشت منور
مبارکباد وزن در جناب بادشاهزاده محمد کام بخش خیرخواه بلا اشتباه لطف ابد
چهره نیاز بگلگونه عبودیت و انکسار افروخته بعرض راه یافتگان انجمن بیرون احتشام جمشید احترام میرساند
که درین زمان فرخنده عنوان نوید وزن بندگان میمنت قرین فلک توان سامع افروز همگنان گردید ابواب
خرمی بر روی دلها کشاده و از تصدق خیرات مبرات گوشه نشینان و محتاجان را حصول کام امید داده هم
ترازو چشم در ره دید یکسال که آید در برش خورشید اقبال ترازو غرق حیرت [illegible] که دریا
[illegible] الحمد لله که از همچون عنصر گرامی میزان ناز با سمان افراخت و عالمی را کامیاب مواید
لطف و احسان ساخت حق عز و جل مبارک کناد و ازین شان و شکوه آن خداوندگان جهان کفه میزان
هم پله آسمان شود مبارکباد سالگره بشاهزاده بیدار بخت بنده ادب [illegible]

بعرض عالی متعالی می‌رساند هزاران شکر بدرگاه ایزدی که این سال فرخنده فال و ساعت سعید بر نجم
ابد قرین آن نوع بادهٔ باغ سلطنت جهانبانی افزوده و دلهای هواخواهان بشاهزاده شادمانی [illegible]
نظم نوبت این سالگره گره دلها وا کرد ٭ از بهر نشاط و عیش خوش ایجا کرد ٭ گره کشای خجسته کار [illegible]
روز ای میلاد آن بر جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد و رشتهٔ سالگره الی یوم التناد بعقود مسعود منعقد گرداناد
نظم صد جشن تو در سالگره می‌خواهم ٭ هر سال ز سال رفته به می‌خواهم ٭ در کار کسی گره نخواهم لیکن ٭ اینجا گره ای بجای گره
می‌خواهم ٭ مبارکباد وزن بجناب شاهزاده محمد اعظم شاه بعد تبلیغ مراسم تسلیمات و
تسویغ لوازم کورنشات بعرض فیض اندوزان بساط میمنت مناط می‌رساند که درین فرخنده اوقات
نوید وزن عنصر کرامت سمات سامع پیرا گشته گلهای نشاط بر تارک خواهان فشاند و رشتهٔ شگفتگی در زمین دلها
دواند اهل احتیاج از جود آن پهلوی غنا بقارون زدند و ارباب افلاس از ایثار آن سرمایه معاش ابد
فرا اندوختند آفریدگار جهان مبارک و مسعود کناد و الی یوم القیام میزان‌ها بوزن عالی کامیاب خرد معالی
داراد مبارکباد سالگره شاهزاده محمد اعظم شاه بعد ادای آداب تسلیمات
معروض حواشی بساط مکرمت مناط می‌گرداند که درین اوان بفیض اقتران اشارت بهجت بشارت
سالگره ساکنان خطهٔ خاک را از جشن جمشیدی خبر داد و زهرهٔ طرب ساز از بادهٔ نشاط محفلی [illegible]
عشرتکدهٔ آسمان سوی آراسته کوس شادمانی بر بام فلک نهاد الحمد لله که این سال فرخنده فال گوهر
گرانمایه بر پایه افزوده و عالمی از فیض عام و موهبت بیقیاس کیسهٔ فراخ آمال پر نموده ایزد بیچون مبارک و میمون
کناد و بآب حیات لطف سرشار خضروار عمر جاودان کرامت باد نظم من عمر تو جاودانه خواهم که شود
فرمان بر تو زمانه خواهم که شود ٭ این رشته که دارد گره سالگره ٭ تسبیح هزار دانه خواهم که شود ٭ بهجت
فی‌الملکا جنتا ذو الفقار خان بهادر تا بدر شمشیر از خورشید منیر تاب پذیرفته همواره فتح
و ظفر همعنان مواکب گیتی کشای آن سرگروه مبارزان عساکر نصرت پیکر و سرحلقهٔ دلیران جنود ظفر
اثر سمو المنزلت منیع المکان کریم الخلق بسیار مهربان باد درین خجسته ایام که از افاضت انوار آفتاب
بشارت هافضای مرغزار خاطر رشک جنت الماوی بود مژدهٔ مراجعت شریف سامعه پیرا گشته

افسردگان بادیهٔ فراق را زندگانی تازه عطا فرمود و ابواب انواع تفریح و تنشیط بر روی دلها کشود
الحمد لله ثم الحمد لله **فرد** بیا بیا که مرا تو نعم بجان آوری ؛ بیا که بی تو نفس بر نمی توان آورد ؛ هر چند بطی
الحصول عزیمت بکار رود منت بر چشم مشتاقان ست همان قدر مسافتها که بجام عجلت پیموده شود منظور مامول
منتظران **نظم** زود آمدنت نظر بشوقم دیر ست ؛ می آیی اگر زود تر آیی چه شود ؛ زیاده عمر باد و مژدهٔ آن مستمر

مبارکباد عید به بخشی الملک روح الله خان **رباعی** ای اختر برج سعد
با بخت سعید ؛ برخیز و طرب گزین که عید آمد و عید ؛ هر وعده که اقبال نمود ست بتو ؛ امروز
قریب ست اگر بود بعید ؛ الحمد لله که هلال فرخنده فال شوال سیمای سعادت نمود از منظر قصر زراندود
افق به منتظران نمود و جهانیان را بمستلذات لذائذ جسمانی و استماع صفیر نفیر شادمانی با بری سپید آشنا
فرمود هنگامهٔ عیش و عشرت گرمی پذیرفت و ریاض اهل صلاح و سداد بگلهای خرمی رونق گرفت
بلبیت تقریر و نغمه بر لب آشیان ساخت ؛ ترنم خانه در کام و زبان ساخت ؛ مبارکباد و در کار خجسته
بخوبی و بهروزی مقرون شود **مبارکباد عید به حفظ الله خان** برکات ماه متبرک صیام و
میمنت طاعات خجسته فرجامش بایام فرخنده انجام آن سپهر حشمت و احتشام فخر انجمن شوکت و
احتشام ... رفیع الشان کریم الخلق رفیع المکان مقرون باد در بن روان سعادت اقتران قدوم
فرخنده لزوم عید سعید عرصهٔ گیتی را بگلهای سرور و سرور رشک باغ ارم و عالمیان را باقسام اغذیه
الفنا و انواع طرب و شادمانی کامیاب فیض ابهج گردانید الله تعالی مبارک و میمون گرداناد
بترقیات روز افزون روزی کناد **نظم** یارب این عید و صد هزار دگر ؛ باد فرخنده بار بار دگر
بر اطاعت نمودن امرت ؛ مسکناد این زمانه کار دگر ؛ **مبارکباد شفا یافتن**
حفظ الله خان صحت و تندرستی که بهین نعمای الهی و گزین میوه های باغ هستی ست همواره
نصیب باد شکر ایزد جهان آفرین که عارضهٔ بدنی و علل جسمانی بفضل ایزد سبحانی بسلامت و کامرانی
انجامید و ادعیهٔ شبانه روزی در حضرت حق تعالی بموقف اجابت رسید مبارک باد و مدت عمر
ردیف امتداد لیل و نهار روزی شود بنده وکرمه برای حکیم جالینوس زمانی خلعت سه پارچه

بجهت مستحقان خیرات دو صد روپیه مرسل گشت از رفع نقاهت تو اخبار بهروزی و مسیدم گوهر
فر و عمت مباد و گزندت مباد و رنج مباد که رحمت دل آرام جان و رفع غمی تهنیت وصحت
که خدای سبحان عزیز از جان حفظ الله خان همواره همای سعادت و سربلندی
تارک بخت آن شایسته رشد و ارجمندی بال افشان باد و درین خجسته زمان فرخی توامان قرّ
طلوع آن اقبال بند ستوده خوی اصفا گردید سرمایه سرور و شادمانی پیرایه نشاط و کامرانی گشت
امید که از تاثیر اقتران آن قران السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید و از تمهید حسن طرز آرای
عروس عالم آرای خوبیها از پرده غیب چهره کشاید ع شادمانی همه را هست مرا بیشتر است سبحان
عالیشان کامیاب خان آفریدگار جهان آن نوگل حدیقه همیشه بهار را باقطار امطار
فضل بیکران سرسبز و ریان دارد و خبر بوازدگی به مزاج بهجت امتزاج حواس ظاهر و باطن پریشان
ساخت و سینه وفا گنجینه را در کانون غم و الم گداخت حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع یکتائی رقم
بخش قلم و شفای زصحت کامل و شفای عاجل کرامت فرماید طبیعت نازک طبع
نیازمند مباد و وجود نازکت آزرده گزند مباد مبارکباد افزود و منصب
بسیف الله خان رباعی ای گشته ز لطف بادشاهی خوشنود صد شکر که
تو بی سعی فزود قدر تو بلند است که من میدانم اقبال تو هر زمان فزون خواهد بود بشارت
افزایش مراتب و مناصب آن ناصب اعلام شوکت و جلالت عارج معارج حشمت و ایالت سیادت
گشته مورث سور و سرور و مثمر انبساط موفور گردید ایزد بیمار بخش فرخنده و همایون کناد و مقامات
ترقیات روز افزون گرداناد جواب حسب الحکم به مقرب الحضرت عزیز الله
بیگ عوالی بنا معالی دستگاه نگاشته کلک معنی پرداز حسب الحکم اعجاز طراز از شهر
حصن حصین پرناله و امان خواستن برآمدن قلعه نشینان از رعب توپ و تفنگ برق آهنگ و مجادله
نبرد آزمایان با نام و ننگ ارشاد گزارش موهب ایزد منان و بلند آوازه ساختن کوس شادیانه
نمایان ورود مسعود نمود الحمد لله که از غلبه موکب ظفر لوا و صدمات توپهای عدو سا اعدای

همت شکست مجاهای نصرت و فیروزی بر پرچم رایات ظفر آیات جهان کشا سایه گستر گشت مثنوی
بگیتی نبودست تا رسم فتح و شکست چنین فتح کس را نیامد بدست نه چشم زره اینچنین فتح دیده نه گوش سپهر
مصافی شنیده منافقین مقهوری مغلوب بیم و هراس منکوب خوف و یاس گشته بودند که امان نخواهند یافت
تزلزل در پای ثبات شان نیفتاده بود که بر آوردن جان از ان مهلکه جان بسلامت بردن غنیمت ندانند مراتب شکر و سپاس
واهب العطایا بتقدیم رسانیده دیباچه شادی بلند آوازه گردانید فتاح حقیقی این فتح نمایان که طراز فتوحات آسمانی
و عنوان ظفرنامهای پاستانی ست مبارک کناد و آثار کفر و ظلام از لمعات صمصام اسلام زایل شود و حسب
الحکم عالی بهیم ساونت مرهته در باز گشتن از قلعه تهور پناه جلادت دستگاه بهیم ساونت
مرتبه محفوظ باد باخبار نهیبان معروض پایه ربایان انجمن فیض اقتران گردید که جمعی از اعوان انصار آن جلادت شعار
بفریق فلیس ناکوهیده کار ساخته پیر مورچال قلعه بر بالا اراده تباه وارند بخواهیت شامت آیا بشان
پالغزان تهور دستگاه از ضراطبندگی ثریا بارگاه گرد و امر منیع رفیع صادر شد که بمجرد ورود حسب الحکم آن جماعه
نابکار را از داعیه فاسد باز دارد و تقدیم مراسم فدویت و خیرخواهی موجب بهبود سرخ روئی دنیا و آخرت تصور
نماید باید که بموجب حکم [illegible] بعرض قدسی برسد شقه بنواب متقرب خان
قلعه دار پرینده اخان خلت نشان منن الحمد لله که فوج نصرت موج بتعاقب شبا روزی در عین شب
اکثر شهرت شهر خرشب [illegible] رسیده دمار از روزگار اشرار فجار بر آورد و پس از مقابله آتش کارزار برافروخته داد
شجاعت و دلاوری داد و ان بی غیرت [illegible] راه نورد طریق بیحیائی باوجود کثرت اعدا تاب مقاومت اولیای
دولت ابد پیوند نیاورده بسیاری کشته و خستن داده راه فرار پیمودند مفصل این مجمل با بی هرکار ها شنیده باشند
چون افتخار خان فوجدار [illegible] حضور پرنور میشوند [illegible] که ایشان بنابر سعت تعاقب پرینده گذاشته اند تعجیل
بتحصیل بفرستند و ما مشتاق دانند بعده نویسنده والاشان افتخار خان تریاق
فراق یعنی نگارین نامه روان آسا که [illegible] از کارنامه مانی و بهزاد آورد [illegible] غرور و دلهوده حیات
تازه کرامت فرمود بیت نامه آورد رسول تو مرا شادی آن بنگه سر نامه همی بوسم و گه پای رسول
منشور [illegible] مانند جمال دلبران طرب افزا و منظومات چون ابروی شاهدان مسرت پیرا

شکوهٔ فراموشی که دلیل اظهار گرم جوشی ست از اشفاق باطنی خبر داد و عوارض تلطفات مرهم جراحت
خاطر نهاد بهار طبعا گلشن اجا ازان بازکه تلخ کام هجر فراقم در صحرا نورد یها بر باد جهان پیما سبقت دارم
امتداد ایام سفر مدتی ست دراز تر از زلف خوبان گردش ایامی نسخه ایست از گردش گردون گردان تا نظر کار
می کند دشت پر خارست تا نور بصر می رسد تکلفهای دشوار گذار اقامت حرفی ست از خاطر جسته اگر در زمینه
دل تخم استراحت کارم نهال وحشت نشو نما گیرد و تمکن از انجا که مضمونی ست از یاد رفته اگر بر صفحه تمنا صورت
وطن نگارم نقش غربت بکرسی نشیند گرم روان طریق یکتائی و موشگافان رموز آشنائی نیکو دانند که درین
طول سفر اگر ترسیل نامه از فقدان نامه بر در گرو تاخیر ست عجب بی تقصیر پدیدست که مراعات رسمیات صوری جا که
اتصال روحانی شمع فروز بزم کامرانی ست چه ضرور و شکایت فراموشی در محلی که مرآت خیال عکس پذیر
دولت دوام وصال ست انجو تقصیر **فرد** در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست غم نیست چو اتصال روحانی
هست امید که فرو گذاشت رسمیات صوری محمول باستغنا نشود و میل خاطر عاطر بنسبت معنوی
بیشتر باشد **بعمدة الملک سپه سالار غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ** **فرد**
ز فرقت تو چه گویم که قصه طوفان شنیده باشی و من دیده ام بدیدهٔ خویش از درد فراق
و بیقراری های خاطر مشتاق چه برگزارد هر قطرهٔ اشکی که از دیدهٔ خونبار فرو می ریزد در رنگ
دارد و دیده در هر چشم زدن شهپر مژگان در هوای دیدنها با طائر تیز پر صبا همسری می نماید و بخاطر می گذشت
که ساعی نمیقه بر آتش شوقم آبی خواهد زد و من مسموم بلا اثر زهری را تریاق صفت بافاقت خواهد آورد
حقا که ورودش چون حدت می ناب نشاه بیقراری و اضطراب دو بالا ساخت بیتی که مطلع مشوق
افزا بود و لسان بیت ابروی شاهدان طناز از حکایت اشتیاق مو بمو دستان طراز گشته از دو شمشیر
آمیخت **فرد** نامه تسکین نه بد دیدهٔ مشتاقان را کف محال ست که همه لب یا گردد بهر حال چون
شفاخانه حکیم علی الاطلاق هر دردی را دوا نیست **مصرعه** بیدل نیم نسوزیم چه می شود امیدوارم
که رسم نامه نویسی که بر خنجر شوق جوهر می شود و نوائر قلق خاطر را مشتعل می گرداند از میان بر خیزد و مواصلت
جسمانی زنگ بهجت شادمانی ریزد **بیت** یک بار اگر دامن وصلت بکف آرم تا زنده ام از چنگ

بکسی نه بنده زیاده شوق ست و بس جواب حسب الحکم والا الفضائل خان خان فضائل نشان
من حسب الحکم گیتی مطاع متضمن ارشاد این معنی که دهنتا مردود بسبب حصومت سنتا مطرود سمت چنجی می تواند
رفت لهذا نهضت غیر ممکن تا سه حد کرناتک بتعاقب پردازد اگر تحصن شود در پای آن حصن متوقف بوده هر جا که از
خرابه اشقیا نشان آبادی دریابد بتاخت قزاقانه خراب سازد سبت وکلم اول ربیع عز ورود فرمود تارک تفاخر
بذروه ثریا سود مقدمه نرفتن آن شقی طرف چنجی که بزبان وحی طراز الهام بیان شرف جریان یافته محض
خارق ست همین که فوج ظفر موج یک منزل از چکوری رسیده مقهور تاب اقامت نیاورده مغلوب خوف و هراس
و مسلوب هیبت و یاس گشته رخت آوارگی از سائر اضلاع بهوکری بیرون کشیده و دست از پا نشناخته هراسیمه
سرگردان گریخته در دردانه گنده مصور گردید خانه زاد فدویت نهاد بر وفق ارشاد واجب الانقیاد پای قلعه بدکور
اقامت ورزیده هر روز بشبگیر گشت در تخریب خرابه مساکن و مواطن اشقیا کوشش دارد انشاء الله تعالی از ویرانی
آن خانه بدوشان نشان آبادی نمی گذارد و بر تقدیر خروج آن شقی دست از تعاقب بر نداشته باقبال عدو مال
بکیفر کردار می رساند بر بنده خوانین بلند مکان مختار خان بلبیت ای نه یاد تو مرا ... شوق ...
... کم لذت یاد تو زیاده باد آن نسخه جامع و داد چه قدر رسید که بیاد می دهد و حیا نائره فریاد که از
... چه سبب می گرداند لیکن چه سود که عالم بی اختیاری ست حیف صد حیف که انسان ضعیف بنیاد را
در جذب منفعت و دفع مضار مختار نکردند و گرنه بیک چشم زدن چشم تمنا بلقای روشنی افزا مطلع انوار ساختمی
و بار فراق در شکست پشت طاقتم تقصیری ندارد از دوش بر انداختمی گلهای مراد از شاخسار وصال چیدمی
از شدت صفرای هجران ... می نگارین نامه تلطف پیرا که بیاض ... سواد
... نقطه سویدا بود ور ... لیکن چه سود که تسلی مخمور بقطره آب ممکن نیست و تشفی یعقوب ببوی
پیرهن صحبت نه بندد فرد قانع بتجلی نشود سائل دیدار * پروانه بمهتاب تسلی نتوان کرد حق آگاه
... بصدق مقال گواه که اگر چندی دیگر بدین وتیره گذشت صحیح نگار روزنامچه
... دولت دیدار بنام ... زندگانی دشوار و شربت خوش گوار حیات ناگوار خواهد بود
... نهار ... سازد که شب تار فراق بسر برد و روز دل افروز وصال چهره ... بنماید زیاده چه

بقلم آید بعمدة الملک نواب خان جهان بهادر نواب کریم الخطاب قدردان فیض رسان سلامت
درین اوقات فرخ سمات نوید عزیمت بصوب بشر کامیابی نیازمندی ریاکر دید نوای شادی و صدای
مبارکبادی بسمع آسمانیان سایید وحیت انبساط از حد گذشت قطعه آید آن روح روان کامروای
اقبال وقت من خوش کن بکام دل من می آید مژده مقدمش ار گوش زد گل گردد خنده اش تا بهوا
چمن می‌برد بنازم بر فضل و کرم کارساز برحق و مسبب مطلق که هواخواهان بخت مددگار گشت مشتاقان را
نقش مراد برنشست انشاء الله تعالی زود تر از زود گل چین کن نزول مقدم مبارک گلچین بخشش
رضوان و رشک فرمای صحن چمن گردد زیاده چه نویسد کوکب دولت اقبال تابنده باد بعمدة الملک
نواب اسد خان بهادر نواب الاخباب معلی القاب قدردان فیض رسان سلامت مفتاح
فتح ابواب مقصود یعنی نوازش نامه تلطف آمود ورود تعطف فرمود بل اسباب زندگانی افزود عنایت
چون گشادم نگهی بردیگر بر سر نهادم در مقدمه وکالت پیش ازین معروض داشته که مدار کار بر توجه
متمم مرام است وکیل محض برای نام گذاشتن این نام امروز بر یکی و فردا بر دیگری قطع نظر از وجوه دیگر
جناب فیض مظهری نماید یقین که شمعی بر منظر احسان و خاطر همه از آقای یکتان بسرف احسان خواهد
زیاده عمر باد و دولت اقبال مستمر و تجدید محمل نواب الهام الله خان در نعت
محمد عطا شمر الف اوقات آن پرده نشین تتق عفت و عصمت عفیفه حجره سکونت منظور بوده
بتحصیل مرضیات حضرت حق ... باد از شنوح سانحه ... باد وقوع واقعه فجیعت آن میان محمد
خاطر مکدر متاسف گشت ... دریغا که شاخ گل نو شکفته فرو ریخت از تندباد خزانی از انجا که این
لاوداوجاده تحسرت افزود از غیر شکیبایی علاجی متصور نیست بمقتضای آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا
یستاخرون ساعة و لا یستقدمون رضا بقضا داده روح پر فتوح آن جاده نورد کشور قدس بفاتحه فاتحه شاد کنند
سلامت باشند از حضرت کبریا مسالت نمایند فرد صبوری ضروریست که رنج و دل را بغیر از صبوری
علاجی نباشد حسب الحکم والامر عبد الرزاق ایرانی سیادت پناه نجابت و شکا
در حفظ الهی باشند حقیقت ... سیادت پناه از ایران و بار بار اراده بندگی درگاه مسجود آنجاه در ...

میرزا المهر مهربان پورا از نوشته برادر عزیز از جان حقیقت مفصل معروض معتکفان آستان عرش نشان گردید

حکم جهان مطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید که احرام استلام سده ملائک مقام بسته خود را

بعتبه سپهر احترام رساند بعد احراز دولت ملازمت خورجالت لیاقت مطرح انظار عاطفت بی‌دریغ خواهد شد باید که

مطابق حکم محکم بعمل آرند در تعزیت نواب المعالم الله خان مغفور سعادت الله خان خلف

آن مهر ور درین هنگام شدائد آلام که از حسد پرور زمانه ناهنجار بی‌جا فرایام لاحق شود مزاج

اختصاص آن شرف دودمان عظمت را یالت فخر خاندان یکسبت به سالت تقشیبابی مستوق درینگ

قضیه موحشه نواب مغفرت مآب انواع غم والم پیرامون خاطر فراگرفت اقسام حزن و ملال در دل راه یافت

الغرض الله نیک سرانجامان نیاز درین دار ناپایدار رخصت مستقر است مشتاقان جمال کبریا درین

وصفت قرار نه از انجا که آثار خیرات مبرات آیات حسنات زکیات آن مخدوم عمر در صفحات روزگار

با قیست نظم مهمات نباید گرفت بر چنین حمیده صفات مرتبه نتوان گرفت دولت جاوید یافت هر که نکونام

زیست که عقبش ذکر خیر زنده کند نام را حیف صد حیف که این کهنه رباط نشاط ارتباط تاب و توان آن نامدار

خالی مانده باشد الله تعالی آن عضد دا خوانین یادگار همیشه تا جهان است و جهانیان را در حوزه حیات

انتباه که جوشکر ... ها سوزن سینه فرسات و چون بر شاید صبر جمیل کرامت کناد کل من علیها

فان الا وجهه بعد ازین باقی جو هرلر حسب الحکم و الافضائل خان خان مهربان من

حسب الحکم قضاء امضا متضمن عرض تعدی کیفیت اقامت هنگامه عصیان گران متصل چکوری انظر

ولیت اعظم صلع بهوم و پرنیدا ارشاد همیشه که چون تنبیه آن شقی مامور است تصمیم بر آن است جانم

اول جمادی وزوده از آفرنود مهریا با هنگام دستوری یافتن اننداپور از حضور سلاطین النور العیان و نهار

چهار صوبه بنده دولت آن مقهور با سو بود تصفیه صلع پرنیدا از خار وجود کافر مرد و داهم داشته اول به

تعین بهولو سرجاعه عصیان آن و ثانیا بفرستادن رضی خان به تقدیم آن مهم پرداخت و خود در ظاهر

انندا پور توقف مصلحت دانسته نگذاشت که کافر خاسر بملک قدیم آواره شود اکنون که آن شقی ازلی

قرین ناکامی شقاوت برگشته در صلع چکوری گرد فساد انگیخته بر جناح استعجال شتافته بکفر کردار رسید و در تعقب

فرار دست از تعاقب باز نداشته در پیچ مکان امان تیغ قفت می‌نهد و حقیقت عبودیت غلام با اطلاع
بوم رشید امحض خلاف است روز ورود وصول جواب پرداخت بخشی الملک وجیه الله خان بیت بسیم دو
بیدار ببالین آمد ٭ گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد ٭ آمد نامه‌ها چون نعمت غیر مترقب برسم الیغار بر وفق استشعار حضرت
خلیفه آفریدگار بر منتظران دیدار فایض الانوار مبارک باد و تمشیت مطالب ارجمند و مآرب خاطر پسند که
در ضمن آن منصوص است بهواخواهان فرخنده نوید بیت بفال خیر رسیدی درین خجسته مقام ٭ خوش آمدی
تو علیک السلام الاکرام ٭ امید واثق است که بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت تمنا از پرتو سعید نظر
خاقانی فروغ جاودانی پذیرد و نسیم نفحات بهروزی بر شقایق آمال وزیدن گیرد زیاده عمر باد در ذره آن
بعمده خوانین بلند مکان مختار خان در رسید انبه مهربان صاحبا من این هنگام
که دل هواخواهان صداقت پیرا آرزومند تماشای صنایع قدرت بیچونی و مترصد مشاهده بدایع ندرت
بوقلمونی بود انبه‌های الوان خوان نعمت آن خوان سالار مائده لطف و احسان رونق بخش چشم نظارگیان گردید
بعضی از آن چون مجمع طیبان باغ جنان حله سبز در پوشیده مستعد شکرفشانی و برخی برنگ شمعدانان لباس زعفرانی
پوشیده در اندازه شیرین‌کاری و فندقی پسان معشوقان طناز با رخسار چون گل نصرت با بلبل نشان [illegible] و چند
مانند غنچه و پنهان گلعذار با لب تشنگان حیرت در ایمای قرده شکرخند [illegible] چکید از شیره آب حیوان بجز [illegible] میوه
نباشد میوه جان ٭ ندارد جز شکر گفتار آیین ٭ ولی در پوست گوید حرف شیرین ٭ بی تکلف [illegible] مائده این
هنگامه بوقلمون با دیده محو تماشا گشت و مذاق جان با آن شیرین لبان همزبان گردیده لذت قند و نبات برگرفت
و دماغ دلها سوی آل وریزش معطر و مشام جانها از شمیم مشک آمیزش عنبر گردید الهی تا در باغ روزگار اشجار را
برگ و بار است شجره مراد آن رونق افزای گلشن معاش و معاد بثمرة الفواد بارور باد تهنیت طلوعی نیر عصمه الله
خان فرخ غنچه محبوب را چاک گریبان پاره کرده ٭ گر بخت سبز خود نازد صباحی زیبدش ٭ وصلت همایون
آن مهر سپهر اقبال با کریمه دودمان عز و جلال ابواب تنشیط و تفریح بر روی نوید طلبان کشاد و ابتدا از نسیم
ازدواج گلهای ابتهاج در حدائق دلها و زاینده آغاز خرمی نهاد و گلبانگ غنچه شدگی و شادمانی بذروه چرخ بار برد
و نوای تهانی کامرانی در گنبد دوار پیچید قطعه سزد که رقص کند آسمان بر روی تو ٭ که شد مراد [illegible] کام

آفتاب و اه بدین عطیه که فیضش بخاص و عام رسید هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا آوینده لیل و نهار اتصال

این فر واختر مسعود مبارک و فرخنده گشاد و مشکوی امانی و آمال میمنت طوی ارجمند مصباح دولت و اقبال و شمع

بعمدة الملک نواب خانجهان خان بهادر ظفر جنگ نواب الاخطاب معلی القاب مبادی آداب کریم

الخلق عظیم الشان عمیم الاشفاق منیع المکان سلامت شهر فنامه هوش افزا که مبتنی از فرط شفقت مربیانه بود

مسترپیرای باطن صداقت موطن گردید مواعظ تواکید و تقیدات در بندگی حضرت خدیو کاینات از خیرخواهی اندرز

آموزش دل یافته تمیمه بازوی سعادتمندی و بخت بلندی ساخت **فرد** شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار

که اگر خار و گر گل همه پرورده تست ∴ امید که بهمین تیره گوشه خاطر دریا مقاطر جا یافته در حاضر و غایب رد

ادعیه قلبی شد زیاده عمر و دولت باد **بعمدة الملک خواقین بلند مکان همت خان ناظم صوبه الهٰ آباد**

حدیقه امانی و آمال آن حافظ معاقد امارت صاعد مصاعد ایالت خان والاشان منیع المکان با بیان

تفضلات حضرت خدیو گیهان سهر سپهر بیان باد مضمون مکتوب مفرح القلوب مشعر بر وقوع ترددات نمایان

عبلای سپهر مرصع از پیشگاه فضل و احسان معروض معتکفان آستان فلک نشان گردید حسب الاشارت و افر

البشارت کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشورستان بعرض قدسی رسید فضل و کرم بادشاهانه بعطای

خلعت خاصه مصحوب گرز بردار قامت افتخار البشان را بذروه اعتبار برافروخت و بزبان گوهر فشان گذشت که سپهسالار

بهم لونت خویش قدر افزای مراتب آن خانه زاد فدویت کیش میگردد لایق آنکه مجرد وصول این نعمت عظمی و موهبت کبری

که در آرزوی حصول این مامول سعادت محو وصول بند بارا عمر آخر شده حسرت با خود برده اند عرضداشتی

مشتمل بر شکر تفضلات ارسال دارند **فرد** تا کار جهان جمله چنان نیست که خواهند ∴ کار تو بجهان جمله

چنان باد که خواهی ∴ **بعمدة الملک عظیم الشان سپهدار خان بهادر** تا سپهر کوکبه آرا

مهرست و مهر مشعشعه پیرای سپهر فروغ بخت آن گرامی گوهر انجمن افروز اقبال و جرائم دولت آن بلند اختر روی

اجلال باد لور ود نگارین نامه مسرت بعید و بهجت یاده ازحد حاصل گردید هبوب نسیم تفقد باطنی که از

نخواپیش همی وزید مشام جان و دماغ روح و روان را معطر گردانید **فرد** بجانا داتو ست کو دوستان را ∴ غذای لب

راحت جان فرستد ∴ دو سپ چپکی راهوار اگرچه لیاقت پذیرائی ندارد فرستاده شد بنا بر حسب نوازی گر

قبول افتد گنجایش دارد زیاده عمر باد و قرة آن شهزادهٔ بعمدة الملک فخر الدین خان بهادر فیروز جنگ

در جواب خط با تمام ترتیبی ساخت روزگار فرخنده آثار آن رافع اعلام امارت عارج معارج بالنت

خوانین بلند مکان سعادت نوئینان عالیشان عز رو انوار سعود آسمانی باد مکاتبه تسلی افزا مشعر بر پرسش فاجعهٔ

ارجمند عنایت خان که جایش در جوار رحمت یزدان باد وارد شده خاطر مضطر را در وقت مصیبت جانگزا

وا و تجدید سیل سرشک خونی که از چشم خونبار فرو میبارید بتفصیل نصایح هوش فزا بمقام عدم منزل گزید ایزد تعالی

آن مشفق غمخوار را که دیدهٔ نمناک باستین مهربانی پاک کرده و گرد کلفت از صفحهٔ خاطر بزلال تلطف و تعطف شست

داده تا ابد الدهر سلامت دارد بعمدهٔ خوانین بلند مکان بخشی الملک بهره مند خان گلزار امانی

آن زینت مسند امارت و اقبال صحن انجمن ابهت و اجلال جلیل القدر عظیم الشان برشحات سحاب فضل ایزد منان

سبز و ریان باد شوق صحبت روح افزا که مفتاح قفل مطلوب است بعبارت خامه در نیاید آن سر رشته خامه بگلوی

ناچار از آن گذشته بدعای پردازد در مدت مفارقت که از گردش چرخ شعبده … هنگام … ایام

دگر قمار اقسام سقام آلام ست از بسیج سهام نام نبردند که کجائی چه حال داری مثنوی چه تنهائی صحرا نورد

چنین جمع پن سر اندوه و درد ز چه پیش آمد ترا و حال چه چیست ز مگر صحرا نورد از جنون است ز جدا چون

از یاران غمخوار ز چرائی همچو مجنون سر بکهسار ز حیف صد حیف که نرد محبت با حریفان نباختم که گر تن

مهره ور شش در است و بحسن ظن خود را بدام محبت انداختیم که دیگر استخلاص متعذر فرد گر بگویم که … جان

بر قصد جان ناتوان ز بگرم جوشیهای حضور بدان افراط و یاد آوری های غائبانه باین تفریط …

مستقیم … می نماید فرد نخواهی که شرمسار نگردی ز رکاشانات ز در غائبانه باهمه کس در حضور باش …

در گرفتن انشای نور چشم محمد خلیل … منت چه ناز پرورده ام پیش آمد و آنقدر که بر من لازم بر آنمهربان لازم حق …

که … قوم و … سیلاب … تردد … و جرات … بر آید مفصل … نهانی

… شده باشد زیاده کامرانی و شادمانی باد بنجان عالیشان کامیاب خان انتظار مقدم

… صبح نفس خورشید طلعت عجب زیست … هنگامی که از هر گوشه زمزمهٔ نشاط و گلبانگ شادمانی

بلند شده و بساط انبساط بمرتبه بسط گشته که چرخ از غایت خرمی در چرخ آمده زمین از کثرت شادی …

شده و عروس صبح از خنده چنان لب کشاد که درست زر از و بالش بر افتاد و ناطوره شام از اسرار
مسرت بمثابه رقص نمود که بالش بر آنگه گردید در چنین وقت خوش خرم مثال طالب وصال آن مسیحا دم و شیرین
گفتار و منبع نقل سخنان آن شیرین کلام ست خوشا وقتی که آن مهر جهان افروز یکتائی چون آفتاب و شمع جمع
از مشرق مشتاقی طلوع نموده کلبهٔ احزان اهل فروغ مقدم بیت الشرف کواکب گرداند نظم یک سحر از در ما ای دولت
بیدار بیا * روز ما ای ماه شده بی تو شب تار بیا * صد ره در راه وفا پیش نخواهد رفتن * بر سر عذر بسیار بهر تار بیا
بعده اعزای منیع الشان عاقل خان ناظم صوبهٔ دار الخلافت مشتمل بر رسیدن قاصد و
رسانیدن خط و رعایت لفظ این آن از آغاز تا انجام صاحب دوستان امیدگاه مخلصان
سلامت پیک تیزگام شیرین کلام که غبار پالیش بر رنگ توتیا مهیای چشم افروزی مشتاقان و ذوق
سیمالیش بر امن آرزوی اهل تمنا گوهر افشان قدیم فرخنده منزل و ستداربان مقدم مبارکه بر ساحت چمن
بگذر و گذشت و نگارین نامه که نگارستان چین بر دو حرف و شکنش بر دو نافه تاتار به یگانگی الفاظ مضمون
ابلاغ نموده بند نوازش کرم و انبساط بر صفحهٔ خاطر نگاشت عجب یکی خوشا مکتوبی که در جنب گفتار شکر باران آن شوخ جان شیرین
از زبان دو برگ ریاحین بین السطور این شعلهٔ نور ظلمت نشان و پیام آن شوراب کشان بیه حرمان از لال کوثر و سلوا دیده
افروز آهو چشمان چین منطق شکر فروش آن با اعجاز عیسوی مساز و مضمون فرخت مشترن این شربت
قند و نبات بهمراز مثنوی آن خوش الحان بلبل باغ صفا * این نشاط آموز طبع نکته زا * آن یکی اوج سعادت
را هما * وین سوی مشتر رهنما * آن بمنطق جان فزا سحر آفرین * وین طرب پیرای دلهای حزین * و این کلام
موزون آن بلبل هزار دستان متوجه سجع خوانی این خیالات بدیع مانند خاطر ارسطو مشرق انوار معانی آن نیز با گوهر
دوست عطاپرست مجمع البحرین این نکات غریبه سینه روشن سینهٔ فلاطون آینه دو الکهف بن مثنوی
آن ملا جان قاآنی گفتار را * این شفا بخشد دل بیمار را * آن نجع بهار خوبان برده گوی * این لسان ملت ستان
تازه روی * آن اعجاز مسیحا و دم بند * این مضمونها نبای نغم کنند * قد چون تیر از پی تعظیم آن * با نهر زان
شوق خم شد چون کمان * مردم چشم ازلی تکریم این * در دل خود کرد جای بالیقین * القصه بدید
آن دیده انتظار مطلع انوار گردید بمطالعه این شگفته بیقراری بساحل قرار رسید بمعانقه آن شاهد مراد در بر

و بمشاهدهٔ این صورت مقصود و منظر نفائس آغشته که مصحوب آن مرسل بود طراحی زنگ آمیزش بر رقم مانی و بهزاد
خط در کشید و خواص محبت و ولا که در فحاوی این مندرج بود دستمایهٔ سرور موفور گردید شکفتگی این بهارستان
چنین ابواب عشرت را عوض فضا داد و وین بر روی دل در رحمت کشاد و پیش از آن با حسان دست خود لب باز کرده این پی دلها مسرت
سازکرده آن نهاد آغاز رسم بی غمی این مضمون داد داد خرمی الهی تا آن برای منتظران حیرت
روح و روان ست این مشتاقان از راز دلها خبر رسان مقدم فرخنده آن اخلاص نشان مبارک باد و دور
نحسب این جمعیت بخش دلهای پریشان شیوه بخشی الملک روح الله خان فرو رسیده امن
تشنهٔ چشمه صافی ولی چه سود که یارای آبخوردن نیست در بدست استعفای منصب دیدنها که حاصل
حیات از دهر دنیاست میسر نشد ثبات البیت امروز مردم سپاه دست بدست نبردند و خیمهٔ مختصری در سایهٔ این بذکر
باری در خلوت خود شهریاره مواظبت داشت و بشت خوش باد و یاران گر دید لیکن دل چنان نخواهد که روا از تخلافت معتکف
بوده چند نفسکی در فرض کالعدم باقی ست صرف یاد و هوس نشود و در فکر معاد که سعادتی بالاتر ازین برای عباد نیست
نمی باشد بسر برد چون حرکت از ینجا بی اذن ولی نعمت نخواهد شد امید که بمعنی بعرض قدسی برده خطرا از
بیاید مضمون عرضی بحضرت خلد مکان بیت باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم گر طاعتی قضا شده
باشد ادا کنم بعد استعفای منصب از دولت و اجناس کارخانجات آنچه که در بساط و پشت مردم سپاه تنخواه داده
کنج عزلت اختیار نمود و در مدت سه ماه بیاد حق و ادعیهٔ بقای پیر و مرشد برحق صرف کرد اکنون پیام طلب
رسید که هر چه جا و با اعتراف تقصیرات نوشته بدید بمقتضای اولی الامر منکم بنا بر انقیاد حکم محکم هم قدر رقم
عرق آشوب گشته معترف تقصیر شد قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ور نه سزاوار
خداوندیش کس نتواند که بجا آورد مبارکباد فصد بخشی الملک روح الله خان مهربان
مخلصان بندگاه قدردان سلامت بین با صحت اقتران با صفا خبر شفا اثر فصد که دافع بخارات فاسد
و مزیل اقسام اسقام بدنیست خاطر از عفونت کدورت مصفا گردید و دل که از جوش خون اشتعال جلب منفعت و دفع
مضار نیشتر ضبط از افکار بود بطمانینت گرائید حکیم علی الاطلاق آن برگزیدهٔ انفس و آفاق را بمواره از ثقل طبیعت
برکران و بتفریح مزاج توامان دارد قطعه خون فاسد نشتر فصاد از عروق تو و مبدهم کم باد و جوشش گرانی

خون فرح چون شود طبعت سرخوش از جوش ساغر جم باد قصد برتو مبارک و مسعود خاطرت شاد و

خرم باد از اعتدال مزاج خوش خصیت بچشم بد بین آسیب پر غم باد نوشدارو اگر خورد بشفا در مزاج مخالفت

سهم باد بحفظ جان و جای بقا عالی از وظیفه هر دم باد پشت اعدا ز بور اقبالت زیر بار غم و الم خم باد

بخان رفیع الشان تربیت خان در تعزیت پسر خدایی که موت حیات را آفرید و صبر را

رفیق هر درد و الم گردانیده همواره حافظ و ناصر باد از سنوح سانحه سامعه کوب عبرت افزا و وقوع واقعه خاطر آشوب

دل گرا چه نویسد که چه قدر تو زیع و تشتت لاحق گردیده لیکن چه سود هر که رفت باز نیاید و تجرع از فرع غیر از زهدا

کاری نگشاید **فرد** همه تن چشم شوم و دیده چکم گر بدانم که گریه را اثر است ناچار بمقتضای آیه کریمه کل نفس

ذائقة الموت بمقتضای الهی رضی باید شد و آن نور دیده قدم را بفاتحه فاتحه یاد کرده سلامت باز

مانده ها سالت بود **فرد** غم مخور گر زین چمن شاخ گلی پژمرده شد روی نسرین تازه است جعد سنبل تابدار

بصاحبزاده والا قدر محمد خلیل مبارکباد فرزندان توامان فرزندان ارجمند دلبند خاطر پسند

بمرادات صوریه و معنویه فائز باشند درین ایام فرخنده فرجام مژده ظهور دو گوهر شاهوار از بطن فاخره عصمت

و سطوع ماه و مهر سعادت قرین از مطلع حشمت فضای لهار افروغ شادمانی بخشید عیش و عشرت از حد گذرانید

الحمد لله ثم الحمد لله **قطعه** سپهر دو مسرت پدید از ایام زمانه ز بیت بیک ره ناز دو شادی کام برای عیش

دوبالائی گار فلک دو صاف عشرت فرح بساخت در یک جام حق تعالی بما و شما مبارک و مسعود کناد

دو مهر و نور باصره بصیرت را امان خویش نگاهداشته بجمعی ساناد مبارکباد **تفویض خدمت خانسامانی**

بخان عالیشان مختار خان بیت ایکه از بخت جوانت سپهر مدد اد و یار همراه خواهد شدن صرف مبارکباد

درین هنگام فرخنده فرجام که بهار گلشن استبشار باز بر آمد کار و در جوش شاخسار قبول دعا باثمار حصول مدعا

بدرخشش بود نوید تربیت ساده خانسامانی تمکین وجود آن مظهر عاطفت قدر دان سامع پیرا گرویده نیاز آموزنه منظر شهود

شاهد مقصود از حیث نوید خود پیرن پیرن بالیده متعال این لطیفه اقبال مبارک و همایون کناد و مقدمه ترقیات

تا حد گردانا **دبصدر الصدور سیادت خان** و سیاده سیادت صدارت بوجود افاضت آمود آن گذرانده اثار

ناصبت علام ایالت خان محل لسان زینت اگین باد سامی توجهات بیش از اندازه تحریر که در اسعاف مطالب مخلص

صداقت ضمیر مبذول میگردد و دل اخلاص گنجور را ممنون بهر موفور و مرهون عموم الطاف نامحصور میگرداند و زبان از
محمدت و ثنای آن بیرون از حیطهٔ قدرت و خیز امکان یافته بمقولهٔ ما شکرناک حق شکرک قائل و گویا میشود علی الخصوص
جلائل اشفاق که بتقریب عزل قاضی چه کام گلهای مبذول گردید شکر آن فائق از شرح بیان و فوق طاقت احاطه
وارکان است تعداد اعطاف آن عطوفت گستر در هر باب بهمین آئین مصروف می شده باشد سبحان الله شان
معموره خان ناظم دار السرور بیجاپور در ولایت سپهر خان بلیغ البیان من اعاظم امراء حضرت ناز شکیبا که درین وقت
رسیده خاطر را مسرور گردانید یک دست سپهر قرین گلهای نگارین بود پشت همت تقویت بخشید عجب سیر
هر که در کنف حمایتش آرمید از گردش فلکی گزند نبیند و آنکه با صاحبان آن سپر ستیز دود از نهاد شان خیزد و حصول
شکست اعدا و آیینهٔ صفایش پیدا و فروغ فیروزی احباب از ناصیهٔ گلهایش هویدا بالاتش مفتاح فتح الباب ظفر
گلهایش از گل آفتاب روشن تر ضیائش باصیانت حق انباز و حفظش با حفظ الهی همراز تیره ابر بیست بارانش
میر بزید و ورد و بیت کز موج نصرت اثر و معجز و بشارت نشست تازی که چندین آفتاب از گریبانش سر بر آورده و طرفه
از هلال طره بر شمره چهره هی معاندان نباخن هلالش مجروح و صفحهٔ حیات مخالفان بسواد روش
مغشوش گلهایش عنوان گل فیروز رنگش مدبران بایه سیه روزی نقش و نگارش ناسخ کارنامهٔ مانی و بهزاد وگلها
خوش نگارش برنگ آمیزی با علایه و استیلا ایزد با بجلال حرز جان حمائل وار در گردن آویخت و اگر تیغ و تیر
گسست و بپشت گرمیش گلهای پرده بدامن همت فرو ریخت از بد خواه خصم در حفظ الهی نشست تا در سپهر مجد کلاه زیبا
تقویت بهادران تیغ گذار است حمایت حق آن سایه پرور و فیض مطلق را سپر حوادث باد و سینهٔ دشمنان
آماج گاه ناوک جان ستان شود بعمدة الملک بلند مکان مختار خان مبارکباد محل مهربان صاحب
مشفق من هنگامیکه گلشن امید بمقدم بهار بشارت سر سبز جاوید بود و نوید برومندی نخلهٔ طیبهٔ ریاض عفت
در شبستان دو جهان سعادت نشان افتخار خان مسموع گردیده داد خوشدلی در داد و وجود آن گرانمایه گوهر
که عمر ابد عبارت از آنست رسم طرب آغاز نهاد آفرینندهٔ ارواح اجسام هیولای اورا در بطن ام بید قدرت کامله
ترتیب کناد و بوقت مسعود بخیر و سعادت از کمین ولادت چون مهر و مشتری جلوهٔ ظهور بادولت میر شدنی
نورس گلستان امراء و پیشوا و فدش خانهٔ دولت آباد در تهنیت شفا السعادت خان

جلیس شناسی آن نسخهٔ صحیحهٔ فراست و فرزانگی را همواره از امراض بدنیه که دشمنان خانگی اند بر کنار دارد چهرهٔ صحت
آن جان را چهرهٔ استناع گلگونهٔ عارض یکتایی یکتایان از بازاندهٔ پشت دوتا ساختهٔ شناسایان آگشتی جمعیت
بگرداب تفرقه انداخته بعد الحمد که شفای ارتیاح افزا تدارک مافات نموده خاطر را که صورت آرام بخواب ندیده بود از دیده بیخوابی
در خوشاب طوفان بعل ... بیشتر افزود طبیعت بصحت رسید و ... باز بر سعادت دولت
بازیچهٔ جان ... صلابت خان مبارکباد و شفا ... اقبال المفضل
بهمال کامیابی بسلامت اعتدال بهره مند ثبات استقلال و باستماع خبر کسل که نصیب اعدا باد از اضطراب اضطرار
بخاطر فاتر راه یافته بود که از غایت ... است از یار روی نمی نمود شکر خدا که عافیت کارا ازین ... لطف ایزدی
و بهار فصل ... گل عیش و کامرانی ... گشت ... زندگانی در بوستان ... ابر رحمت برومند
پذیرفت بیت شکر خدا که شربت صحت چشیده به بار دگر بمسند صحت رسیده به بخشی الملک شهر مندان
شعر ... کائنات و صحیح نگار روزنامچهٔ اعمار موجودات آن خلاصهٔ چار عنصر از عوارض ... دارا
بعد الحمد که ... جسمانی بمیامن ... شفا و تندرستی انجامید خاتمت این ... که جان ...
از بیم گزندش ... و سلامت قرین گردید فرد سلامت همهٔ آفاق در سلامت تست بهیچ عارضه
شخص ... مند مباد مبارکباد اضافه بامارت ... تقرب ... خاقانی
که دلیل ... است شکر ربانی ... همواره ... ترقیات آن موتمن ... سلطانیه ... حضرت خاقانیه ...
امارت ... طلعت ... افزایش مراتب ... خاقان ... خورشید ... فروزنده ...
بشاشت ... گردید ... تهنیت ... آوازه ساخت بیت کشایش ... مبارکباد ...
تحفهٔ ... مبارکباد ... انشاء الله تعالی ... خلیفهٔ الهی ... باد ...
مشام ... بروائح ... تفضلات ... معطر باشد زیاده ... باد ... در تعزیت ...
در هنگام تواتر مصائب ... با وقوع حوادث ... عروة الوثقای صبر ... بقبضهٔ اقتدار ...
آن ... عالم ... مفوض ... و باستماع ... زبدهٔ ... خلاصه ... نوائب ...
تعداد ... حال ... اسید ... بابد ... بقضای الهی ... باید ...

مالک حقیقی چه چاره بیچاره غیر از انقیاد و اطاعت و اذعان برای سمیات تعزیت بعرض قدسی رسانید از راه
خانه زاد پروری و بنده نوازی خلعت فاخره مرحمت شد و حکم محکم نافذ گشت که دیگر مراحم خسروانه نیز بران مزید گردد
فرد ظل خورشید جهانتاب مخلد باشد ❊ سایه مریم اگر از سر عیسی برخاست ❊ مهر را مهر و سعادت عائقه
اخوا عزیز القدر امضمون خط مرسل متضمن اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم و تقصیر مطالعه درآمد فرد بکه
از تقصیر خود شد منفعل ❊ آب رحمت از جبین خویش یافت ❊ آثار نفاق از ناصیه حال آن منظور نظر عاطفت و
اشفاق گاهی معاینه نشده لهذا انچه مصافرت بلا تحاشی نوشتم و از گروه و نیز در گذشتم آینده احتیاط شرط
ست فرد در طریق یکدلی ثابت قدم چون کوه باش ❊ چون صبا تا چند گردی بر سر کوی دگر ❊ مبارکباد
تولد فرزندان توامان حفظ الله خان برادر عزیز از جان خان سعادت نشان آن بهجت آورده کرام
اقصی کامیاب کامران باشند درین هنگام بشاشت التیام بشارت ظهور مهر و مشتری از نکمن سعادت و
وطلوع دو اختر فروزان از اوج عصمت برتری انواع نشاط و اصناف انبساط ارزانی فرموده آوازه شادمانی از زهره
مبارکبادی از هفت آسمان گذرانید بحمدالله که چمنستان آمال الفت سمه مرد و سهی سهر اقبال و دولت و بالا بالا
انجامید و موکب بختمندی را بدین دو نشان ممیت توامان قفول خوشی اجابه از شکستگی بختا ابد سهر سید شکوه
افضل حق که شامل حال با دش ❊ دو گل اشگفت بر شاخ مرادش ❊ یکی چون مهر با روی خشان ❊ یکی چون
مه نجوم من افشان ❊ خدای بسیار بخش بطرفین خجسته همایون کنا زیاده عمر باد ❊ بعضی ابراهیم
خان خلف علی مرادخان ناظم صوبه بنگاله درومرد و فنهاد سید سپهت
سپهر نام ابلق ایام بر وفق مرام آن مقنن قوانین امارت مشیر بر اهین جلالت مهر سپهر صلابت سپهر مهر
قاعده دان
کریم الخلق الشان رفیع القدر سمو المکان معطوف باد گرامی نامه تلطف شمامه که سوادش اثر بیاض
جا توان دید و بیاضش اثر سواد چشم جهان بین توان نهاد لمعه وصول افکنده و دیده ر رسیده را نوری خاطر غمناک را
سروری بخشید فرد سهر که کاتب دیوان سرای خلد کشید ❊ سواد نسخه او بر بیاض دیده حور ❊ علی الخصوص بست
سهر با بساز کل مرل بود رسید طرفه سیر که صفایش چهره کشائی استیلا و گلهایش برنگ و بوی نصرت
هلاکش کمینه زن تعبیر نهایت کرده لیکن تیرگی بخت اعدا نادر که برق منصفش گریخته و عجب نگار

ای کاین محرش آمیزه

طره عنبر بیخته لها این بحکایت فیروزی مسار نگارش بر بر بلیت سر گستان گوش آواز با بحله خانه دوستی آباد
و جمعیت یاد بعد ازین هم اگر تحایف آن یار یاد شود در عالم دو تیمای سر و زیاده عمر باد و مژده آن مستور
به بخشی الملک فتح الله خان درمبارکباد حمل مهربان صاحب من آنکه ...
توأمان با تماع امتی که در مشکوی خان عزیز تر از جان خانه زاد خان صبیه آرزو و گوهر شاهوار تنها بر آمد و در رسع آید
بحلول لولوی لالا امتزاج ارجمندی فرمود نوید طلبان را به هزار گونه خوشوقتیها روی نمود و هواخواهان را ابواب
کامرانی و کامیابی بر رخ خاطر گشود و خوشا روزی که آن غرة الفؤاد از بطن سعادت بمرکز ولادت ظهور نماید و قمر
ساعتی که آن کوکب سپهر اورنگ اقبال چهره نورانی بر گشاید یقین امید واثق هست که آن گوهر غیب
آید بر وان کان را و توقیع ... هزار روپیه بهیسات شادی با هم بقاعده مستمره ارسال یافته وکیل را
خواهد گذرانید لعهده هواخواهی بلند مکان مختار خان قدردان مرا صاحب من بلطف ذمن بعد و توجهی با مر
از جناب جهان بلجا ستاقب ستیه اعداء البلی هفت مرحله پر پیشه رسید سیلاب و قلیا او مانو با هو توتیجه مقابه هر که سوار
همگی پانزده هزار خانه بدوشان بین ضلع آواره دشت ادبار بودند از سطوت فوج بادشاهی سراسیمه و هراسان
بواهمر از سماد میم و خفه آورگی سمت حرت پور که کناره دریای کشنا واقع است کشیدند فدوی پاشنه کوب
متعاقب شتافته درحین گذشتن از دریا جلو ریز رسیده مقابله نموده عاصیان محلف خان نموده بجنگ تیر
پیش آمدند قلیا کافر که زیاده از دوهزار برقنداز کرناتکی با خود داشت قدم جسارت پیش گذاشته عرصه کارزار بر
بنا دیق نمود از هنگامه ... سید عبدالقادرخان خداوند خان اچل سنگه چوهان آقا عاشور بیگ و ... توپخانه
نجم الدین خان با بندهای جلوخاص پای همت و زمین کین افشرده داد شجاعت و جهاد دادند و بسیاری را
بطعن سنان جانستان و ضرب صمصام سرافشان بدرکات بئس المصیر رسانیدند آخر الامر کفره بد ... با آنهمه کثرت
و انبوه هزیمت یافته راه وادی فرار پیمودند در اثنای گذشتن از دریا جمعی کثیر را در آن موج خیز بلا کشتی عمر بگرداب فنا غرق
و جم غفیر را آب بلا از سر گذشت قریب پانصد کس از کشتگان بشمار آمدند و یکصد تن اسیر سر پنجه تقدیر گشته ...
رفتند مفصل این مجمل بانها خبران بعرض قدسی رسیده باشد عرضداشت مرسل که مشتمل است بر تفصیل این اجمال
از نظر کیمیا اثر بگذرد و آنچه زبان یار ... رعایت اضافه رفقا به تفصیل فرد منطوی معروض قدسی گردد

زیاده چه نویسد جریان مهام برنهج مرام باد بنویسد فدوی الاتمکین شهباز خان صحائف آمال و امانی

و ثانی مهر و شادمانی آن محبی مراسم مهربانی و قدر دانی آیات تفضلات رحمانی لامع و نورانی باد اشتیاق قدیم نهان

تعلق نشستید شهادار و قلم اگر بسان شانه صد زبان گردد و بموسم گراوان ادای مرهم نتوانند بود گزارش پرورش از

استغنام خامه و زبان تنگنای گوش فرد شرح سوز دل من کار قلم نیست بلی بپای چو من بیچاره جعبه آتش از کجا

تعقد نامه با پانزده تهان چپیت در عین انتظار رسید خاطر امید منسرح مسرور گردانید حق اینست که هر تهان در طراحی رنگ امیز

عدیم النظیر ست کارنامه صنعت قدیر خانه دوستی آباد بهزار روپیه وچند قطعه برای طرح چپیت بوکیل در بار جهان

نموده شد بدار و غه فرمایش که در هیچ جای عرض ست تا تاکید اکید نگارش رود که زود طیار نمایند و پانزده تهان

نشان کن برادر گرامی نزار جان حفظ الله خان فرستاده از آنجمله هفت تهان حصه آن مهربان ابلاغ داشته هم

گر قبول افتد زهی عز و شرف بنجان عالیشان سعادت نشان احمد خان چشم فتنه بیدار

با خصایان مفید منبع مسکرات موکد رفع نهیات فاتح بنیان تدبیح و ستم مهرست اعلام باد قدیمه مسیرت و شفقه

محتوی برار تکاب مقصد حقیقی یلی دوستدار آبادی فراش ترویج ممنوعات قدیمه عاد نگارش اعجز از تحقیق بیان

تعیین بلیغ تربیت رسیده مطالعه را آفرین هزار آفرین آیین بیداری حفظ مرام هوشیاری دلیل فیضان آگهی و

ناشی از خبر دری آگاهی ست چنین میباید حاجی کان غنوده خواب غفلت یعنی مفسد بدکردار تهدید شد نگارش یافت

اگر مجتنب شد بهتر الا بغرامت جاتش مشوبامارت و امانت مرتبت همت خان ناظم اله آباد صحت بهجت ادایی

مقارن حالات خجسته آیات آن عارج معارج ایالت ناهج مناهج امارت همت خان عالی منزلت ملاذ مخلصان باد بعد از

ادعیه مستفاد از صدق وداد و اثنیه مستخرج از حسن اتحاد مشهود میدارد رقیمه کریمه که روایح عنبر رایحین اخلاق و

فوایح عطر امیز نسیم انتفاق از مهب مضامینش می وزید رسیده مشام جان را معطر گردانید هفت توجه

عطر گلاب پنج توجه عنبر هفت شمامچه باده متروبنارسی مرسید خانه دوستی آباد فرد لفافه مطلب معروض

در حضور قدسی ست بجز در تزیین بدستخط تقدس نمط در تمشیت امور ملتمسه مساعی موفور بظهور رسید خواجه

وکیل در تقید ویادوهی کوتاهی ندارد زیاده عمر باد بعالی شان فضائل خان داروغه عدالت

عالیه مقنن قوانین عدالت و انصاف ماحی آیین جور و اعتساف دادرس مظلومان مرهم جراحت

ملهوفان همواره بتقرب حضرت خاقان جهان ممتاز باشند بعضی از طلبان چنانچه کلبهٔ ملک انس راه خیانت
قساوت قلبی بدرگاه والا رسانیده استغاثه تعدی نائب فدوی گاه مینمایند چون نظر بر حال جاگیر و طرز معاملات
رعایا و مخاتات جمهور برایا پیش نهاد خاطر میباشد نائب بتدریج متورع و متقی که مضمون این بیت در شان او
می شود دست خدا از سر رعیت کم باد که معمار ملک ست پرهیزگار بیشه و در تالیف قلوب پیشه و بر دفاع
آنها مسلوک شد معهذا بمقتضای نا سپاسی از خانمان آواره شده خلاف نمائی میکنند این اتصافا معنی نیدکه نمود کنند
آمده مقربان مسموع نشود و بعمده خوانین والا ممکین ابراهیم خان نظم با بجرد مراسله و برادر نوشته ایم
وصل ... برابر نوشته ایم احوال از حوصله نامه بیش بود برخی از آن بسیار کوته نوشته ایم از مفارقتها چه
که بر جهات تفوق دارد دوازده درد دل چه برگزارد که بیجان کنند آن شهر یمین نجار دختد که مزاجها را تالیف تنها
و دلها را تلقین یگانگی فرموده قادر بر نسبت که شام فراق بر صبح وصال مبدل گرداند و متعطشان زلال جمال
با کمال را بشربت مقصود رساند فرد دل اگر خار جفا دید امید هست که باز * گل امید بچیند ز گلستان امید
تا دست داده همچنین طریق تواتر ترسیل رسل و رسائل مرعی و مسلوک باشد زیاده شوق ست لبس بحسن
الزمان حکیم محسن خان حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع حذاقت و نفاق را از حکمای آفاق فائق دار
از دو سه روز بحدت عفونت اکثر مغلظه و شدت سورت مزاج معده مزاج تخلص الامر از اعتدال منحرف ساخته از
بنابر عدم قدرت سواری از سعادت کورنش بهره مند نشد برحق عارفست لازم که بعد مراجعت از دربار
تشریف آرند که بدیدن آن ناصح مریض اثر استقامت امر ناصح شود فرد انفاس مسیح پرور صحت افزا
بهر شفای خلق جهان مستدام باد بعمده خوانین بخشی الملک روح الله خان بیت مژده طرب
فرح پی و فرخنده پیام * خبر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام * الحمد لله و المنة که بشارت عزیمت منصور
سمت وضوح یافته عنان کوشن مراد بدست داد و آثار تحصیل آغاز بهروزی نهاد و شام نومیدی
بسر رسید و صبح اقبال از مطلع آمال بردمید و نفایح فرحت مشام جان را معطر گردانید و فوایح مسرت غنچه
خاطر را شگفتگی بخشید شکوفه خرمی ساحت آرزو را در جوش بهار فرا گرفت و خزان ناکامی سر بگریبان عدم
نهفت صدکه از بهر شرف مکان قدوم میمنت لزوم علی التواتر رسیده باشد بیت زود آ که بی تو جلسه

بار اشتهر و نیز ٭ در دیده طرحی بجانه نوشته است ٭ بخشی الملک بهره مندخان فرد به زجان نسبت
متابعی سعی و ازده را ٭ که بشکرانه این مژده شار تو کنم ٭ سامی مراسله روان آسا متضمن عرض کیفیت مجاز به تعلیم
باید بر آن لیم انهرام آن بی حشم مقیم باوجود کثرت عاصیان بدکیش باطل اندیش که از مور و ملخ بیش بودند و صد
فرمان مکرمت عنوان مرحمت خلعت خاصه جلدوی تردد نمایان ورود شادمانی نموده خانه زاد فدوی چه کرده
که مستوجب اینهمه نوازشها تواند شد لیکن فضل و کرم خداوندی از راه خانه زاد پروری در اقران سربلندی بخشید لوازم شکر و سپاس
از اندازه وهم و قیاس بیرون است عرضداشتی که در جواب توقیع عالم مطیع ارسال داشته از نظر اکسیر اثر بگذرد زیاده عمر باد بخشی
الملک بهره مندخان فرد بهار عمر ملاقات دوستداران است ٭ چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها ٭ از رفقا
زندگانی ناگوار است و از مهاجر بهار و روز شب تا رسد شوق صحبت فرحت آثار که مقناطیس قلوب احباست کار بجای
رسانیده که شبها در ستاره شماری می گذرد و روزها با سنگباری فرد گهی ستاره فشانم گهی ستاره شمار ٭ شب جدایی
در روز حساب هر دو یکی ست ٭ حقا که یاد نشینی ها نمک پاش جراحت جان است تشنه لب ذوق شربان لا اما چون هر انجام
هر امر بوقت معهود مقرر و میسر هر کار زمان موعود مقدر است انسان ضعیف بنیان از مفصوله چه کار و بر تقدیر مقدر مطلق
چه اختیار فرد ما کار خویش را بخداوند کارساز ٭ سپرده ایم تا مدد او چها کند انشاء الله تعالی کشش باطن کار کند و جذبه
دلها را اثری پدید آید زیاده عمر باد بحقایق و معارف آگاه شاه سیف الله سرزاده فیض سبحانی
آن اسوه اولیای عظام زبده اصفیای کرام سیاح بیدای ناسوت سباح دریای لاهوت فرازنده لوای تصوف
فروزنده چراغ تعرف همواره به تحصیل رضای ایزدی مصروف باد شرف نامه هوش افزا متضمن حظ میل خاطر به ذکر و فکر
باری تعالی لمعه وصول افکنده از گران خواب غفلت بیدار گردانید فرد بردار سر از خاک و سیاست من فلک ٭ سر کو بند
تو زند چون غبار دوست ٭ شکر خدا که به تاثیر ادعیه اجابت انتها همه وقت حفظ مراتب آگاهی حصول عرضیات الهی
پیش نهاد خاطر ارادت مند است با امید این جاده نورد طریق فدویت را در اوقات مکاشفه و معارف صمدیت بدعای
خیر فراباد خاطر داشته باشند بافادت و افاضت پناه مخدومی شیخ فیروز عثمانی لمعات نیر لطف
و اشفاق ناخم اعطاف آن بانی مبانی فروع و اصول ناهج مناهج معقول و منقول مظهر کمالات ملکوتی مصدر
فیوضات لاهوتی ناصیه فرو فراد معتقدان با اعتقاد و ارشاد نامه مرقوم خامه عنبرین شمامه در و دیگر مسرت نموده

اشارات بدیعه بشارات منیعه که چون کوکب خشان دل شبها از مضامین نصایح آگینش پیدا بود خاطر انشاه
صدق و یقین بتدا فرمود **فرد** من شکر چون کنم که نعمت توام ٭ نعمت چگونه شکر کند از زبان خویش ٭ امید
که همواره توجه باطن فیض موطن حق تلمیذ بی تمیز بدعای خیر مصروف باشد ٭ شد و هی مبلغ سه صد روپیه بتهای
پارچه جهت نیاز ارسال گشته بعز قبول موصول باد **برخان عزیز القدر سعادت نشان حفظ الله**
خان بیت بر بند باد صبا دوشم آگهی آورد ٭ که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد ٭ مکتوب مرغوب اخوت اسلوب که
کیفیت محبت خاص از هر حرفش پیدا و جمال شاهد معنی از هر لفظش هویدا بود مبشر تخلیص تخیص بیت از انکه عزوف و حجم هم
با دفع مراجعت بمکان خدمت و وطن مالوف الوف شادمانی صنوف کامرانی ارزانی فرمود ریاض آرزو و دیگر گلهای حدیقه
کامیابی شگفت و بهر روش عندلیب از غایت خرمی چرخ زنان مبارکباد گفت **بیت** دمید صبح سعادت که یار باز آمد
هزار شکر که آن غمگسار باز آمد ٭ زیاده عمر باد و ترقیات صوری و معنوی مستنر **برخان سمو المکان فضائل نشان حا**
داروغه عدالت احکام عدالت عالم آرا در اطراف و اکناف بسیط غبرا نافذ باد مضمون مکتوب مرسل
متضمن سخ حالت بیداران ناسپاس حکایه گلبهالک باز داشتن از داد و فریاد خاطر را شاد و دل ویرانه را آباد ساخت
جزاکم الله کلیه اینکه مزاج این بی بضاعت [illegible] نعمت موصوف است و هیت اینها بر واقعه طلبی ناسپاسی مصروف مصر
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ٭ بهرحال اللازم سرخ اخلا جهاکه از ان اعتضاد احبا بظهور رسیده اطمینان فرم
بیت می شنیدم که رحمت جانی ٭ چون بدیدم هزار چندانی ٭ **بحسن الزمان حکیم محسن خان**
محاسن ایران جلیس نفیس کامل عدیم فلاطون منش ارسطو دسترس **فرد** آن کز قدوم مبارک تو [illegible] است
هر ناتوان صحبت کامل امیدوار ٭ واقع ایام فرزلی سقام باد سرفه و نزله بنهایت غلبه کرده و دوران سر
و وجع مفاصل منجر بحرارت گشته فی الفور از استلذاذ غذیه بر کنار و مزاج از نقاهت و ضعف بنا خوشیها
گران بار ساعتی بمنزل و قدوم ارتشریف آرند شاید که بتوجه آن محسن الزمان سرآمد حذاقت نشان تدارک
موحشه بوالیه شود زیاده عمر باد **حسب الحکم والاجاه عالی شان رحمت خان جاه حشمت**
نیپا و خان ذی شان منبع المکان اعتضاد جهان همواره فیض اندوز تفضلات حضرت خداوند
باشند با منهای منهیان معروض ناصیه سایان عتبه سپهر نشان گردید که خان محمد ساکن [illegible] سقاو

و ضلالت اسپان از نخاس خجسته بنیاد خریده بخزانه استیفای سرکار بحکم بیضا ضیا از کلمن عز و علا فروغ اعلا
بخشید که آن بد بهر را العبد تشهیر و تفضیح مقید ساخته مطوق و مغلول بقلعه دارالدولت آباد شهر رسید بگیرد و
نقل حسب الحکم والا باو مدیار بنده صیانت ایقلیم مورینا بسبب حراست و عهده خود دانسته از احوال هر یک متحفظ
باشند باید که مطابق قدر سنی ارشاد بعمل آرد و جواب بر نگارد که بعرض رسد با سوء خوانین سپهر تمکین نجابت آثار
مهربان صاحب مخلصان سلامت سپهر عاقبت بخیر مبارک باد و در سه منزلی مکان فتح جات مخفی فتوحات آثار
روزی شود و استمداد از مرضی داور و سبب ضعف نقاهت هنگام توجه بمقصد مقصر شد بیت گر ترک وداع کردم
معذورم تو جان منی وداع جان نتوان کرد خان سعادت نشان افتخار خان اکثر بلیهای سخت افزا مستمر دارند
و نور چشمی مهر صفا هم هرگاه طلب شود بکمال بشاشت دیده امیدوار طالب روشنی افزا میشود تحلیه گلشن آفرینش هر دو
بلند مهر حدیقه امید را بآبیاری تربیت شایان و تفضلات حضرت خدیو گیتی سبز و شاداب از زیاده عمر با
به مجسن اکبر زمان حکیم محسن خان حکیم شافی آن سیح دم عیسی قدم مخزن جواهر کرم محرم اسرار حدوث و قدم
را حافظ و ناصر باد حرارت تب لرزه چون شهر شهر بالطبیعت دو چار میشود و یک شب بار روز در کانون سینه آتش افروز
میباشد نسخه که بر رفع این تب مهلک تعلیم داده بودند نوبت بکار برده شود نکرده امروز فرق هم رنجه باید فرمود که دوا
تازه از آنجا تجویز جات بی اندازه شود زیاده عمر باد سبحان عالی لشان محمود خان جلالت نشان محفوظ باد
ملکوت بقوت و اسلوب متضمن اجتماع حاصیان شقاوت پژوه با اراده فاسده متصل قلعه ستارا و دستبردهای تعیین جمعی
بکمک آن عزیزدها و ارد شد چون پوشیده معجزه بکار از کثرت کفره فجره خبر داده اند بخیر در رسیدن خط نظر بر اینکه فوج
شاید از عهده تنبیه فرقه شقیه بر نیاید و باز تدارک مشکل شود خود با فوج ظفر موج کوچ کرده به یازده روز پانزده کروه
مسافت طی شد باید که پای اقامت در این کمین افشرده باستقلال تمام بدفعیه تمامی اعدا پردازند و فوج
را با انفصال مقام مرسم ایلغار رسیده دانند و دیگر تا قدم یار گرامی بلکه تا به گو جان بیچه کار کردم باز از سبحان و شان
فضائل خان مهر منشی مبارکباد فتح خان ذی شان اعضاد دوستان سلامت خبر تفویض الالتفات
بآن ارسطو فطرت سبحان که از پیشگاه جناب جهان بالجاسامعه افروز احباب گردید مبتهج و مسرور گردید لسان سجان
شکر خدا که بتعجیل آن بهره مند جهت قابلیت بجائی رسید که لیاقت خداداد به تقرب حضرت ظل سبحانی فائز گرد

چون دوستدار بنابر تاکید کلمه مگو لسان را مأمور عرض مطالب بایشان حکم شده مقتضای آنست
که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت مفروضه بلا وقفه وضوح یافته بحو بهاء مرقت رسیده باشد زیاده جمعیت باد
به مجمع فضائل و کمال محمد صالح استاد ساخت روزگار خجسته آثار آن سالک مسالک و قویم مسلک
مناسک صراط مستقیم منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه بحر زخار افادت اگر گوهر بار افاضت مقتدای
کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان اهل تدقیق مطلع بارقه آگاهی مهبط انوار فیض نامتناهی با وارسیدن
خوبی تشریف بدار الخلافت برده اند احوال صحت اشتمال بقلم نیاورده آری هر که از دیده دور از دل دور امید که
در همه حال با معتقدان یرین مرکوز باطن شوارق آگین شده باشد هندوی بالصد و پیچه برای مستورات اکیات و عقد
عفت سمات هندوی دو صد روپیه نه تهان پارچه نذر آن مخدوم مهربان ارسال یافته تقسیم بحکم بابت
عصمت آیات در خور استحقاق و تباین درجات بران حق شناس است از طرفی نالشی بلند نشود و حق کسی
تلف نگردد زیاده برأسم نرفت بنده تجشتی الملک روح الله خان مهربان صاحب مشفق مخلصان سلامت تحیت را
ضمیمه مشعر بنیاد و عدم رسید نهاتر خیص آن ملا والا جناب عذر در ورود مضمون صحیح انجامید موجب انجاب عظیم
گشت بران همدان فوائد محبت و لا امر است که مفارقت اضطراری ناچار است و اختیاری عمدا از خود لازم
نمی گردد زن نیز بخصت عیش افکن دست خوش و قد ملالت شدن مخل دو بدین خرد انصاف گر این تحصیل نکند عیب
در ورود آنجا بیجا نرفتم اصلاح عذر نیست دوست میداند که استقبال بحران مشکل است لازم که مرات خاطر
ملکوت ناظر اعتبار آلود کدورت نشود انشاء الله تعالی عنقریب شب دیجور مهاجرت بروز بهجت افروز مواصلت
مبدل میگردد زیاده عمر باد بحذاقت نشان حکیم محسن خان صد بهای شایسته و دریرات
بایسته آن مسیح ثانی مستخرج قوانین نبض دانی فلاطون زمان بقراط عهد دوران منفعت عالی نیز
مقوی ارواح مربی نفوس علیت حکیمی جان میفزاید پس روان تازه میگردد و از تعهد پس بالقائی
الهام غیبی پیام مسرت لاریبی مقرون باد از آن باز که بحکم شد کائنات در بیع بهار آن افات امیت
وارو از آنجهت که نوکرین سبب حرارت و برودت رطوبت بسیار مزاج مخلص از حد اعتدال بانحراف و اختلال
گرائید و به سبب نزله و تشنج عروق و شهر سی ساعتی بخواب راحت نخفته و دوران شهر ضعف و نقاهت

علاوه آن است دو سه قسم مجوبی که وقت رخصت مرحمت شده بود تا امروز وفا کرد لیکن مفید این ایام ارخص تخالف
نیفتاد چون ایشان مزاج دوست دارند آشنا هستند دو تیکه مرل علل حسابی بوده باشد زود تر از زود نفر ستند بار امتیاز
دهند زیاده جمعیت باد حسب الحکم با بلیه نواب الهام الله خان اوقات فیض آیات آن بدء مکرمات اسوه سیادت
سرور تورات قدوه معلمات همواره مرضیات خالق کائنات مصروف باد صحیفه شهرتیه منقشم بر یاپی جو هر فرزیاده مهر
خلاکف فی نایره در مقدمه تقسیم که نواب غفران پناه رسید و مضمونش معروض جناب مقدس گرد به یرلیغ قضا تبلیغ نافذ
گشت که اموال آن مغفور برای خاطر آن عفیفه معاف شده باید که در مقدمه در اختیار دارند موافق فرائض تقسیم کنماید
و هرگاه از سخن شکوه وصول نباید عرض کنند معروض دارد که تغیر منصب عتاب بادشاهی که نمونه سخط الهی است گرفتار شود باید
که مطابق حکم قدر توام عمل آرند و برآن مجدد مرتبه مطلبه ظاهر است که سلوک ناخلفان مجهور باین قسم شده آمده است از بیست
کنیزکی و مرده قطعه زنان باردار ای فرو بیاریه اگر فیت ولادت بار زایند ازان مهمر بنفر و یک خرد مند کند فرزند
ناهموار زایند حسب الحکم والا ابناء هم بان سنگه قلعدار راج گذره تهور پناه جلادت دستگاه بان سنگه
از هو محفوظ باد پیش ازین حسب الحکم والا در باره بهم رسانیدن دان که مصدر رهزنی بوده در نبایره والی بیوراز
سپاهان بوده اند صادر شده هنوز بدا کس عمل بیاید به حکم محکم نافذ می شود که نه به غفلت از گوش هوش بر آورده مرتکبان
به تفحص و تجسس پیدا ساخته بیاسا رسانند و بنا بر عبرت دیگران لاشهای آنان بر درختان شاهراه آویخته معروض دارد
الا به تغیر منصب و خدمت معاتب خواهد شد با مارت مرتبت محمد امین خان بهادر صدر الصدور
هر که عاقل بود از خوبی عنوان اندیشد که در بن نامه خبر های نکو خواهد بود مژده افزایش مناصب ...
صدارت بوجود آن قدر شناس پایه امارت از مطالعه رقیمه الولا پیرایه انجلا یافته افراح موفوره و انشراح محصور از زانی
وجوه است که این شغل خطیر تشریفی ست که بر قامت شریف دوخته اند عمده ارکان ما و منگ بسیار حظ کرده و ذکر جمیل
فضل کمال آن سر نجل بوان عز و جلال به موقت مذکور صحبت نگین میگیرد و مبارکباد و ظروف خورش اکل آخاق
به قدر دانی و فیض رسانی ایشان مملو شود چون فرمان اجب الاذعان مشتمل بر تفویض خدمت فوجداری پونار و اخراج
از عاج بخت بلند شقاوت شعار بنام دوست دار صادر شد بتقریب از عمده الملک مرخص گردیده بمقصد شتافت
توجه که در شیمت ... مروفه عجب لی ریاست ازیشان متوجه خواهند بود و همواره بکار فرمایش مرعون

سنت خواهند بود سبحان سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار السرور برهان پور فرستاده

نامهٔ مکتوب سرشته رنگین بیت ؛ سطری که درین نامه بود چون جبین بخت ؛ صحیفهٔ مسرت نسیم مشعر برتلافی معنی

الهی رسید کام خاطر را مشام و مسرت سامت نفائس طبع سات و کتب برای اتحاف احبا و اخلا در توشک خانه نگار ایامت

به سبب کم فرصتی تفرقه و تقسیم و ترسیل آن بعمل نیامده ظاهر اگر حیثیتان نوعی دیگر بسمع ایشان سانیده اند

انمقدمه که سماعی و قیاسی نیست از علو فطرت و فراخ حوصلگی بعید است جلیت ورق نانوشته میخوانی ؛ سخن ناشنیده

میشنوی ؛ ان شاء الله تعالی عنقریب بمه غرائب نوادر به تباین درجات مقسوم میشود و حصهٔ شما البته میرسد با مارت

و ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافت **فرد** عقده ‌ مکتوب بارا از گشادن بهره نیست

این گره بیهوده بر بال کبوتر میزنم ؛ نگارش رقائم نیاز زبان خامهٔ محبت طراز فرسوده و نامه بران را در صحرانورد

پابآبلها برآمده جوابی تشفی خاطر نیفزوده سیاهی چهرهٔ تسلی نموده مبالغه بیاد آوری چون نقش بر آب ست

و بیهوده لهابر کنار استغنا خراب **فرد** گرچه میدانم شکایت را درو تاثیر نیست ؛ می کنم خالی دل دیوانهٔ

خویش ؛ ما شاء الله مبارک الله رعایت حقوق صحبت دیرینه و مقتضای صفای سینهٔ بی کینه چنین می باید نشود

شمیم پروانه از تصنیفات آن سحر منشی سخنوری که در کتابخانهٔ محب بود بر نمی آید نقلش باید فرستاد و یک

نسخه دیگر که از بهارستان طبع سحر آفرین بصیدهٔ ... تازه ترتیب تزئین یافته باشد نقلش نیز با نگاه گاه

این یادگار پایدار وقت خوش گذرد **بعمدهٔ امرای عظیم الشان مجتبی الملک روح الله خان فرستاده**

انچه در نامه نویسند که احوال تحریر ... ست جدائی چه بود خبر کجاست ؛ شدائد مفارقت از تحریر و تقریر

بیرون ست و مرارت مهاجرت مزهٔ زندگانی را بجواب ... لیکن چه توان کرد که عالم بندگی مستلزم فرمان برداری

و ... اختیاری ... گردنم افکنده دوست ؛ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ؛ در ینولا

که آن امید گاه احباب تجربه ... ؛ گفته از هم ... دستوری ... یافته بودند مخلص ... منتظر دیدن

و تمه صداقت آن رکن رکین خلافت علیا بود از نیرنگی زمانه ناهنجار توجه فوج ایشان براه دیگر اتفاق

افتاده ... ارکان صنع اسد نگر نا مقرر شده و آرزوی دیرینه بدل ماند **فرد** ...

امید ... ؛ که باز با ... ؛ بهر حال در جمیع امور تقدیر قادر مطلق

مشتاق باید بود و آنچه از پرده غیب منصه ظهور آید او را شکر باید نمود زیاده ازین چه شوق چه نگارد محبت‌نامه

بمعارف آگاه شاه عبدالله بهرزاده فرد اگرچه دست بهجری نمیخورد ما را به بعالی تقریریم

مولی از شهر رست به بید باعیماتی بیجا امه سحابه و لفرت مزاج سرایا ابتهاج در عالم خلوص اخلاص پدید

و خوش شما اما معتقد لی ریا به تقصیری که گرفتار محن و عناست بانواع عقوبت مبتلا اصلا بکشوف نمیشود فرد

تو همچو باد سبک سیری مید انی به برین خرابه چه از تکبر میگذرد به هرچند آنفکر میرود و خود را در خفقان آب و مهر

شرمنده نمی یابد اگر خدا نخواسته امری منافی مرضی حرکتی خلاف رضا به مقتضای بشریت شده باشد بطلاع

بران تیزترین اخلاق و خوشترین اشفاق بنماید رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو به آنکس که گنه نکرد چون

زیست بگو به من بد کنم و تو بد مکافات دهی به پس فرق میان من و تو چیست بگو به امید که تحایف مرسله

قبول شود و دست رد بران نگردد زیاده عمر باد و صفای سینه مستز اوبه بخشی الملک بهره مند خان فرد

وه که رفتی ز شهر بهادری به بردل من هزار صحرا وردیه باوصف قرب منزل که بلقای خورشید ضیا گاه

گاهی مسرت افزای دلها می شد اصلا قلق و اضطراب ترین نیاسنگاه صبح قرار نبود و درین چند روز که بعد مسافت بمیان

بی شائبه تملق و خوش آمد آمد عسا کر اضطراب چه آباد ویرانه که از قلم و باطن خراب نساخته مصرع سفر از کرده

و من وطن غریب مم به حق عزوجل حجاب مفارقت از میان بردارد و آفتاب جهان آرای جمال بایمال

از زود مهر از منظر وصال بر آرد فرد القصه منتظرم در ره شوق به که اگر زود بیائی دیر است زیاده چه نوشته

بمعارف آگاه شاه سعدالله درویش قواعد مناقب نجابت مبانی مناصب نقابت بتاید

الهی تاکید و تعیین نامتناهی موکد و مشید باد عاطفت نامه که مطاوی آن یاد از اشفاق باطن میداد مصرع رسید

دل زدود و زنگ ملال به دور باد و استرضای خاطر خان عالیشان فیض الله خان که از ارادتمندان آنحضرت

ست قلمی شده چه باز تکاپوی در خور خواهش احبا از دست معتقد بی ریا بر آید انشاء الله تعالی حتی الامکان

تقصیر نخواهد شد ترصد که در اوقات اجابت سمات بدعای خیر فرو یاد خاطر عاطر باشد بعمده خوانین بلند

مکان مختار خان فرد دلم بعزم سفر کرد خدا را یاران به چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست

وقت رخصت اسیر هم غم و الم قصه راز نهانی و حکایت سوز پنهانی همچنان بخاطر ماند و گزارش آن از تنش فرو

خبر طاقت و برهمزن طاقتان از فاقت بود بلیر نشد و انای نهان و آشکار را آگاه است که در دل پرغبار از
ترکتاز تاسف چها که نمی گذرد **فرد** یک ف بکام دل خود با تو نگفتیم هنگام سفر گریه مرا قفل زبان بهر حال
این فسانه بقال و مقال بپایان نمیرسد مسبب مطلق سببی سازد که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار عجب از کار جهان افضل
مستغفار است امضیت با قان گروز زیاده نیز شوق چه نگارد حقایق و معارف آگاه **شاه محمد الله**
پیرزاده بیت گو قاصدیکه پیش تو عرض دعا کند شرح نیازمندی ما فاکنند با متعدان تا نه ساختن
وا زیاد آوری ارادت مندان دیرین اب استغنا برافراختن از استقامت مزاج سوخت مزاج المحمد لله
توقع از اخلاق جمیله آنست که بعد ازین چنین تغافل بفعل نیاید و اشتیاق دید نها بحدیست که شمه از آن گذاشتن
در بیانه شت همچون بیشتار ریگ صحرا با انگشت شمردن **فرد** جان حسرت خاک در تو می میرم
می آید حق تعالی سببی که در ضمن آن حصول مامول بخیر و خوبی میسر شود از پرده غیب بمنصه ظهور آرد زیاده عمر باد
با مارت و ایالت مرتبت صلابت خان فرد بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست
نه بسته است کسی راه دل بما راه الحمد لله که مکاشفه جمال باکمال در عالم خیال میسر است متوجه دولت دیدار
باطن متمنا بیاد آن فیض نامه داد و کلفت دارم و گل همیشه بهار انصال روحانی
حدیقه باطن میکارم شکوه استغنا شعار فرومایگان جهان نیست و گله و اموشیها شیوه نارسیدگان
منزل محبت **و لا فرد** از تلاش قرب ظاهر با خیالش هم خوشیم انقطاع از هر که خواهی باش مضمون از منست چه قدر
که در جمال او با خود و همه خیال ظاهر هم اگر گاه گاهی بیاد آرند گنجایش دارد **ولقد وه بلند مکان**
صدر الدین محمد خان فرد از دست غیبت تو شکایت نمیکنم تا نیست غیبتی نه دهد
لذت حضور اگرچه مفارقت جانکاه است لیکن موج صلت حالی همراه بالله و الله که گنجل در ایام صفا
از هم جدائی هرگز غبار آلود ناخوشیها نبوده و اصلا قدم بر مشاغل شکایت نفرسوده حق تعالی آن بهار
گلشن اقبال را در مهد عافیت داشته کامیاب صحت و سلامت دارد و دیدنها و از شاخسار مهلت گل چیدنها
بوقت خویش میسر می آید **فرد** دگر نبود بی محنت هجران درد اشتیاق که کسی نمیداند قدر دولت
ایضا بصاحبزاده والاقدر محمد خلیل فرد بار اگر سر رسیدن بمزارم هست بگو با خود

که بهبودیش نفسی می آید بیت محرق از دو هفته بوش رباو جانگزاست و معالجه منجر بشدت و تقلیل خواهد کنند که
انجامش بخیر باشد لیکن ناخن بی قرار بهیا اینهمه خاطر را می خراشد که خواب از دیده دیده و از غلبه حرارت کانون
بدن آتشکده گردیده باید که بدیدن نخیط و ترازو در روانه انصوب شوند و رسم ایلغار خود را بر سانند تا باشد
که دیدار آن نور باصره بصیرت تدارک چشم گریان تشفی دل بریان نماید و جرأت بیچاره برساند تا ال گراید فرد
بلبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانم پس از آنکه من نمانم بچه کار خواهی آمد عمدة الملک غازی الدین
خان فیروز جنگ فردوس آرامگاه عمری بکوبیست سیر و سیخ ابرای قاصد که بر روش نگاه و تلخ چشم من بستند
ابراز شوق موصلت اگرچه با فوق طاقت بشر نیست لیکن عالم بندگی مقتضی بیچارگی فرمان برای حرم مبانی
و اغراق این مناسبت مقارنت معنوی از خاصی اخلاص بانکاشته بعد حامی گراید که بعد حصول رخصت از رسانی
خدمت نابت بینه بخت بلند باغی و انتزاع قلعه بوکنده موجب حکم محکم عازم مقصد گردیده و از قصبه نوبار نو
گردیده تهی سنگه اجه چانداو فوجداران قرب جوار برو فق احکام مطاعه لازم الاطاعت بفوج ملحق گردیدند لیکن
استحباره دهم شوال بعزم استیصال گافر بدسگال کوچ کرده وطی هفت مرحله پای کوهی پنج که آن حصن متین
بر قله اش سهم بفلک سو بابندهای پادشاهی به ترتیب فرود آمد چون کافر بد انجام بیرون قلعه آلات و ادوات
چیده کمینگاه غارها و سنگا نهای کوهسار را باهتمام پیش از موقع سنگها را فراهم آوده بود بخیال المحال
با اظهار جواب بس آگهی باقدم سهم هوشیاری و پاسداری که مناط احتیاط سپه گری و بهرایی ست قیام ورزیده لیکن
منصور از جسارت بی وقت منع نمود بعد از پنج شش روز که عاصیان از تقاعد دلاوران قلعه بوجه مطمئن شدند بهادران
نهورکیش انتهاز فرصت دانسته دامن بکمر زده جان بکف نهاده بغتة بران سپهر ارتفاع برآمدند در حالت
غفلت بکمر کوه رسیده گروهی انبوه را تیغ کشیدند بقیه السیف سراسیمه هراسان بپای قلعه گریختند بنده های
مسامحه نکرده پاشنه کوب بتعاقب شتافتند از شور و غوغا غنودگان بیرون قلعه نیز خبردار شده فی الحال
بدیوجی بند آخر الامر تاب مقاومت نیاورده با گریختگان طریق فرار پیمودند و مجاهدان منصور شیوه تمامی کوه را
گشتی ست مناسب آلات غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعه توپخانه غنیم ضمیمه توپخانه پادشاهی شد و فتح
عظیم النصیب اولیای دولت قاهره گردید سرکار با خبر آوردند که بخت ازلی از قلعه بدر شده در جنگلات آن

گذار آواره دشت ادبار شد چون قلعه بر قله کوه است صلاحیت نقب و کوچه سلامت ندارد و صعوبت تمام در گرفتن
والا معروض داشته بود چنانچه حکم شود عمل آرد بعمدة الملک یار فرهنگ غازی الدین خان فیروز جنگ بهادر که بی توسط تقریر
از بی خجلت ها مگر توقع عفو کنی ورنه چیست عذر گناه ؛ آرزوی صحبت مسرت بهم رسانیده است که بقیاس نیاید در لفظ نگنجد و
بتمثال خیال نسنجد امیدوار از تسوید تشریح آن در گذشته بدعا می گراید که حقیقت انهدام و اخراج کمیت شقی بعون
عنایات فتاح حقیقی پیش ازین نگاشته چون قلعه دیوگده بر تیغ کوه مرتفع واقع شده که بنقب و کوچه سلامت
راه بدان نتوان برد ناچار کیفیت بحضور پرنور معروض داشته منتظر جواب است بالفعل از سه طرف تعین تهانجات
راه رسیدن رسد بند کرده و بتاخت قزاقانه آبادیهای متصله خراب می سازد و میگویند که ذخیره در قلعه بسیار است
انتزاع آن بمحاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج گران با مصالح توپخانه بکمک رسد باقبال عدو مال کار بر متحصنان تنگ
گردیده بتصرف اولیای دولت در می آرد آن عمدة ارکان پادشاهی نیز تدبیری اندیشیده اگر تقدیمی جناب معروض دارند
صلاح دولت است زیاده عمر باد مبارکباد سالگره جناب شاهزاده عالیجاه محمد معظم شاه خیرخواه
بلا اشتباه لطف الله کلمهای تسلیمات را بمهر فرق مباهات ساخته بعرض حواشی انجمن کرامت وطن
میرساند بعد از آن شکر بدرگاه مهیمن متعال که [illegible] باقبال [illegible] عمر ابد اتصال بدولت و اقبال بانجام رسید
و بتاریخ میلاد میمنت بنیاد و ساعتی که بانوار سعادت قرین میزان فلک را چشم حیرت بر زمین بوده کفه ترازو
از وزن عنصر لطیف که از کمال عظمت و فرط ثروت ترازوی حشمت آسمانش نتواند سنجید برسم مقرر آیین مستقر
گرانبار تقدس [illegible] که دیده محتاجان آرزو چون نقد مقصود بدامن آرزو افتاد و عالمی کامیاب اید فضل و
احسان گردید این بادیه فرید [illegible] ادای مراسم شکر و ثنا بر گشاد قطعه مبارکباد سالگره شاه که رستم
در عهد اوست و ماه ؛ باستقبال و فیروزی و فتح ؛ بصد اقبال دائم چشم در راه ؛ ضمیرش مخزن اسرار علی
دلش از راز تقدیر است آگاه ؛ الهی در جهان بادشاهی ؛ نگاهش دار چون خورشید و چون ماه ؛ نیر عالم
افروز بهروزی از مشرق فیروزی تابنده باد جناب شاهزاده والا گهر محمد بیدار بخت بهادر خیرخواه
بلا اشتباه لطف الله بعد ادای آداب بندگی بعرض ملتزمان بساط مکرمت مناط میرساند درین ایام مسعود
بشارت سالگره و وزن پیکر کرامت نمود سامع افروز هواخواهان گردیده سرور و شادمانی از حد گذر رسید

وازین مژده طرب پیرا نوید طلبان بی ریا را مرادات ظاهر و باطن بحصول انجامید لیزد بیچون چه چه و بهمایون
گشاد و رشته سالگره را به شصت و سه عمر ابدی منعقد گردانا در رباعی این سال که بر شصت و سه توفزوده از عقده کارها
گشایش فزوده تا عمر ابد بفضل داور صمد این رشته عمر منعقد خواهد بود رباعی در زن تعلق زر گوهر و زر و سیم
برکو جهانیان برفیض کشوده از آئینه امید حاجتمندان با صیقل جود زنگ افلاس زدوده زیاده چه عرض
کوکب دولت اقبال از اوج حشمت اجلال تابان و درخشان باد بعهدة الملک فیروز جنگ مشتمل بر
تهنیت فتح و عطای گرامی خطاب سپه سالاری از پیشگاه خلافت و جهانداری
فرد آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم بحمدالله والمنة
که بمیامن نصرت تایید الهی نیروی اقبال ممدوح بال پادشاهی تعاقب و تنبیه چاو غمزه سیند بهای شقی نیکو
با کشمر انبوه مراحل گمراهی بگام جرأت بیهوده در اقصای صوبه مالوه غبار فساد انگیخته بود بآئین دلخواه بفعل آمد
خیل کفره ضلال در تیه جاه جال لشیب غارت نیافته از صدمه سطوت افواج فیروزی شعار بهزیمت و وبال پیش
دلاوران تیغ گذار گوشمال بخت یافته مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردیدند حق آیست باوصف طول مسافت
مسیر عجیب سریع تر رسیدن و کارخانه شیرازی بنیل مقصد [illegible]
بی تکلف بر قد تو درخت جامه فتح بنام تو در ابتدا نوشته منشی قضا بخامه فتح و در جلدوی این فتح
نمایان عطای والا خطاب سپه سالاری از پیشگاه سلطنت شهریاری که در آرزوی این لقب [illegible] حسب با
ناموران سرداران بلاد سپهسالاران نقد عمر باخته حسرت باخود برده اند بهزاران میمنت مبارک باد همواره [illegible]
و اقبال بتعیف و فضل همین منوال روز افزون شود و مبارکباد و لیکن توامان نجابت [illegible] آن سرو
نخل پیرای ریاض روزگار آن سرو جویبار همیشه بهار گلشن ارجمندی را ثمر و از نکهت سر بلندی ارشاد
در یک نگاه تربیت فرجام گلبانگ شکفتن گل و سنبل در خیابان آمال آن نخل برومند حدیقه اقبال مشام آرزو
را بر روایح روح پرور مغفرت در باغ جان انگیخت مشک و عنبر معطر گردانید آفریننده روز و شب این نعمت غیر مترقب
فرخنده کشاد و آن هر دو نوگل حدیقه زندگانی را با بسیار فضل خویش بالنده و سرسبز داراد مثنوی شکر ایزد که باز
مطلع زمین بچگلی [illegible] دولت [illegible] دین چون دو چشم از برای زینت [illegible]

ملک صوری و معنوی آباد باد و پیوسته قرین وفق مراد؛ بعمدة الملک فیروز جنگ بهادر سپه سالار
مشتمل بر فتح قلعهٔ پوگده تا جلوه ماه مهر براوج سپهر روشنی افزای شش جهت گیتی بود سرا پرده بزم
دولت و کامرانی آن محیی رسوم قدردانی مشیدکان فیض رسانی جلوه افروز دیدهٔ نظارگیان باد نگارش نامه مودت
شمامه متضمن توجه عساکر ظفر قرین بمعاونت و مظاهرت غلام بارگاه عظمت و جاه بغرور رود و مورد اطمینان خاطر وداد آگین خورشید چهر
جلادت مرتبت راجه تم چند کنور که بموجب حکم قضا امضا با فوجی از موکب آن عمدهٔ عمدهای با اجلال تا مهمت بلیک یافته
بود بوقت رسیده آماده مرافقت و معاضدت گردید چون باغی خصمان اشعار بغرور صعوبت راه و افزونی گروه و مغاک عمیق
نخوت نمرودی در کاخ دماغ افکنده بود بسه هزار توپ و تفنگ از طرفین هنگامه رزم و پیکار گرمی پذیرفت فیروزمندی و درنگ
باستحکام تمام تنجات السد و مسالک محاصره قرار واقع نموده طریق عبور بر قسم در قافله راه رسیدن سد مسدود گردید
چون چندی بدین شیوه گذشت و تحصین شش دلاوران صف شکن و جمعی موفوره بهادران خصم افکن را کیلماسی شبخون عبور
نگر کاخ صعب المرور سودمند نیفتاد و بندهای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابدید یکدیگر تصمیم عزم یورش نمودند و دست توکل
بحبل المتین تایید آلهی و اقبال عدو مال پادشاه شانزدهم غرهٔ ذی الحجه که ساعت سعید و از دائره گاه برآمدند و تحریک عرق عجم
... ان ... بران که آسمان ... گشتند اگرچه اثنای تصاعد از شستها پشتها آماده گشته اما [illegible]
پروانان ... بندوق ... بر گشته بدار و گیر مردانه و جوی های مردانه خود را بپای قلعه رسانیدند و بسلم و نردبانها [illegible]
چوبین هر طرف بر بروج ارتفاع گردیده بضرب تیغ سرافشان بازو و تن مخذولان براندختند و رایت غلبه و استیلا بر
افراشتند و حصن متین ... سپهر بفلک اطلس و مفتوح گشت مفصل این مجمل از نقل عرضه داشت مفهوم میشود امید که کلید فتح
با عرضه داشت ... بوساطت آن نوئین الاتمکین ارسال حضور گردد و مراتب مناصب بهادران نبرد کیش در خور حسن خدمات [illegible]
و تفاوت درجات افزایش پذیرد زیاده عمر باد و عزهٔ آن مستهزاد بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر
فتح قلعهٔ پوگده خانه زاد فدویت نهاد علی مراد بعد ادای آداب تسلیمات کورنشات بموقف عرض ناصیه سایان
سدهٔ سماوی برکات جبهه افروزان عتبهٔ مسجود کائنات میرساند درین ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت ابد قرین
اسباب استیلا سپهر و اعبار سلطنت جمشید آیین بالنهی تحت ... بتسخیر وزیر ... بود و قلعهٔ پوگده که حصنی ست انموذجی از [illegible]
... حصانت ... از آفات منجنیق نیرنگ سپهر فیروزه رنگ عافیت گزین [illegible]

قطعه گشته حصنی ز رفعت و وسعت بهره ور چون حصار چرخ برین و غوطه خور در آسمان تکمش به شور چرخ

گاو زمین به عون نصرت تایید فتاح مطلق و فلاوری اقبال عدو سوز دشمن گداز بهر و هر شد برج مفتوح گشت و از

نیرنگی تقدیر الهی شگرف کاری فضل نامتناهی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیل آنکه بعد رسیدن اجتماع جنگ آوران

با جمعیت شایسته و سامان توپخانه محاصره قرار واقع نموده در بیغولهای کهسار و شعاب شگاف کتلها دلیران شور انگیز

یلان جنگجوی و پردلان شعله خوی مستعد برق افکنی و آتش افشانی نموده تنگ گیر و انیده و قلعه نشینان از بالای برج و باره

به تیر و تفنگ زهم افروز بودند و بهادران نیز از کمینگاه برآمده ممانعت و مدافعت می نمودند چون چندی برین تیره بگذشت

کشایش کار به غیر از یورش و جانبازی که فدویان را سرخروئی و سرفرازی است ندیده و انتظار رسیدن فوج

عمدة الملک فیروز جنگ کشیده همه بندها و رضا دل نهاد این مصلحت گردیدند و تن به تقدیر داده گروهی پیاده از

دایره گاه برآمده و جان به کف نهاده برق افگنان و جنگ کنان بر فراز کوه دوان گشتند پیش قدمان مصاف عدو سوز

نیز از کمینگاه برآمده جز از ضرب نوک سنان تیغ خصم افکن پیش گرفته متوجه لقای عدو و صاعقه افروزی گردیدند توپهای

خروش به غرش آمده و تفنگها از طرفین به سان ژاله باریدن گرفت و روی هوا از ابر دود تیره تر شد و زمین معرکه نمود

لاله زار گردید و هنگامه رستخیز آشکار گشت قطعه ز هر سو فرو ریخت [illegible] سنگ و [illegible] میدان [illegible]

باندازه خونریز از هر دو سو پشته شدند برق افگنان هم برو و درین جرأت مردانه بسیاری از بندهای پادشاهی

نقد جان نثار کردند و گروهی انبوه تیلاشهای مردانه زده خورد و متهورانه نقد شجاعت را به سکه زخم و جراحت کامل

عیار گردانیدند با اینهمه دلیران معرکه قتال از مجروحان و مقتولان حساب نداشته بارش [illegible] بلا و زیر

حقهای باروت اجل را چون تقاطر ابر بهار بر ساحت چمن زار انگاشته خود را افتان و خیزان به پای قلعه رسانیدند

و سلم چوبین از هر طرف بند زده به برج و دیوارها عروج گزیده با مدبران بکرلک و خنجر دست و گریبان گردیدند مقارن

این حال همه سپاه و حشم با طبل و علم از پی هم به رنگ ابرهای متراکم متصاعد گشته و به سوی فصیل و برج حمله برده هجوم

تیغ کشیدند و رایت استیلا بر افراشته جمعی کثیر را به نار جهنم واصل گردانیدند و فریقی دل باخته و دست از پا نشناخته

از فراز دیوار به تحت الثری نیستی افتاد و بانه ممات چشیدند و بقیة السیف اسیر و دستگیر گردیدند

و غنیمت شقی و برین خواری و رهین شرمساری خائب و خاسر برآمد که عقب سر [illegible] رو در خیابان

خود ساخته بود به در رفته بجنگلهای جهنم آسا سرگشته بادیه بلا گشت حصن حصین مستقیم با نوبت جانه عظیم ترهوقت اولیای دولت

قاهره وارد گشته فتح از سال گذشته امید وار است که بندهای جان نثار روفدویان تیغ گذار به تفصیل علیحده بنوازش

شاهانه و مراحم خسروانه سرفرازی یابند تاریخ فتح منشی خانه زاد استخراج نموده قطعه قلعه گر بلندی و وسعت

کوس فتح بام چرخ نهاده مثل آن حصن آسمان پایه در متانت فلک ندارد یاد چون بفرمان شاه

عالمگیر شد مسخر بزور تیغ جهاد هاتفی گفت سال تاریخش دیوگذه فتح شد مبارکباد زیاده حد ادب افتاب

عظمت و جهانبانی از مطلع عالمگیری و کشورکشائی طالع باد بجناب حضرت خلد مکان مشعر

در ود فرمان گزارش شکر موهبت گوناگون در جلدوی فتح قلعه دیوگذه فدوی

بلا اشتباه بلطف الله ناصیه عبودیت بتقبیل سده سپهر تمثیل نورآما ساخته بعرض مشکین بن جنابا گیتی

ملجا و فیض بخش آسمان تقدس میرساند در هنگامیکه بانوار آثار سعادت قرین سپهر اقتران احتیاج تفصیل

بود در ورود توقیع عالم مطاع جهان مطیع که جان قدسیان سپند مجرش و روح کروبیان نثار لفظ شکر

باد جواهر آسمانی چهره ارادت اعتقاد و نورانی نمود موهبت خلعت خاصه عطای اضافه پانصدی

دارا زیب ناخانه زاد ... در جلدوی فتح قلعه دیوگذه تارک اعتبار ذره بیمقدار بذروه فلک ارجمندیت

گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد بنجابخاص تقدس اختصاص ارشاد شده که از مکان اقامت

ادبار باغی خاکسار تیغر بوده در حالت غفلت بایلغار فرزانه رسیده دمار از نهاد گذارش بر آرد و تعهده فدویان

یکرنگ خان بر رفتن جنگ را بحسن موافقت موافقت استوار واضح دارد انشاء الله تعالی بر طبق هدایت قدسی آیت

فهرست جریده سعادت و سربلندی و کتابه پیش طاق دانش و هوشمندی ست بعمل خواهد آورد و تا منظر

چرخ اخضر جولانگاه شهسوار مهر انورست سریر سلطنت ابد بنیاد بجلوس اشرف خدیو دین و دنیا و تخت مشرق خورشید

بابارت ایالت منزلت اعتضاد خاقان بتعزیت امیر الامرا فرزند خانه چرخ سنگر باد و بیران ... بنده کار درو

رحمت بستانم در گوشه با استماع خبر سپری شدن ایام حیات مستعار نواب غفران پناه خلد آرامگاه چه خون جگر که

بارز ... قدر که سینه ما خاطر غمناک و باعث ... نموده لیکن چه سود که ... حضرت خلاق خلعت دوام حیات پوشیده

تا قضیه ... بعد ... پوشیده منصب ... مستار ... صافی نیت و نوشته ...

چه جهت خالی نشمع گرو ار عمر یک شبه گذشتنی ست و کل مثال بقا یک روزه و رو شتنی لازم که نظر بر درجات چهره
از اعتبار و آثار بران معیار همه دانی هویداست رضا بقضا داده طریق شکیبائی اختیار نمایند و آن فرزند
جوار رحمت آفریدگار که مثل آن ثمر از گلشن امارت خلف الصدق نامور نام بردار دار بقا را تحقیقست
همیشه حی قائم اند بیت گر نخل رفت میوه او پایدار باد * ور یا اگر گذشت در شاهوار باد * برادر زاده محمد نصیر در

تعزیت سیف الدین خان بیت خدا هرچه خواهد کند بنده باش * رضا پیش گیر و سر افگنده باش

نوائر قضیه جانسوز و سهام واقعه جگردوز خان مغفرت نشان داغ ناکامی بر دلها نهاد و ازین حادثه قیامت
آشنایان را سفینه صبر و قرار بگرداب عقوبت اضطرار افتاد حیف صد حیف زندگی خواب است تا چشم کشاده
رفته است حیات و هست تا نفس آمده رفته گذشته گل اوراق اعتبار قرین ست و گل او را غبار در کمین بیت
هر زه دل بردم حیات منه * کس نبسته ست باد را بگره * لازم که بعروه و ثقی رضا و تسلیم معتصم بوده سلامت
برخوردار ان حضرت آفریدگار جهان مسالت نمایند و روح پر فتوح آن چمن آرای ریاض رضوان را بفاتحه فاتحه شاد
فرمایند بیت گر سرو برفت نارون هست * ور لاله نماند یاسمن هست * بجناب فرخنده زان کوکب سپهر

خلافت شاهزاده والا گهر محمد معز الدین بهادر [illegible] نامه را و فیرگاه ثریا جاه [illegible]

مبانی بنیاد تمهید قواعد بندگی بعرض حاشیه نشینان بساط فیض مناط میرساند درین ایام میمنت فرجام منشور افتخار
گنجور با خلعت خاصه مشعر بتفویض امر جلیل اتالیقی که نمونه تفضلات سترگ خداوند حقیقی ست و تاکید رسیدن
تعجیل بتحصیل در رکاب نصرت انتساب و تقدیم مراسم فدویت بانتزاع قلعه پرناله که عساکر فیروزی
لوا به تسخیر آن ماموریست نزول اجلال فرمود خیرخواه صمیمی از غایت انبساط از کمال خرمی در
پیرهن نگنجیده بعد ادای دوگانه شکرانه ایزد یگانه همان روز از اسعد نگر کوچیده
در ظاهر قصبه بهادلی منزل نمود بنازم بر شگرفکاری مسبب حق و نیرنگ سازی مقدر مطلق که آرزوی
دیرینه بحصول انجامید و بهارستان آمال را موسم نشو و نما در رسید انشاء الله تعالی بعنقریب شرف سلام
آستان فیض مقام دریافته بنیل مرام فائز میگردد کوکب ثروت و دولت از مکمن سپهر طالع و صولت تابنده
و درخشنده باد بحقائق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده [illegible]

امروز بخت نیک بشارت رسان ست تا به اقبال از پردهٔ امید صد نوا ست و ایزد بفضل متعال و ترقیم مثال
نقش طراز کارگاه امکان و صورت پرداز کارنامهٔ کون و مکان بستان آن صبح نشین جلوهٔ صفوت صفا و فرح
کرسی مجد اعتلا و مطالب قصوی فائز داراد و درین هنگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهری بها و طلوع مشتری سعادت سپهر
آفرینند آرزو و تمنا سپاس نعمه پیراسته صلای سرور جاودانی در داد و جمیع هواخواهان ازین مژدهٔ فرحت مالامال اقتدار افتاد
آفریننده لیل و نهار آن عین نتیجهٔ حیات ابدی و گزین ذریعهٔ بقای سرمدی طبیعی ساناد و سایهٔ همایون پایهٔ ایشان بر
تارک مبارکش پاینده داراد جواب حسب الحکم بجناب خلد مکان مشعر بر ورود فرمان متقدمه
تفویض خدمت اتالیقی شاهزادهٔ جهان و جهانیان خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادای آداب تسلیمات
و کورنشات بموقف عرض باریابان سدهٔ عرش اشتباه و ناصیه سایان عتبهٔ خواقین سجده گاه میرساند که فرمان
قضا جریان مفترض الاطاعت واجب الاذعان مشتمل بر تفویض شغل جلیل اتالیقی شاهزادهٔ ظفر آماده که با نتایج قابلیت ذاتیه
عنقریب استسعاد افراخته دارند ورود و در کرامت فرمود مسرت و افتخار ذره بمقدار با وج کیوان و فرقدان و شکر سپاس
این موهبت بقیاس انسان ضعیف البنیان هست اساس راچه یارا که برگزارد و چیست از دست و زبان که برآید که عهده
شکرش بدر آید بحر و در و آن تمیز سعادت از مقامات اسعد نگر جانز و گردیده نور جاوده
مقصد و نظر تا کی شاید سعادت تمهید تصویر نمود یابر بادجهان سابقت گرید انشاءالله تعالی ...
خدمت عالی مینماید و بسرانجام مهام التقدیم مطابق مضمون منشور هدایت منشور ... مصدر نیکو بندگی میگردد
سریر خلافت جهان ... از مشرق فرمان روائی و کشورکشائی طالع باد نصرالله خان خلف لشکر خان ...
در وصل ... جگر بمی تو نیم تلخی نزول ... مرحم راتبه باتفاقات حسنه درین مقامات که مقتضی ...
دید نهایت حصول دولت ملاقات ست کام توجه مشتاقان نفوس ... بالش تجاهل و استغنا و ...
چه هم آن ... جانگاه ... خاطر خواه ترجیح داشت که درین ... مشاهده جمال با کمال در عالم خیال ... و تصور
دیدار فائض الانوار زنگ کلفت از مرآت خاطر ... بقول بزرگی که ... تسکین ...
دست نیاید گاه گاهی بدیدار فرحت آثار خرسند ... باشند فرد ترا صد بار گر بینم همان مشتاق دیدارم
... از ... مجموعهٔ ... میرزا محمد ناصر ... تازه از ولایت آمده بود

بیت عشقت اندر پس صد پرده مفتون کرده است ٭ آنکه دیدار ترا دیده ندانم چون کند ٭ اوصاف شمائل حمیده و اذکار اخلاق
گزیده و دیده ظاهر باطن آن قبله معالی و دید بنیاد و اخبار انتظار چون سرو همیشه با آرزومند قد کشیده بنا ساخته
که خاطر امیدوار از غایت استیلای شوق لقا مقرر قرار در باخته علیت نه تنها عشق از دیدار خیزد ٭ بسا کین دولت از
گفتار خیزد ٭ مقتضای جاذبه باطن و کشش قلبی آنست که امروز دیده دیدار طلب الطلعت خورشید ضیا مشرق جهانبانی
گردد حسب الحکم عالی بامارت و حشمت خان متقن قوانین بسالت مدلل براهین جلالت
خان سمو المکان میرک باظهار جوابیس معروض عالی گردیده که گروه انبوه از حزب شقاوت پژوه فراهم آمده بر جبال
آن سلسله و دامان مجد عبلا از سمت قلعه پونگده که سرکوب قلعه برناله است محکمه فساد وا زند حسب الامر مطاع علت
نگارش می یابد که از حد متعهد و مکر مخدومان متنجر بوده مدفعت ممانعت آن فئه باطل ستیز ان مطمح نظر دارند و دقیقه از
دقائق بیدار و هوشیاری نامرعی نگذارند در مقدمه اضافه مقاریب لا ابقه مکرر بعرض رسیده امر شده که تشیر بوقت مشیت
ورش است انشاء الله تعالی بعد فتح جمال شاهد تمنا در مرات حصول مدعا جلوه گر میگردد لازم که از مرحمت خسروانه خاطر مستظهر
داشته در کار بادشاهی که مایه سعادت نامتناهی ست سرگرم باشند حسب الحکم عالی براجه گستن سنگه
تهور جلادت پناه شهامت و امیت دستگاه مشمول عواطف بادشاهی باشند بانتهای میمنیان بعرض عالی رسید
و ورود اکثر سمتی از سمت جیب جبال آن قبله [illegible] مفسد علاقه [illegible] جهستان میرسانند [illegible]
که بمعنی از آئین حفاظت خبرداری قوانین تیقظ و هوشیاری بعید نبود [illegible] حقیقت آگهی چوکیها و تهانها
مستحکم شده گمراهان مشاعر عدم تعیین و بجاسوسی هر کارهای چندی [illegible] هلاک ساختند استماع شان بیحیا
شاهراه [illegible] باعث هجرت عامیان دیگر گردد در مقدمه اختلال انتظام وطن و التماس خصوصیت که پیام بیاید
تقریبا معروض عالی گردید ارشادی شود که درینوقت سرانجام کار و بار بادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بلکه اهم
و استجازت وطن حق آن جلالت و دستگاه بسیار سهم باید که از راه صلاح اندیشی محال طلبی نکند و سرانجام کار خداوند
ظاهر باطن که حفظ آبرو و قیام وطن بدان منوط و متمکن است بر ذمه نمک پرستی لازم شمرد و یقین که بدین توجه
بعمل خواهد آورد در طلب میر عبد الرزاق شاعر بیت تا گهر وصف ترا است صدف ٭ شاعر معنی
برباصره دارد شرف ٭ اصغای ذکر قابلیت و اوصاف اهلیت آن مقبول مستفاد لان [illegible]

و آن سعید موفقان توفیقات ازلی آن قبله مشتاق و دید بینا کرده که دیده در انتظار قدم رنجه چون خم آب بهم نمی آید و دل پر از زر دستخط بلند پایه ابتهاج می افزاید رسید که کلبه احزان بفروغ مقدم آن قبله و اهل سخن خلوت فانوس از پرتو شمع شبستان فروزن روشن شود و بشمائم اخلاق جان پرور مشام روح و روان نشاط صحن گلشن گردد

رباعی ای آنکه ز تو گوش تهی و دیده تهی ٭ چون گوش نگه زگوش پای بر دیده نهی ٭ تو جرم کاب چشمه ای و زره گوش

از گوش برون آی که در دیده بهی

در تهنیت تولد پسر نجابت عالی شان ملتفت

خان فراوان نیایش مر داور مطلق را سزد که بقدرت کامله و حکمت بالغه اش فرزند دلبند در ساعت سعید بمنصه تولد خرامید و قطره آب آفتاب جهان تاب تفوق گزیده گشت و صورت فیض وجودش معمور دار الملک از وجود مسعودش رونق پذیر گردید بیت زین بشارت جهان ما شاد شده ٭ ملک جان ما از طرب آباد شد ایزد چون آن نوع نهال نورس بوستان کن فیکون اثمرات سعادت مندی بهره مند ارجمندی دارا دو ظل ظلیل پیشان را برتارک مبارکش مبسوط دارد کنایه از دنیا بجمال عطوفت سا ناد سحاب بادشاهزاده محمد اعظم

در تهنیت تولد شاهزاده والا گهر فدوی خیر سگال اجد امید مرتب خشوع و امثال بعرض

فیض انتظار انجمن دولت اقبال میرساند در وقتی که دیده امید بر شاهراه از منه دوار انتظار ساعت سعید میلاد خجسته بنیادی بر دو خاطر در ترصد وصول این بشارت دل افروز روز جمعه شمردلطیفه دلنواز سطوع نیر جهان آرا جهانیان را سامعه پیرا گشته قسمت کده تمنا را بلوامع حصول مامول نور آماگردانید و فضای دیار نشور رق شادمانی فروغ جاودانی بخشید

قطعه بسدالحمد زبی جاه جلال شهریار ٭ گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار طالع ای از دستیان جاه جود آمد فرود ٭ کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار ٭ شکر بحد بحضرت دادار احد خلاق صمد که نتیجه دولت پایدار در زمان مسعود قدم سعادت توام بکشور شهود نهاد و آوازه این جشن طرب پیرا در گنبد سبز طارم سما پیچیده لعبتان انجمن علوی و رقاصان بزمگاه سماوی را باستعمال آلات نغمه پردازی و استکمال اسباب طربی و دلنوازی اذن عام در داد مثنوی چو خلد برین مجالس آراستند ٭ پری تمثالها از جا خاستند ٭ در عیش جاوید گردید باز ٭ بر آمشگری زهره برداشت ساز ٭ چو گل عالمی را زعیش و طرب ٭ فروهشته آمد از خنده لب ٭ امید که این دولت خداداد و نعمت ابدی بنیاد بهوا خواهان مبارک باد

و بمبارکی مقدم میمنت لزومش سواد شوکت و بهروزی روز افزون شود حسب الامر سبحان الاقبال نشان
فضائل عنوان حسب توقیع تمکین گوهر سحر خلافت علیا و بیمن وجه حدیقه سلطنت بدین منوال نگارش می یابد که
آخر شب جمعه سیوم ربیع الآخر سیم زاو باغی و طاغی که از جاده بندگی جناب جهانبانیان عطاف انحراف ورزیده
بود با فتوفی از هزار سوار و پیاده کرناتکی جنگی و ده هزار رسد رسانان سرباز از دره پایی قلعه پناه اسپیلی
انجاجی بالیکر که از فدویان و پروردگان عتبه سپهر رتبه البصیانت آن جهان نگار ... و سر احل متعلقه با
برادری اقتدار اولی و هراولی اورایت پاسداری و هوشیاری برافراخته میدشت خبردار شده آماده مخالفت
و مدافعت گردیدند و از طرفین در پرده شب به تیر و تفنگ جنگ سر شده رفته رفته هنگامه زد و خورد و چقلشها
بر ملا افتاد و در ضمن بزرگی قدرت الهی و سکرفکاری اقبال بادشاهی نیرنگی از دست تقدیر جسته در کله بکر
زیاده سر تیر از و شد و در حال جان داد و در وقوع این حال و وداز نهاد کفره باطل سگال بر آمد و کشوف و شغب
بر خاست یلان تهورکیش از سیمرگی قصیده بد اندیش آگهی یافته مهتابیها افروخته از نور چراغ قدم نشان
پیش گذاشتند و به پیش افعی زنبورک و شلک تفنگ و خدنگ بسیاری را کشته و خسته تمامی سد تصرف در
آورده لوای فیروزی برافراشتند از انجا که وقوع چنین مقدمات از آثار فتوحات خدیو کائنات ست این بعضه
بعینه از نظر اکسیر اثر بگذرد و انجاجی مذکور با اضافه خطاب مناسب و رفیقانش بافزایش مرتب و مناصب سرفرازی
یابند بعنایت خان در تعزیت خان سعادت نشان من از سنوح سانحه ناگزیر برادر سبحان
برابر مستمند را اندوه بی پایان در گرفت و از شدت ملال کجهما که بر دل محزون نرفت هیچ زبان از بر
گذارد و خار حسرتش در دل بماند آخر الامر که تامل گرایید علاج این مرض غیر از شکیبایی ندید آن
عزیز القدر نیز بصبر بر سازند و آن سالک مسالک ملک بقا را بفاتحه فاتحه خوشنود گفته که در عالم حدوث کل حادث
را بجلوه شهود پیش ست **فرد** هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می کل من علیها فان پنجم
عبد الرحیم میرزاده معنی شناسا رقعه رنگین که نثر و نظمش ناسخ نثر و نظم ثریاست ورود نمود
مضامین نیرنگش که لبریز آب حیوان رشک ما معین ست خضر وادی و داد را حیات جاوید
کرامت فرمود از بی طاقتی خاطر که با صغای خبر عزیمت دوستدار بزبان خامه محبت نگار

گذشته فی الواقع اشنائی تو که ان جهد مشکل است به نهایتش باید دید تا درمیان خجسته
کردگار چیست چو اغلب که جنانچه با هلی جه شوت مواطن اثری پدید آید لطالب محی الدین خیره لبیان
حفیظ الله خان مرحوم در تعزیت برخوردار ان اقبال مند ارشد و ارجمند برادات صوره مینوده
تماند باشند در ایام بلا که اثر از وقوع واقعه برادر عزیز از جان جان در قالب نمانده دل پر درد از هجوم هموم
آستین ازین سر منزل فوات و فنا افشانده حیرانم که شما را بنصایح و مواعظ بفهمانم یا خاطر افگار و دیده
خونبار را برضا و تسلیم ترغیب کنم بیت عجب دردیست جانم را ندانم که چون گریم دلا خون شو که یار جان
خود یک لحظه خون گریم دنیا منزلیست که خیرش شر مخلوط است و نوش با ضرر ممتزج و عشرتش با حسرت
قرین سرورش با شرور همنشین و حبابیست که بنیادش بیک نفس باد و سرابیست که نهایتش با نومیدی همزاد
لازم که از جزع و فزع بیحاصل که غیر از عذاب ثمره نیست سود ندیده تجهیز رشته بجواهش حق مستوثق باید بود و از جاده
صبر و شکر تخلف نباید نمود رباعی ای غنچه بچوگان قضا همچون گوی چپ میخور و راست بر و هیچ مگوی کان
کس که ترا فکند اندر تک و پوی او داند و او داند و او داند و او بعمدة الملک فیروز جنگ فرد آنچنان
نخوانده که در انشت خاطر من چیزی چنین غمگساری بایست خط نامه نمط تعزیت متضمن سپرش واقعه جانسوز جگر دوز
برادر مغفور مبرور ورود نمود خاطر غمناک که در بحر ناپیدا کنار اضطرار متلاطم امواج بیتابی سوگواری کار سلامت
داشت بساحل شکیبائی رهنمونی فرسود بیت رفت و نقش غم او در دل غمناک بماند سینه سوخته
از بیخ غمش چاک بماند حیف صد حیف که این سر منزل فوات و فنا گذشتنی و گذاشتنی بهر حال نزول
مرحمت نامه تدارک جانکاهی نمود مطالعه نصایح و رجابت صبر و شکیب درج دل را گوهر تسلی بر آمود فرد
هزار شکر که آخر ز لوح خاطر من باب لطف تو شستی اگر غباری بود به بند مانگ ز پندار شکر
تجدید یافت زبدة الاماثل و الاقران عمدة العشائر و الاعیان همواره بجلایل مواهب پادشاهی و عواطف
مراحم حضرت ظل الهی مستظهر باد عریضه مرسل متضمن گزارش مراسم فدویت و فرمان برداری
و لوازم اطاعت مالگزاری و التماس مآل توجه در جهت اجرای رسوم بالقول اسلوب مرسل بود
رسیده بمطالعه در آمد و مستحسن افتاد اگرچه آنچه نوشته برنهج قویم عبودیت و اخلاص ثابت قدم

بوده دقیقه از دقائق نیکو بندگی نامرعی نگذاشت و اعادی خانه‌زادان بوم و بر جا ندادہ دست تطاول آن فرقه
ضاله از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بموجبی که عمدة الملک با فرهنگ خان فیروز جنگ قرار داده بودند بجا
قسم عمل می آید و بحضور لامع النور نوشته می شود خاطر جمع دارد و ما را متوجه حال شناسد نجابت و والا
منزلت محمد امین خان بهادر مواهب جلیله الهی و مکارم جزیله پادشاهی و نمایان روزگار فرخنده
آثار آن زیب محفل امارت فخر انجمن ایالت سمو المنزلت منیع الشان جلیل المنقبت رفیع المکان بادا از روی
عرضداشت عامل تیول و وکلای سرکار عالی متعالی معروض عاکفان آستان فیض نشان گردید که از انجا که
عظمت نام با جمعی از اوباشان تیره ایام در قصبه اسلام نگر اقامت داشته طریق سلوک نمی سپارند و از ضلالت
فطری در بر هم زنی معاملات سرکار دولت مدار میکوشند امر منیع وقیع صادر شد که آن امارت مرتبت هر دو
فسادکیشان را که از حرکات و سکنات آنان علامات تخالف و عصیان پیداست از قصبه مذکوره اخراج نماید
و نگذارد که رشته دراز یافته بال و پر شورش باز کشاید بالیقین که مطابق امر منیع وقیع بعمل خواهد آمد مجموعه
سخندانی مهر الهی بهمدانی فرد دل من تو رسم صحبتان دیرینه ای ٭ مرا بظاهر اگر با تو آشنائی نیست
ذکر شمائل حمیده و خصائل گزیده آن مخزن جواهر معانی معدن لآلی سخندانی آن قدر مشتاق دیدار
ساخته که دیده انتظار در آرزوی آن گوهر بی بها در بصارت از نظر انداخته هیچ صحبت غائبانه که این
عقده بدون مکالمه جانپرور هیچ گره گوهری کشاید لازم که زود تر از زود بوصلت مسرت آمود
مسرور گردانند بیت بر خیز و بیا و خرمی کن ٭ در دیده نشین و مردمی کن ٭ بخشی الملک بهره‌مند
خان ع بهر شکر دوست هر موی بدن با هم زبان ٭ جهد موفور و مساعی مشکور که در انجاح
امور مطلب بی یا لطف و مهر سید محمدیت و ثنای آن فوق طاقت امکان یافته بمقوله ما شکرناک حق شکرک
قائل گویا میگردد فرد تو فرض ان که چو سوسن شوم هزار زبان ٭ کجا ز عهده شکر تو می شوم آزاد ٭ بعد سلوک
یافتن از حضور پر نور باوردن پردگیان تتق عصمت و جلال ببارگاه سپهر تمثال بطی هفت مرحله
پنجم شوال فرخنده فال در ظاهر خجسته بنیاد ع که همچو روضه جنت مدام خرم باد ٭ نزول نمود
میبان خبر آوردند که نتائج دودمان خلافت و ثمرات ریاض سلطنت غره ماه مذکور از بلده دار السرور برهانپور

متوجه حصول لامع النور شده اند همین که بخیر و خوبی نزدیک میرسند در رکاب ایشان سعادت اندوز خدمت
بوده ره نورد کعبهٔ مقصود میگردد امید که انشاءالله تعالی بعرض قدسی میرسد نجان والاشان حفظ الله خان
فرد من غصه شکایت که در طریق طلب * براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید * مکتوب مرسل رسیده خاطر را
متوحش گردانید از عقاب سفر که نمونهٔ عذاب سقر است بقلم آمده اینها از خراج مستقیم آن سزاوار مرتبت فخیم بعید
می نماید مصلح الدین شیخ سعدی فرماید نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند * تا تو نانی بکف آری و بغفلت
نخوری * اندیشهٔ معاد بر کنار فکر معاش که در کار و کوشش و تلاش است و همه جهت ساخته مطابق حکم مطاع در
پیراستن آن حدود از خار وجود خانه بدوشان مردود عطلت نه ورزند و بتعاقب پاشنه کوب در هیچ مکان مجال
توقف نداده بکیفر کردار رسانند که انشاءالله تعالی موجب پیش آمد ترقیات است فرد چون لعل هر که خون جگر خورد و صبر
کرد * برکلاه گوشهٔ اقبال میشود نجان عالیشان جان نثار خان فرد رسید مضطربم ساخت الفقد رسیت
که هنتای دل خود کنم تسلی او * دیر آمدن و زود رفتن بخت جگر را کباب ساخت و آشنایان را سفینهٔ جمعیت بگرداب
اضطراب انداخت یعنی صحبت جان بخش که ساعتی ثمرهٔ زندگانی بخشیده بود دفعته بتقریب تادیب اشقیا
به مفارقت انجامید و این آفت ناگهانی دل دردمندرا بناخن حسرت خراشید فرد من و غم کنجی و حرفی و
کتابی * غم را که نشان دل دو بلا را که خبر کرد * چون شنیدند سوختنی فوج قاسم خان و خانه زاد خان صف شکن خان
را قتل کرده قافیهٔ سلامت تنگ ساخته امروز خانه زاد فدویت نهاد بکمک مامور رسیده اگر شیش در همین ایام
اتفاق افتاد ازین جهت که طرفین از همان راه مسافتی باید پیمود در روزی چند تواتر دیدنها از آنجا که حالت میسر و تنها
میگردد با مارت و ایالت مرتبت بخشی الملک فتح الله خان و ساده امارت و اقبال بوجود
مسعود آن صدر آرای انجمن عظمت و اجلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الامتنان زینت پذیر
در ین با کیفیت تدابیر صایبه و تلاشهای شایان آن مجدت امیدوار رفیع المکان از تماشاهای اخبار اینها
پیرایهٔ وضوح و جلا یافته سرمایهٔ تحسین و آفرین گردید و غلام بارگاه فلک پایگاه برسانیدن خزانه بر جناح استعجال
مامور شد و شورش بالیکران بد نهاد که از مور و ملخ زیاده و آماده تمرد و فساد اند پوشیده نیست انشاءالله
تعالی تکیه بر فضل الهی و اقبال حد و مال بادشاهی نموده جاده پیمای منزل مقصود میگردد فرد

هر چند دور هم از تو که دور از تو کس مباد لیکن امید وصل تو ام عنقریب است سبحان والا شان صف شکن
خان فرزند نگه رشته بی تو آب چشم یکی از سر گذشتم بی تو نیست از حیثیکه دوری صوری
ضروری مولد اقسام شد اند رنجوری گردیده از آرایش و آسایش بی خبر باز گفته و دوجی بجواب راحت شکفته
چشم انتظار در راه نامه بران باز دوم آرزوی شکوه نهاد دست دعا بحضرت کریم کارساز دراز نمیباشد امید که تا
نیل این مرام خیر انجام بنگارش صحائف سرور افزا مراعات فرمایند تا آورسا مرغی باشند حیثیت
وفا کیشم بسلامت گشتیم خوش باشیم که در طرز لقب با کافر سپید رنجیدن بحسب الحکم سبحان والا شان
امان الله خان نتیجة الامارت خلف الایالت خان والا دست نشان مشمول تفضلات حضرت خدیو گیهان
باشند باخبار هر کار با سروش پاربابان جناب سبحان ارتفاع گردید که حقیقی از تیره بختان تکویده کار در نواح
اسعد نگر اقامت لو بار و تشته باطراف و جوانب دست اندازی مینمایند و آن خان فدویت کیش از نکهداشت
طلبی بوهم تنبیه آن جماعه و خیم العاقبت شتافته حکم قضا امضا الطغرای عز ابه نفاذ پیوست که چون جمعیت او
کم است تعجیل نکند و ریزد و لم تخان سهانه و انگذیرا که بر تیغ و الا انگریت او همادر شده رفیق طرق جان نثاری
ساخته بمعاضدت بعد نگرد و با از روزگار شرار نجار بر آرد و آن اضلاع و قطاع را از لوث وجود معصیت آلود
فرقه مردود مطهر و پاک سازد و باید که مطابق حکم قدر توام عمل آید سبحان والا شان فضائل خان
خان فضائل نشان من باب سجالی و اعضای حاکم شرافت پناه خواجه جمالی که باوصف سپاهگری جوهر
قابلیت کاردانی موصوفست مکر رتعلیم آمده هنوز اثر مرتب نشده چون در لیاقت رتق و فتق
رشادی و سرگرم کارهای خدیو آفاق است که عرضی پریشانی معاش بعرض اشرف اقدس سانیده
توجه باید نمود که کارش بسامان رسد بمهر کریم الله فوجدار ... درسید حقیقا حرکات ملالت حقه باز
آن برگزیده عالم اشنائی از کام بخش کارساز باد رقیمه نشانامگین که حروف مشکینش به نفایح اتحاد
قلبی عطر آگین و الفاظ عنبر بیزش برنگ سویدا دلنشین بود با ضبط حقیقه سفالین ساخت کلال کامل فن
نصیبه تمبیر رسید هر چند از ان در طراحی و رنگ آمیزی روکش نقش فرنگ و از رنگ بود برهم
کشتی محبت بزم آرام شوق افزا گردید بی تکلف نقاش سامری تلاش روح پرور راح و رحیله آب و گل

نخوری دمیده که آب گوهر از حسد آن نجابت غلطیده بهر یکی با صاحبت و همنشینی نهاده و از کیفیت مشاغل
را پیام گزار وزاری زر فشان انصرف صفحهایش چون نجوم زر فشان در شب تار نمودار و گلهای خوش کارش از برکت
نزاهت بسان شگفته تا از مشکبار نفس که بدو دو تنبا کو و رفت مدد حیات گردید و هر که بدو دو علم نمود دش
میل چرا نمود فرایح التفریح فراوان بخشید خانه دلکش آباد و در صفاجوئی خاطر احبا بر سبیل چنین تحائف و پسندیده نموده و جه
بخان سیادت نشان سید محمد خان محتسب حشم فتنه نشید ابساس جمشاب ان متقن
قوانین انصاف ماحی آیین اعتساف قامع بنیان بدعت و هم جامع شرع صفا شرع محکم مست خواب عدم باد حفظ
اخلاص منوط مستغرق بستی که در یکی از فرنگیان فرستاده سیدی خیربت خان و یاقوت خان در بنگاه
خجسته بهر خواه خلق الله تمکن داشته مرتکب منهیات و مجوز مسکرات اند تاکید و تهدید بان بدکیشان نمایند و تلافی
ترک ادب سلوک نالایم مناسب نمیداند چه را فروز وصول گردید اعتقاد و قیام حیات نشان مشیر علا
سنت حرکات و سکنات اینها به نیروی شرب مدام در اوایل آن سنها اکثری بعلت عدم تحرج شیشه زندگانی
فنا در شکستند و مینا و ساغر ایام عالم بقا گشتند بعد معروض والا حکم قضا امضا نافذ گشت که بنوشتند یعنی بحکم
موافق دین و آیین خود عمل نمایند و از فرخدمت آن محرر باشند از آن باز چنین رسم معمول آن عزیز آنها
بموجب بعمل آمد این مردم را که خو کرده عالم آبها و قوت نان اقسام شراب است از اطوار آنها و اگذارند
فرد هر سری دارد درین بازار سودای دگر ❀ هر کسی بندد بآیین دگر دستار را ❀ لعمدة الملک آصف
فیروز جنگ فرد آن سفر کرده که صد قافله جان همره اوست ❀ هر کجا هست خدایا بسلامت
دارش ❀ از آن باز که قرین خیر و خوبی عنان یکران عزیمت بالصوب معطوف شده شوق جو اولیت
آیین در غایت استیلا است و ایام صحبت نگین درنهایت اشتعال انشاء الله تعالی که عمر سفر کوتاه شود و دیدار
حاصل حیات مستعار زود و تر از زود نصیب مشتاقان گردد تا حصول این نعمت عدم البدل بشرح اسلام
رحمت سمات خرسند دارند و محب بی ریا را انهم قیت دریاد خود بهار تصور نمایند **بنواب الاخطاب**
خان جهان بهادر فیروز جنگ مکرمت فضایل نواب والاقدر بلند اقبال تا التقراض سماوات
و حرکات آسمان بر مفارق هواخواهان مخلد و مبسوط باد نوازشنامه افتخار افزا با نفائس

امتعه و دیگر اشیاء و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ راهوار رسیده و داد کام بخشی داد شکر تفقدات گوناگون افزون از حیطه تحریر و تقریر ست **فرد** لطفی نموده که ندارم زبان عرض * این عذر را حواله لطف توجی کنم از جمله عطایا شمشیر سیر دین تن خصم افگن باسازته نشان عدیم النظیر ست **فرد** بهار * هره با نخش خزان عمر عدو بقبضه اش ز گل فتح تازه نشان پیداست * و چند تهان چینت ملتان نیز در طراحی و رنگ آمیزی نقش کارنامه مانی و بهزاد ست علی الخصوص فیل کوه پیکر فلک توان خیلی سربلند و متناسب الاعضا و خاطر پسند ست **مثنوی** بوصف او سخنهم از طبع لاله معانی بر سر هم فیل بالا * عجب گردن فراز و سربلند ست * که گوش او سپر پیلی کمند ست * زدندانش بهنگام نظاره * دو صبح از یک شب آمد آشکاره * نه خرطومش اوج سر رسیده زر و دنبل موجی سر کشیده * اسپان هم بسیار خوش جلبی و خوش رنگ بادرفتار برق آهنگ **بیت** ایالش از صفا رخشان تر از نور * دم از زیبندگی چون کاکل حور * بالجمله آداب عطیات مفاخرت سمات بجا آورده تا خورشید زرین لباس او رنگ سپهر قوی اساس جلوه جهان افروزی دارد مدارج مکنت و بهروزی روزی باد **بنواب ظفر جنگ کوکلتاش خان** نواب مستطاب عالمیان مآب والا احطاب قدردان فیض رسان سلامت نامه فنائه قدر افزا متضمن کدورت خاطر شفقت آما با صغای خبر استعفای مجلس بی یاور دو نموده مقدمه تواضع محالات چکله کلبهلاک که از تغیر عاجز بجاگیر سامی تعلق گرفته از فحوایش پیرایه وضوح یافته موجود انبساط برافزود **مثنوی** ز هر موی اگر صد زبان آورم * ور از هر زبان صد بیان آورم * نیاید برون تا دوام حیات * دل از عهده شکر این التفات * در ینوقت که چشم مروت و دلداری از آشنایان زمانه برخاسته اینهمه گرمجوشی بمقتضای بزرگی و علو همت و فرط غمخواری آن برگزیده حضرت باری ست لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف این جاصی ناخوش و پر غبار ست ازین قسم سلوک لطف و کرم در حق نیازمند سیست بل باعث هزار گونه توهم حق تعالی آن مهربان بیمهربان دیر گاه سلامت داراد و زیاده برین توفیق قدردانی و دلجویی روزی کناد در باده اذن از زوایدار الخلافت مکرر التماس نموده جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت و دواب و غیره به مردم سپاه تقسیم کرده برچوکی معسکر ظفر اثر روز در خیمه مختصر بسر می برد تا از پرده غیب چه رخ نماید دولت و اقبال در ازدیاد باد **بنواب عمدة الملک اسد خان بهادر** نواب کریم الخطاب بهادی ادا

مهربان قدردان سلامت توقیع گیهان مطاع از پیشگاه فضل و عطا متضمن ارشاد تخریب و انهدام آبادی استیصال
خسران مآب بندرها و ابواب افواج فیروزی انتساب جد و جهد بکشایش حصن حصین نموده و تنگ ساختن قافیه
بر متحصنان در ورود مسعود نموده فرق عبودیت بذروه کیوان سوده بمجرد نزول وثیقه نصرت و ارجمندی بجانب
بر اقبال خدیو دشمن گداز عهد و سوز نموده با وجود قلت اعداد و کثرت مناکب بد نهاد از مکان اقامت
کوچ کرده بطی سه مرحله کنار آب کشنا محاذی قلعه مذکور فرود آمد چون آب دریا در نهایت طغیان و کشتیها مفقود
کفره مردود آن روی دریا بالات توپخانه و تفنگچیان کرناتکی مورچالها استحکام داده راه عبور جنود نصرت آمود
مسدود ساخته بودند دو روز توقف کرده تفحص پایاب و تدبیر گذشتن از آب نموده در ضمن توکولیمو کهای کشاد آن
خبر دادند که معبر موضع همیرپور صلاحیت عبور دارد بمجرد صفا انجمن کوچیده پیش از طلوع آفتاب با فوج منصور بسرحد
منزل نموده درین اثنا فریقی از جوق هراول تاب بیباکی فرقه لازم التفرقه نیاورده و از غایت شجاعت کار
طلبی بی رخصت و رضا اسپان بآب انداختند و چون باد از آن بحر آشوب گذشته بساحل عافیت پیوستند متعاقب
آنها مردم توپخانه و فوج التمش نیز جمعی بپایاب و برخی بکشتیها عبور کردند کفره ضلال که از نیرنگی اقبال آن دوران
غافل بودند آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته بپای قلعه مذکور رسیدند دلیران نصرت لوا و مردان عالم آرا
بتاخت و تاراج پرداخته آبادیهای پیرامون حصار را آتش کشیده لغز و ز بر ساحل دریا رخت اقامت
افکندند و انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب جی گذرده بتدبیر محاصره و تجویز مورچال بندی نموده حقیقت معروض
میدارد امید که معنی بعرض قدسی برسد زیاده اطناب نرفت کوکب دولت و اقبال تابنده باد نواب
عمدة الملک مدار المهام اسد خان لمعات نیر الطاف قدردانی و اشعات اختر اعطاف
و فیض ساتی نواب لا اختلاف شرایع جناب همواره ناصیه فروز مراد ارباب اعتقاد باد بعد اهدای تحائف سلام
اخلاص خالی از ریا و اتحاف شرایف تحیت ثنای بی منتهای معروض رای فیض پیرای میگرداند یرلیغ قضا
تبلیغ حاوی ارشاد کشایش قلعه راجور که از معظمات قلاع حصینه و حصون متینه است بذل مساعی مشکور
و جهد محمود درین مهم لازم التقدیم برفاقت بخشی الممالک بانتزاع آن حصن حصین و تنبیه ملاعین بد انجام
عاقبت وخیم و ستمگری یافته ورود سعادت نموده بمجرد ورود آن وثیقه سربلندی با فوج همراه کوچیده

قلعهٔ بندکور که رشک وزر نیور خانهٔ مساکن مع اهل بالیکران است تکیه بر فضل الهی و اقبال دشمن مال پادشاهی نمود
روانهٔ چون مرزبانان آن سرزمین بالیکران لعین بیدین باظهار حصون استوار و کثرت پیاده‌های جرار
وانبوهی جنگلهای دشوارگذار و افزونی کوه گریوها سکن بن بوده خود سر خلیع العذار از دست مینمایند چون
سور و ملخ از فراز کوهسار و نشیب شعبهای جنگلها نمایان گشتند و سر راه فوج گرفته آماده نبرد شدند از طرفین نائرهٔ
حرب و ضرب اشتعال یافت و بارش گولها و ریزش حقها و سنگ و دیگر آلات آتشبازی از تقاطر امطار در گذشته
خلایق بسیاری از طرفین کشته و زخمی شدند آخر الامر فوج مفسدان بجنگ تیر و تفنگ ممکن نیست برق اندازان و
تفنگچیان پا بجا از و بندوق و زنبورک بان بر قلل کوهسار ارتقا گزیده بهندوی همت دلیری کار بر بد گوهران تنگ
ساختند و عقب آنها جانبازان تیغ زن دلیران صف شکن بی توقف و درنگ از مراکب پیاده شده سپرها
بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و تیغ انتقام از نیام کین کشیده بسیاری از مردودان را بیچ سر از قلعهٔ تن جدا کرده
فرو افگندند و جمعی کثیر از اسنت آبدار تار و پود حیات گسیخته بکوه عدم فرستادند تا دو پهر هنگامهٔ رستخیز با کمره باطل
ستیز گرمی داشت جمعی غفیر از شعلهٔ صمصام شرر افشان بهادران آتش و خرمن زندگانی اعدا و سادهای بدشعار
از خنجر خونخوار یلان بدل بلال بلا کشیدند چون شام پردهٔ ظلام بر روی آن گروه بد سرانجام انداخت از کوشش
باطل بستوه آمده بمناک سیاه شعاب جبل شگاف کوهستان خزیدند و بتائید ایزد و فیروزی ساکن و بهمداد
اقبال خاقان کشورستان فتح و نصرت نصیب اولیاء دولت قاهره گردید و فردای آن سرهای مقتولان
بدرختان سر راه آویخته عازم منزل مقصود گشت انشاء الله تعالی بعد رسیدن آنجا در رضاجوی بخشی
الملک و تسخیر حصار و قتل و اسر مفسدان شقاوت شعار سعادت دارین بجا خواهد آورد و بنجاب والا شان
بخشی الملک مخلص خان اوراق امانی و آمال آن معنی بیت امارت و ایالت و بیت القصیدهٔ
دیوان مکرمت و جلالت بشیرازهٔ الطاف الهی و عطاء حضرت شاهنشاهی مجتمع باد و مثال لازم الامتثال
بخز ورود فرموده فرق ارادت بقبهٔ سماک سود لآلی مواعظ هوش افزا که در سلک الفاظ و عبارت منتظم و رقم
نصائح هدایت پیرا که در طی کلمات تامات مرتسم بود بشاهراه سعادت رهبر فرمود بیت از دست و زبان
که برآید کز عهدهٔ شکرش بدر آید اخضر در رتق و فتق مهمات بسیار تر بیتیست خدیو کائنات محتاج به تعبیر نیست چنانچه

حسن عمل و ضبط و ربط و مراعات مالگزاران و استیصال تمردان از نگاشتهای اخبارنویسان بعرض مقدس معلی رسید
بارشاد شد که چون بجرست دارالظفر بیجاپور و فوجداری نواحی آن مامور است هرجا اثری بالیکاران
حدود و مقبوضه ظاهر شود به سرکشان و قزاقانه طلوع تیغ بیدریغ سازد و نخل فساد آن گمراهان از بیخ و بن براندازد
همیشه این را فایده بخت و دولت دانسته در جمیع امور موافق مرضی حضور بعمل خواهد آورد به تحفه و هم فخر
رسان بحر مواج فضل و احسان شیخ فیض عثمانی فر بخاکپای شما
بهره سود نقد فرست جز این مراد ندارم بخاکپای عالی شما نامه قدر افزا که عبارتش در لطافت
چون جان شیرین و در نزهت لبان مرجان تمکین بود و الفاظ دلفریبش برنگ کرشمه شکرلبان شورانگیز
و معانی جانفزایش مانند طره سنبل خطان دلاویز تقویمی حروفش چو زلف بتان چگل همه جای بنشست جا
و ماوای دل معانیش در زیر حرف سیاه درخشنده چون مهر روشن چو ماه در عین غلط رسید کارد
سایه اقبال ابدی پرتو دولت سرمدی بر فرق مشتاقان انداخت و تا صد مبارک است که بواسطه ابلاغ
این مفتاح فتح الباب مقصود بود بچالاک دستی لطف و کرم پای مردی فیض اعظم تسلیم آن بقیه حصول
مقاصد نموده رهین امتنان ساخت فرد قاصد رسید و ساخت معطر مشام من در چنین نامه و شست نگر
نافه ختن امید که بعین منهج طریق یادآوری بما مسلوک باشد چون درین روزها العبد استعفا منصب در
کنج خمول میگذرانم و بکسی کاری ندارم عزیزان جوفروش گندم نما باغراض نفسانیه تکالیف مطالب
لاطائل نموده ما را تنگ میسازند و اصلا اعتقاد بر خدای رازق العباد ندارند لله الحمد که وظیفه ما نیست
رباعی آن روز که کروند شمار من و تو بردند زدست اختیار من و تو فارغ بنشین که کارساز دو جهان
بیش از من و تو ساخته کار من و تو رباعی ای از بد و نیک آمده در جوش و خروش بگه شکر بلا زمی گهی دگر شکوه
خروش خمار مشو تا نشوی بیهده کوش گاه ره باد باش نه بار فروش العبد اخواهین بلند
مکان نجیبی الملک بهره مند خان جواب حسب الحکم والا کوکب دولت و اقبال خجسته حضرت
و اجلال آن سفیدآرای بساط امارت بهار پیرای گلشن ایالت نوازی الامکین به ترکین سلطنت ابد
مستشار خلیفه جهان آفرین منظور انظار خدیو روی زمین اوج پذیر باد حسب الحکم قضا امضا متضمن

ارشاد فرحت بخشی الملک روح الله خان که به پیرایش اضلاع اقطاع ولایت کوکن دستوری یافته نزول ارزانی
فرمود بر وفق ارشاد هدایت بنیاد کوچیده باتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصود گردید الحمد لله و المنه که
بعد دخول در ان ولایت آبادی بیدینان بحکم افواج مراکب خیول موکب اقبال پایمال اختلال گشت و مزروعات آن
نواحی پایمال فیلان و دواب لشکریان تلف شد راجپند نامی مردود مفسد از آن حدود که کاج دماغش آشیانه زاغ
نخوت بود و کوس لمن الملک نواخته تصور و باز بخود دمی نمود با حدت انبوهی تمام کثرت جمعی فراوان اندازه ها
سد راه عبور گشته و جنگلی انبوه و شوار گذار که از تشابک اشجارش کام هوای آن وادی در زنجیر است کثرت
درختان جای روارش هنگام مرور باد راد امنگیر بوده پیش روی خود گرفته بغرور کثرت احشام آماده پیکار دیده جرات
برق افروزی نمود حربی صعب و جنگی شدید اتفاق افتاد از ریزش گلهای بندوق که هزاران از طرفین میدادند
برگهای درختان مشبک شد و از شلک تفنگ و جزائر و زنبورک خنها در پیکر حیات بسیاری از فرقه عصات
افتاد لیکن تلاشهای شایان و ترددات نمایان قراولان راهی تنگ و تاریک که بصد دشواری از آن تیز نگهی توان
گذشت دیده خبر کرده پیش قدمان معرکه عدو سوزی جوق جوق از ان مضائق و مزالق بصولت آتش و سطوت
باد گذشته و از شدائد دره های تنگ و عقبات مشکله حساب نگرفته بغته بر ان فرقه لازم التفرقه حمله آور گشتند
از وقوع این حال خوف و هراس بر اهل فسقه خدا نشناس مستولی شد یکبارگی جوهر همت در باخته از غایت
اضطراب پای مردی از پا شناخته مانند بنات النعش متفرق و پریشان گشتند و راجپند بکوچیده افعال با خیل ضلال
راه گریز پیش گرفت فوج منصور به نیروی تائید الهی و معاضدت اقبال بادشاهی باسانی از ان بیشهای
خطرناک و نالهای عظیم و عمیق عبور نمود و الحال بیست شهر این شهرین و جوه بکفرة العین و تخریب معمورۀ آن
جمع و جبت القمع پیش نهاد خاطر است زیاده عمر باد برب العباد حسب الامر براجه سرسال
شهامت و صرامت پناه تهور و جلادت دستگاه زبدۀ راجهای بلند مکان قدوۀ زمینداران
عقبه کیوان نشان همواره مشمول عواطف حضرت خدیو آفاق ستان باشند بانهای منهیان
معروض جبهه فرسایان بساط میمنت آثران گردید که پسر آن فاکیش که بنوبت خویش از وطن مالوف
عازم عسا کر فیروزی نشان گردیده توقف کنان و صید افکنان بدین صوب می آید امر منیع و قبیع نافذ

گشت که چون کار بادشاهی در پیش و بر وفق تقاضای منافی آیین نمک پرستی فدویان عبودیت اندیش ست
نکث و دو رنگ مخالف مرضی قدس انجام گشته بر جناح استعجال بتعلقه تعیناتی شتابند و الا بعتاب بادشاهی
که نمونه عقاب الهی ست گرفتار خواهد شد باید که در عهده خود شناخته بدین موجب بعمل آرند و بتدبیر تاکید شدید
باو بنگارند بامارت و ایالت مرتبت میر خان داروغه خواصان در مقدمه فتح قلعه
در دانگده از ارتفاع مدارج دولت و اقبال اعتلای معارج مکنت و جلال بوجود مسعود آن شیدکان
امارت ممهد قواعد ایالت مقرب حضرت خاقان مطرح تفضلات خلیفه زمین و زمان منوط و مربوط باد در این
هنگام طراوت فرجام که جوش لشکر ابر از ساحت آسمان شورش انگیز ست و تقاطر امطار از هر گوشه و کنار طوفان
نورد و طوفان خیز موج سیلاب بسان سلاسل پای دیوانگان دشت فرسا گردید و خیمه لشکریان در صحرا
حباب بروی دریا آمده بمشاهده صولت برق بریز آن آب رخ در نقاب احتجاب کشید و از سهم تیرباران سحاب دریا
زره جامه موج در بر پوشید نالها چون تمردپیشگان طغیان برآوردند و بر مسافرین متردد راه تردد مسدود
شد حارسان قلعه در دانگده و مفسدانی که بر قلل جبال و پای قلعه در تنگنای جنگلها خزیده بودند از بسکه
انسداد طرق و مسالک و فور کل و لای رسیدن مدد بالکل متعذر دانسته پیام عفو جرائم جان بخشی فرستادند
و از صولت و سطوت رزم آوران خائف و هراسان گشته در پرده شب تار بدر رفتند و حصن حصین که از رفعت و بنیان
آسمانیست بر سطح زمین بی تجشم جدال و قتال بنیرنگ سازی اقبال عدو مال با توپخانه عظیم تصرف اولیای دولت
ابد مقیم درآمد کلید فتح ارسال داشته و بالفعل غلام زاده محمد خلیل داخل قلعه شده قبضه کرده از حضور پرنور قلعه
تعین شود که قابض گردد ابواب فیروزی بر روی روزگار غازیان تیغ گذار همواره کشاده باد حسب
الحکم بعمده راجهای عظیم الشان رائم نامه الطاف سبحانی و عواطف حضرت خاقانی قرین روزگار
بهجت آثار آن مقتدای مبارزان خدیو کیهان پیشوای پیش قدمان خاقان جهان عمده راجهای بلند مکان
زبده نوئینان والا شان باد خبر روانه شدن آن عمده راجها بطبق حکم قضا امضا بر کاب رخشنده کوکب سلطنت علیا
معروض و امعان التحسین فیض بنا و اگردید موجب انشراح خاطر عاطر و منتج فراوان التحسین و آفرین گشت و بزبان عالی گذشت
که آن نوئین الاتمکین لطف جدالی حضرت قدر قدرت ممتاز اند درین وقت که در سیاق قلعه پرنالا

کار بادشاهی و پرورش ست هر چند که خود را به تعلقهٔ تعیناتی زر و دو بار شمار بانند حجر آبی عظیم خواهد شد و برای
پیش آمد و افزایش مراتب و مناصب استحکام مهام ملکی بسیار مفید است باید که حسب الایماء نشاد عمل آرند لعمدهٔ
راجهای عالی منزلت آکشن سنگه قدر منزلت آن عمدهٔ راجهای فلک کیش بدره قدردان خیراندیش تنهاست حضرت
مرتبت تهور و جلادت منزلت بمیامن تفضلات الهی و الطاف بی کران بادشاهی روز افزون باد چون حضرت
آن عمدهٔ راجهای بلندمکان بساحت سجاحت قدوهٔ نوئینان الاشان حرمت خان بنابر انتظام محال ملکی و
از پیشگاه فضل و احسان مهر آمیره بود معاودت مقتضی شد معاودت بدرگه شدید امر منیع القدر صادر شد که چون بیساق
با خیل کفره و شقاق همه وقت محاربات و مقاتلات اتفاق می افتد مرضی حضرت خلافت یوماً فیوماً تعطل داشته
و بسرعت بیت بیکان تعیناتی بر جمیع امور مقدم انگاشته بمجرد ورود حسب الامر خود را با جمعیت شایسته زود
و شتاب بسر رسانند و الا عتاب بادشاهی نمونهٔ غضب الهی ست گرفتار خواهد شد باید که برونق امر عالی عمل آرند
بخان منیع الشان عنایت خان صوبهٔ برهانپور برادر عزیز ارجمند بسجان مانند بذروهٔ مراتب
بلند و مناصب خاطر پسند فائز باشند درین هنگام غلام والا بارگاه عظمت و جاه برای آوردن مسندنشین
حریم حرمت و احترام پرده گزین نقاب عظمت و احتشام ملکه ملکی خصائل مالکه قدسی شمائل که با اکثری محجبات
سرادق سلطنت مخدرات تتق مکرمت از دار الخلافت روانهٔ حضور لامع النور گردیده عازم منزل مقصود است
چون ابر السیر برهانپور در وسط راه واقع شده و در ضمن این عمل نعمت دولت دیدار آن ستوده خصال خجسته اطوار
متصور از غایت بشاشت در بیرون بینگخد بیت چنین بیتابی ماشد مه عید آخر کار؛ آنچه می جست دل بچشم و
دید آخر کار؛ هرچند موسم بارش در پیش ست و وفور گل و لای و تواتر اتقاطر سحاب که روز و شب لا ینقطع
میبارد و بمرتبه ایست که بقدر مسافتی بکمال مشقت و صعوبت پیموده میشود لیکن بنابر استیلای شوق دیدنها
خار رنج و تعب که گل راه طلب ست زیر پای همت چون برگ شکوفه و ریاحین نسیم فرو وردی پا انداز قدوم
لشکر بهار ساز د تصور نموده بلا فصل مقاطع مراحل می نماید باید که بنابر استخبار خواهش لی درلی فرستادهٔ از
هر منزل مسکان خبر گیران باشند و مطلع سازند که توقف در اینجا القدر منظور می آید که آن قرة العین اکبر
توان دید لیکن مشاهدهٔ لقای راحت فزای که چون نعمت غیر مترقبه حاصل حیات ست ان شاء الله تعالی

زود آمیز یاده عمر باد و مژده آن سعادت‌نژاد الصدر الصدور سیادت خان بهادر حبیب آمال و امانی

آن جامع فضایل انسانی قدر افزای پایه امارت صدر آرای انجمن صدارت نقاوه اعاظم نجبا سلاله

اکارم فضلا همواره متنعم سعادت ازلی مهبط انظار کرامت لم یزلی باد سامی صحیفه حیرت افزا که از حروف مشکین نشر

دیده جان منور و باغ روح و روان معطر می شد مشتمل فقرم مراحم خدیو هفت کشور نسبت بحال احقر و ایما

که چون وقت تربیت پیش آمد خانه زادان این نسبت مخلص زاده محمد جلیل از دار الخلافت بجا نزم تقبیل شده بهره

گشته زود شتاب بخدمت برسد تا مراسم حسن سعی در سرافرازی منصب بخوبی خدمت و مبذول گردد مجموع رو

نمود دل [illegible] نشر امسرت بر مسرت افزود فرد بجا باد آنچه گفت که دوستان را به فدایی آن رحت جان شوند

حسب الاشارت و اقرب البشارت بتاکید اکید نگارش رفت یقین که بعد رسیدن بسامع همت حصول دولت ملازمت

پیر و مرشد برحق مشمول عواطف مشفقانه خواهد گشت یاده عمر باد مژده آن بالانواب الماهم العزة خان

مرحوم خوشدامن نواب غفران مآب شمر ایقاظ و فیض آیات آن قدوه مطهرات زمان بوده

مکرمات وارث عورات استار عصمت مطرح شوارق عفت همواره به تحصیل مرضیات یزدان و تحمیل رضای ایزد

شان مصروف باد عنایت نامه که از راه مهر مادری و فرط شفقت و عاطفت فطری با پانزده تومان بارچه

انگشته و دو بهنگی اچار و فواکه مرسول بود رسیده مواد افتخار را افزود و شکر یادآوری و کرم گستری از حیطه طاقت

بشری افزونست مصرع اینها ز تو آید و چنین ها تو کنی چون بعضی مطالب معروضه از نظر انور اطهر گذشت

ان شاء الله تعالی بدستخط خاص شرف اختصاص خواهد رفته حواله وکیل می شود که تا در روز نیه وابستگان و مناصب و اضافه

و رعیتان دفاتر مرتب و مکمل ساخته بخدمت عالیه ارسال دارد و ظل رفعت بر مفارق فرزندان و تو ابعان مبسوط باد

بجناب خدام ذوی الاحترام میان محمد صالح استاد همواره طبیعت حق طلب آن

مخدوم مکرم شخص مقدس روح مجسم بر منهج اعتدال راسخ دم باد درین ولا استماع خبر عارضه ایشان خاطر را

پریشان ساخت بی ضرورت به غذا و ابر و داشتن خود را تخته مشق طبیبان ساختن از صلاح اندیشی و آشتی

بعید می نماید خیال نمایند که مداومت بتقلیل اغذیه همیشه و جهت دوا نعمت باشد و از معالجات اطبای مستند

ناقص فطرت که از بعضی دوای و تشخیص حق بهره ندارند و معالجه شان منجر به علل شوخیه متضاده میگردد

احقر از تعجیل آنچه معلوم می شود که آب و هوای آنجا بشما سازگار نیست جمال حکیم علی الاطلاق ذات آن گزیده
نفس و آفاق را در مهاد امن و امان سرشته کامیاب صحت و عافیت داراد پا لصدقه چه راه ندوی باقدری از قسمت
انده بهر تفصیل علیحده فرد منطوی تقسیم نمایند و مشتاق اشتیاق تصور فرمایند زیاده عمر باد رب العباد و لشبهات
مرتبت شیر انداز خان جلائل الطاف الهی و جزائل اعطاف بادشاهی شامل حال و کافل آمال آن سها
مرتبت مرهمت شرکت خان عالیشان عضادوستان باد دریولا از پیشگاه عتبه فلک اعتلا و سده آسمان
حسب الالتماس عمده محمدها نواب عمدة الملک فیروز جنگ حرمت صوبه دار الظفر با آن شجاعت دستگاه صوبه داری
خجسته بنیاد بعهده فدوی عقیدت نهاد مقرر گشته یعنی از نگاشته های تکمیل آن عمده بزرگان با فرهنگ ظاهر
شده باشد لازم که بر جناح استعجال خود را به دار الظفر رسانند که تحت ضروریات سفر نموده در انتظار ایشان بار بکار
زیاده بجز تاکید چه نویسد بحبت جمعیت و ثنما باد به مخدومی شیخ فیروز عثمانی استاد نواب
مغفرت مآب ساحت روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر طریقت قطب فلک حقیقت مقتدای اهل تجرید
پیشوای ارباب تفرید سالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات نامتناهی
مطرح انوار لاهوتی و مظهر کمالات ملکوتی باد گرامی صحیفه نفاخر و ثیقه با فرد مطالب ضروری الغرض که سر انجام
بر ذمت همت مستفیدان عکس فیض صحبت در ورود مسعود نموده سعادت دارین کرامت فرموده منتخب آن مشروح و مفصل
فیض انتظار و مطالعه لامعه شد بوجه و بر خاقان هفت کشور گردید بنام صدر الصدور بخط انور مزین شد اعد نگار
حقیقت از سر رشته فقر در یادوهی پرور شد کاتا تیز برای ملتمسات مذکور حسیات جد و جهد شایان به تقدیم
میرسانند خاطر عاطر جمع باد به تجلی بند حدیقه هدایت شیخ فیروز عثمانی معلم نواب خدایگانی
هدایت قدسی سمت آن تخلیه بند گلشن طریقت قافله سالار شاه راه حقیقت سیاح بیدای ناسوت
سباح دریای لاهوت صاعد مصاعد عرفانی عارج معارج بانی مهر سپهر افاضت سپهر مهر افادت پیشوای
مقبلین بهوره رهنمای مستفیدان ارادت آئین باد چون قادر کریم کارساز لی مهیم نیاز کار های اهل نیاز
که بجناب اجابت دست عادرا روا زنده از غیب السموات سامان میدهد چنین لطیفه اقبال لی عرض التماس
بر صحیفه ظهور اساس می نهد تفصیلش اینکه معتقد صمیمی حضرت و بکم بجای خویش استاده بود حضرت ظل سبحانی نزد

خود طلبیده استفسار احوال آن مخدوم کرم فرما فرمودند حقیقت کدخدا شدن دختران و پسران از رنگ و تنگ گذ
معروض مقدس گشت بر زبان درر نثار گوهر فشان گذشت که درین سن با دولت هم از شیخ استفاده کردم
درین مدت کسی تحقیق یاد و هی نیافت بهر حال روز دیگر که انجمن دیوان خاص بقدوم برکت لزوم رشک ریاض
رضوان گردید هفت هزار روپیه بهر انجام شادیها از خزانه جود و احسان عطا شد باید که شکر عطیات والا بجا
آورده با قبائل و عشائر بدعای دوام دولت قاهره مو اظبت داشته باشند و هندوی مبلغ مرقومه عنقریب رسیده باشد
بحاجی حرمین الشریفین بهره مند سعادت کونین حاجی محمد عماد پیرزاده انفاس قدسی
اساس آن مقتدای کاروان مراحل تدقیق پیشوای رهروان منازل تحقیق عالم معاملات طریقت کاشف
مکاشفات حقیقت بحر زخار افادت ابر گهربار ریاضت معروف بارشاد مشهور به ارشاد الانقیاد و مستفیضان
راسخ الاعتقاد باد باستماع بشارت معطف عنان بکران غربت بصوب بلده و ستان بهشت نشان بعد سعادت
طواف حرمین الشریفین و رسیدن بخیر و خوبی در بندر سورت صورت مقصود در مرآت آرزو جلوه نمود نهال آمال باثمار
مدعا بارور گشت بیت شادی قافله مصر بکنعان رسد هر که چون یوسف عزیزی سفر باز آید خوشا روزی که شهر
اقبال بقدوم میمنت لزوم منظر دیده انتظار بدیدار فائض الانوار منور گردد به مخدوم مهربان میان عظمت الله
آفریدگار انام آن بدیه فضلای ایام قدوه علمای عالی مقام جلیس اصحاب کشف و ایمان انیس ارباب علم
و عرفان جامع انوار معارف سبحانیه فاتح ابواب عوارف رحمانیه ناهج مناهج دین قافله سالار شاهراه یقین از رذایل
مخصوصان بفیضان لطف خاص مختص دارا د نوید معاودت شریف بعد حصول سعادت زیارت حرمین الشریفین
رسید بنابر بلده خجسته بنیاد از سوانح و قائع آنجا به این طور یافته موجب فراوان فرحت گردید بیت جانی تازه
در قالب هیچ گذشت از قدوم تو دیده روشن شد سینها تازه تر ز گلشن شد شکر و سپاس فضل و افضال
ایزد متعال تا کجا نویسد که بحضر شکر و عشرت آن بدفتر باگنجد هر گاه که بخیریت از آنجا جانب این صوب شوند کتب مطلوبه
که با ج محمد تحویلدار کتابخانه تسلیم ملازمان خواهد کرد همراه آرند به مخدومی افادت منزلت سید
محمد فتوح ذات ملکی ملکات آن انسان عین سیادت عین نشان سعادت سلاله خاندان
مصطفوی جلاله دودمان مرتضوی فرازنده لوای تصوف فروزنده چراغ تعرف ناظم

شماقد فروع و اصول بانی قواعد معقول و منقول بمواره بفیضان لطف خاص نامی مظفر شیدای با خلاص حق
تعتقد نامه قدر افزا متضمن کیفیت نقص کمال و کثرت عیال و اطفال زبده سادات کبار سید جلال الکماس
عطای تصدق فرق مبارک بنابر کار خیر دختر آن سید مذکور عزو رز نموده مسرور گردانید حسب الامر قائم
قدسی بناوه کرده حقیقت استحقاق بعرض رسانید بالصد روپیه نقدانه خیر است بنا بر رحمت شد امید که بمواره با علام
کار و خدمات لعبد و رعایت ناجات فرا یاد خاطر عاطر باشد زیاده عمر باد القاضی القضاة شیخ
الاسلام تمهید قواعد احکام دین و تشیید مبانی شرع متین بر رای رزین شریعت پناه فضیلت دستگاه
مستجمع حقائق علوم مستنبط دقائق رسوم منبع انوار و دانش مفتاح اسرار بینش منعقد ربوط اشتیاق
موصلات آن مقنن قوانین عدل و انصاف ماحی آیین جور و اعتساف مرتبه ایست که شمه از آن بحیطه شرح و بیان
در نیاید استفاده ایشان بهم شیخی و مطارحات علوم دینی بمروت بیاد می آید و شمه شمه صبر و قرار از کف می رباید امید که
بمان فانت قدیمه وفاق همیشه منظور نظر بوده تا دست واده دولت مواصلت طارق یاد آورد بنام معنی مسلول
باشد زیاده عمر باد ایضا مجمع فضل و کمال منبع کرم و افضال ناظم احکام شریعت غراء مدبر مهام ملت بیضا
جامع مکارم کونین حاجی حرمین شریفین آراسته و پیراسته باد صحیفه شریفه مشتمل بر عدم مزاحمت محصول ثمره و غلات
نتیجة الاتحاد شیخ محمد مراد چهره وصول افروخته صبح فروز شادمانی گشت چون خیابان عهد به انتصوب و راه داد اعانت
و ارجاع مطالب گماشته شیخ مذکور مساعی موفوره بظهور میرساند خاطر من کل الوجوه جمع باشد و دیگر خصوصیات
از نوشتجات گماشته مسطور معلوم خواهد شد جمعیت بما باد عرائض و احکام و اوامر که از عنفوان
ایام شاهزادگی تا انقراض عهد سلطنت و فرمان روائی جهاندار شاه
بهادر بجناب حضرت خلد مکان از زبان بادشاهزاده و نواب
کوکلتاش خان بهادر بجناب بادشاهی و امرای عظام بتحریر ارقام
در آمده عرضداشت بجناب حضرت خلد مکان از زبان بادشاه
زاده کمترین فرزندان عبودیت آئین محمد معز الدین ناصیه بخت بسجود نیاز آمود و بر افروخته بعرض
مقربان بارگاه فلک تمکین و باریابان انجمن خلد آئین میرساند که چون درین ایام از جاگیر

محاصره عساکر ظفر پیکر تمام بسبب فقدان آذوقه و کثرت قحط غله کار بر متحصنان قلعه برنالا که ملازم تسخیر آن
مامور بودند تنگ شد بلکه برنام عفونات و امان خواسته بر آمدن محصنات از زندان بر نجات التماس
علامات قدرتی شد و چون بیجاپوری بی استمزاج قدرتی بیافتند در این ضمن رام چند و پرس رام نامی مخذولان با سایر کفر
تیره روزگار که تعدادشان به شصت هزار سوار و پیاده بیشمار می کشید بداعیه کمک رسانیدن و رسد بحصول فراهم
آمدن با توپ و ربکله و بان و جزایر و زنبورک و دیگر آلات و ادوات توپخانه قدم جسارت بانبساط فرا گذاشتند و
بحر بهادر گشتند برخی کشتی و بسیاری لشکر گذشته بعزم جنگ جهاد فوج کرده روان شدند حضرت با جمعی انجم
ترتیب افواج عساکر منصور اشاره نمود همت خان قاضی خان و تیرانداز خان و میر یحیی خان و دیگر منغلیه القراولی
اهتمام ترتیب و توزک توپخانه بعهده صف شکن خان داروغه مقرر ساخته رحمت خان را بهرامش لطف کرده و
خان را با فوج گران هراول و کشن سنگه راجه چاندا را با سپاه او و جوقی از بندهای بادشاهی را به ازمیمنه
چتر سال را با همایان و جندی از امرا و کن را سرکرده میسره مقرر نموده خود با مریدزاده فخر الدین و بندهای
چوکی خاص و جلو خاص و چین خان و عبدالقادر خان وغیره در قول قرار گرفت و لشکر فیروزی اثر
از جای خویش بجنبش آمده در میدان معرکه محاذی اعادی ایستاده نخست تیر و تفنگ جنگ سر شده
زبانه زبانه شعله حرب و ضرب افروخته گشت توپهای اژدها پیکر بغرش آمده آوازه اجل با آواز بلند بگوش مقاتلین
در داد سلسله نائره کین را فرحمت بین الله خیز و فلک شراره ریز گشت دلاوران ضرغام صولت در آن معرکه خطر
و عرصه قیامت اثر که پردلان روزگار را قدم همت از نهیب آن میلرزید و روان تهمتن در دوح روئین تن
از خوف آشوبش می پرید با عدا داد و دار و گیر دادند به نیروی همت مردانه و حملهای رستمانه تیغ انتقام
از خون فسقه تیرها یام زمین لعل فام ساخته کارنامه شجاعت و دلاوری بر طاق بلند نهادند و در این اثنا بقدر
آسمانی گلوله بندوق بر کله پرسرام مقهور که سر خیل فئه شقیه و نقطه مقابل رام چند و اجب التنبیه بود رسیده او را
بدار البوار فرستاد و پای ثبات و استقلال اشقیا متزلزل گشت از وقوع این حال بهادران اسلام سبک
عنان ساخته و تیغهای تیز و شمشیرهای خونریز آخته جلوریز با عدای باطل ستیز در آویختند لیکن از زد و خورد
بسیار و گیرودار بیشمار مدبران طاقت مصادمت و مقاومت نیاورده رو بوادی گریز آوردند

چون دریا حائل بود سرمایه خود را به آب تند جمعی کثیر از دلیران قلزم طوفان خیز آب بی‌باکانه سر گذشت و پیاده‌ها
زیاده از شمار به شعله صمصام خون آشام رزم‌آوران اسلام به نار جهنم شتافتند از گشته‌ها پشته‌ها آماده گشت چنانچه
آثار اقبال پادشاهی فتح عظیم روزی روزگار دولت پایدار فرحت آثار گردید و تمامی توپخانه غنیم و فیلها
بهاله و همانقدر بندوق و مادیان و همه اثاث البیت مفسدان بدست دلیران غنیمت آمده توپها که در جزایر
و بندوق ضمیمه توپخانه پادشاهی شد زیاده صد اوث سایه ها پایه پر تارک فرزندان الی یوم التناد ممدود باد
بجناب شاهزاده والاگهر محمد اعز الدین در تهنیت تولد پسر اضعف العباد علی مراد
بعد تمهید قواعد عجز و ابتهال بعرض میرساند که درین بساط دولت و اقبال خیر نگار خجسته
دم بدم مژده فتوحات میداد و هر دو شش فیض نفس تازه بشارتی می‌فرستاد مرادیکه هواخواهان از گردش فلک
و اختر می‌جستند تقش در رسید و تمنائی که جلوه آن در انتظار آن دیده بر زمین دوخته بودند بجلوه گاه ظهور خرامید
و نتیجه استخراج آثار سعادتمندی ذریعه انبساط اطوار سربلندی نوگل حدیقه سلطنت شهریاری تازه نهال
گلشن خلافت و نامداری گوهر محیط ابهت و اقبال چشم و چراغ دودمان شمع کده اجلال در مشکوی عالی متعالی
با هزاران مفاخر و معالی از بطن مخدره کبریه ریاض سلطنت دوحه شریفه حدیقه خلافت ملکه تقدس نقاب
صاحبه خورشید احتجاب چون آفتاب از افق اقبال خورشید درخشان طلوع فرمود جهانیان از ابر بذل احسان برش
زر دامن دریا و کان از آن گوهر ثمین مملو گردید و بیت قضا بهر ش باوج آسمانی * نویسد حرف عمر جاودانی * پادشاهزاده
عالم و عالمیان با صفای این لطیفه عمر ابدی و نوید دولت سرمدی از غایت بشاشت و بهجت حسب
امر مطاع و حکم اشرف بتعلمان سرکار دولت مدار و کارپردازان فدویت شعار صادر شد که لوازم خجسته
جشن آرایش فرخنده بزمی سرانجام داده مواد عیش و نشاط و اسباب عشرت و انبساط مهیا و موجود گردانند چنانچه
پیشگاه دولتخانه اسپک زربفت که از غایت لمعه ضیا روکش سپهر برین و فرح بخش سطح سما بود بر اوج
فلک الافلاک سود و فرش قالین کرمانی که بهار از رنگ آمیزی گلکاری دم مساوات بجنت الماوی میزد
در دون آن گسترانیده انجمن خلد سطوت از آئین شایسته و تزوک شاهانه ترتیب دادند منجمان که بابل تنجیم و دقیقه
سنجان تقویم ساعتی میمنت بخش برای این بزم همایون مقرر نموده خود بدولت و اقبال مصحح

چون مهر که از مطلع انوار بر آید * بر مسند حشمت و نامداری و وسادهٔ ابهت و جهانداری نزول
اجلال فرمودند بعام انعام شاهی مانند سحاب رحمت الهی برکت نزار آمال خلایق باریدن گرفت و
امید جهانیان را بر سر داد آورد پنجاه راس اسپ و پانصد خلعت و برخی از جواهر آلات مرصع در خور مرتب و شایستگی جا
به بندهای بادشاهی بلازمان عطا شد و کاسه امید فضلا و غربا و اهل صلاح و سداد لبریز حصول مدعا
و مهر گشت طائفه محتاجین و مسکینان از زر و اگرین را الفد مراد و مقصود بکف افتاد و ظرف خواهش سایلان
و گوشه نشینان مالا مال شادمانی و کامیابی شد حق تعالی این روز نشاط آگین بجمیع خیر سگالان عقیدت
آئین فرخنده و مبارک گرداند برب العباد * عرضه داشت بجناب بادشاه زادهٔ جهان و جهانیان
در شکر رسیدن خلعت فاخره خانه زاد علی مراد بعد تشیید مبانی عبودیت
و حسن اعتقاد که شیمه غلامان فدویت نهاد است بعرض می رساند که درین زمان مسرت توامان خلعت زرین
گران بها و تشریف زر نگار بیضا ضیا از کارخانه فضل خداوندی و رحلبد دی افزایش جمیع توجهات عالی
نزول ارزانی داشته و چشمان سربلندی بخشید و ذره بمقدار را برنگ مهر انور در زر گرفته کلاه گوشه مباهات
به قبهٔ فرقدان سایید هر تارش بحیرت بخش خطوط شعاعی مهر خشان و قماش خوش کارش بالادست گلگون [illegible]
رباعی خلعت که ز اطلس فلک ممتاز است * هر تار ورا چو مهر انور ناز است * در بر چو کنمش غیرت خورشید
گفتا که بروم در خجلت باز است * انشاء الله تعالی بعد نشان جمیع مال احبیب سرکار عنقریب معاودت
می نماید و بشرف آستان بوس مشرف میگردد کوکب دولت بهروزی از افق فیروزی و دشمن سوزی
تابنده باد * در مبارکباد عید اضحی بجناب بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان
کمترین غلامان راسخ الاعتقاد علی مراد گوشه زمین بوس را افسر فرق بندگی ساخته و سیمای عبودیت
به تسلیمات ارجمندگی بذروهٔ سماوات العلی برافراخته بعرض می رساند * درین ایام خجسته عنوان که
خلاصهٔ ازمنه سنین و شهور و جامع برکات بطون و ظهور بوده روز عید اضحی در رسید و دیدهٔ اهل انتظار را به
فروغ شادمانی نورانی نمود و در هر خانه بزمی بی تکلف بآئین جمشیدی آماده گردید و معاشران از کثرت تنعم
داخل گرگ [illegible] وقت تازه دماغی و سرخوشی در رسید و درین [illegible] بهجت اندوز چون غلام به تقریب انتظام

تیول عالی از قرب بساط دولت مناط دور تر و از افتاده چه خیاباز پا که نمی کشد و چه نتها اظهار حسرت که پیکر گزیده نمی برد فرد خوابی که از دولت بیدار توان گفت بخوابیست که در سایهٔ دیوار تو باشد آفریننده چرخ اخضر و نور بخش مهر انور قدوم فرخنده لزوم عید بر هواخواهان مبارک کناد بهمین سلوک گونهٔ مژده چون لکهٔ مهر از منور و منار رست بیاوری بخت احرام بندگی بسته بملازمت ضمیر سدا امید که بحد عرض جمع هر سپهر تجمل بهجود آفتاب فیض رسانی بر مفارق اعالی و ادانی نور افشان باد بجناب شاهزادهٔ عالمیان سعد تهنیت عید سعید مرخص شهنشهت غلام فدویت نهاد علی مراد لوح پیشانی برقوم تسلیمات و بندگی مرقوم ساخته بموقف عرض سرفراز ... لفاخر آئین ... منزل از عتبهٔ ... ساند درین اوقات میمنت سمات قدوم متبرک ماه صیام برکت بخش ایام گشته هنگامه آرای مجمع سعادت شبستان عبادت گشت برکات عالم علوی جهانیان را بر بانده توفیق صلای عام در داده وظائف طاعات و شرائف عبادات ابواب حسنات و درهای مثوبات بر روی زمانیان برگشاد شب روی دگر تازه شده عیش سرور به جهان گشت لبریز ذوق حضور فلک مهر را باده کام داد طرب دست بیعت با ایام داد الحمد لله والمنة که بارگران حق پرستی بفضل ایزد سبحان از ذمهٔ او اشد و جبین طاعت گزاری بسجدات بندگی خشنود بار بری گورای گشت از همت ارباب کرام تحسین محتاجین دامن امن گوهر و زر بر داشتند و از بارش در وجه هر همه در نورگران خزائن تکاسدن بر ابنیا شتند الهی تا آوازهٔ عید سعید در جهان باشد نعم و عیش جهانیان باشد هر روز آن جناب دل افروز رشک افزای جشن نوروز باد بجناب بادشاهزادهٔ جهان جهانیان در تهنیت عید سعید خانه زاد با اعتقاد علی مراد بعد ادای آداب تسلیمات بعرض جبهه فرسایان انجمن فیض سمات میرساند هزاران شکر بحضرت داور وحید که اختر مراد از نجم سپهر سعید بر دمید و ماه نو چون زهرهٔ جبینان غرفه نشین از منظر قصر زر اندود زمردین گوشهٔ ابرو بنظر ان سود چرخ نیز از فرط شادمانی مانند کودکان زینت دست از کف انخضیب وست در حنا گرفت و بکلید هلال درهای خرمی بر روی کار بار شد زهره طرب ساز بجشن او ترانه طراز گشته بعشرت دولم با خاص و عام بیع وشه انمود و ندای تهنیت و صدای مبارکبادی از زبان سرود سرایان آهنگ ده

فیروزه آسمان و نه طبق اند از صعوبت صوم وارسته بر بساط انبساط نشستند و جمیع فرق بریات از
صلای عام حضرت لحوق نعمت بقیاس نه عزم گشتند امید که این لطیفه عیش افزا با حیات و دولت ابدی البقا مبارکباد
فرد فرخنده باد همیشه عید طرب ٭ بی نیل امل مباد دست طلب ٭ زیاده چه عرض نماید ظل پرورش و
نوازش بر مفارق خلایق مبسوط باد ٭ ذکر رحلت فرمودن حضرت خلد منزل انار الله برهانه از عالم
فانی بدار الملک جاودانی فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ٭ ز جام دهر می کل من
علیها فان ٭ درین ایام ملالت انجام زینت افزای اورنگ خلافت و فرمان روائی صدر آرای ایوان
سلطنت و کشورکشائی آیه رحمت الهی مصدر فیوض نامتناهی غفران پناه عرش آرامگاه رضوان
دستگاه حضرت خلد منزل بتقدیر ربانی و قضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی رحلت فرمودند
از سنوح این سانحه هوش ربا و وقوع این واقعه جانگزا اختلال عظیم در اقصای ممالک هندوستان
راه یافت و مفسدان واقعه طلب از اطراف و اکناف خود سر خلیع العذار بوده دست استیلا به نهب و غارت
گشودند بادشاهزادهای والا تبار و امرای عالی مقدار و جمیع بندهای عتبه والا و سایر ملازمان سده آسمان اساس
درین ماتم سخت بسوگواری و بیقراری پرداختند فرد درچنین حالت چه باید بسر خرد کردم رجوع ٭
گفت هیچ نیست جز انا لله و انا الیه راجعون ٭ بعد فراغ ادای رسمیات ماتم و تخفیف قلبات غم و الم هر چهار
بادشاهزادهای ذوی الاقتدار کمر بمنازعت و مخالفت بسته تهیه لشکرکشی و صف آرائی نمودند بادشاهزاده
جهاندار شاه بهادر همین حصه حدیقه خلافت و شهریاری راضی باسمی نشد و هر سه برادر والا گهر را پیام صلح
و تقسیم ممالک محروسه فرستاد ذکر محاربات عساکر ظفر نشان با بادشاهزادهای والا
تبار عظیم الشان بهادر و رفیع الشان بهادر و جهاندار شاه بهادر چون مشیت
حضرت قدر قدرت بر آسایش و رفاه کافه خلایق که بدائع و ودائع خالق اند مصروف است لهذا تقسیم
ممالک فلک نسبت هندوستان بر خلاصه چهار عنصر بصلاح و صواب دید امیر الامرا ذوالفقار خان بهادر
بعهد و پیمان قرار یافته بود چون وقت در رسید بادشاهزاده عظیم الشان بهادر بغرور وفور خزانه و کثرت
سپاه و لشکر از عهد منحرف گشتند و ثمره خلاف نشی که نبایستی بچشم خود دیدند بعد از ان حضرت ظل سبحانی

عظیم الشان فتح یافته بهر دو برادر دیگر گفته فرستادند که در باب ابقای مواجهه برضی شما پادشاه
ست هر دو برادر تغافل ساختند لاجرم شعلهٔ قهر جانسوز از کانون غیرت پادشاهی زبانه زد و شاهزاده
محمد اعز الدین را حکم شد که توپخانهٔ رعدهیبت برق نشان برابر فوج عظیم الشان با جمعی بار و اشتر و غلان سوار زند
دریا دریا لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش آمده و دلاوران تیغ گذار و یلان پیکار برنگ موج از جا هم
برخاستند و نوایر جدال از طرفین به تیر و تفنگ و نیزه و خدنگ التهاب یافته رعدهای هنگامه رزم بگوش زهره
و توپهای عدوخروش اژدها پیکر صورت رستخیز در نظر بدبیان باطل ستیز جلوهٔ ظهور نمود فضای هوا از دود باروت
تیرگی گرفت میدان جنگ از ناوک خدنگ نیزار شده وجهد و لیرانه امیر الامرا
ذوالفقار خان بهادر و کوکلتاش خان بهادر که در نیولا بخطاب خان جهان بهادر مامور شده با فوج
گران بر قول جهاندار شاه حمله بردند و داد شجاعت و دلیری داده فیل مرکوبش را چی کرده آوردند و درین
ضمن رستم دل خان و جانی خان و دیگر عمده‌های مدعی که با مردان کار آماده پیکار استاده بودند بر قول پادشاهی
اسپان جلو ریز تاختند و از طرفین حمله آور گشته کار بتیغ تیز و خنجر خون‌ریز کشید عرصهٔ وغا از جوش خون نمودار
طوفان جیحون گردید در اثنای اینحال هر دو ارکان دولت بسرعت عطف عنان نموده فوج خصم را
هزیمت دادند و فیل مرکوب مدعی را که بزخمهای کاری کارش تمام شده بود بنظر انور در آوردند لیکن انجام
این مهم چون شام شد مجاهدان بملاحظهٔ خدعه و مکر مدعی سلاح از بر نگشادند ناگاه پاسی از شب گذشته بود که
شور و آشوبی از سمت لشکر پادشاه زادهٔ رفیع الشان برخاست خبر رسید که پادشاهزاده انتهاز فرصت
نموده با سپاه خویش که همه تن سنجیده بجیبه جوشن آراسته مسلح و مستعد استاده بودند از غلت کثرت پیشید
بلشکر پادشاهی که از تواتر حرکات و توالی رکضات و تجشم محاربات و مقاتلات دست خوش خواب غفلت
بودند یکبارگی یورش کرده مقارن اینحال تیر و تفنگ و جزائرو بان بسان ابر نیسان باریدن گرفت
و برق بندوق از دود به گریبان سحاب در رسید توپهای آهنی دل رعد خروش آمده آوازهٔ جان خراش
بگوش پردلان رسانید بهادران بیخبر خبردار شده همت بمدافعت و ممانعت گماشتند و از جرات
بیوقت غنیم چون کوه بصدمهٔ سیلاب از جا رفتند لیکن [illegible] پادشاه زادهٔ رفیع الشان طرفه جسارتی که

که نقیض آن از آن است هم [illegible] شفند یارست بظهور رسید یعنی چون قافیهٔ جنگ تنگ شد بقصد نیل سرخروئی و

فرازی با شمشیر از بالای فیل جسته کوششی دلیرانه که منتهای مرتبهٔ شجاعت و مردانگی باشد بظهور رسانید

آخر که با او دست بمضیر شد بزبان تیغ جواب داد و بالجمله دران موقف خونخوار که شیران روزگار از بیم

آب می شد مردانه وار تعجیل در باخت و آبرو با خود برد

ذکر جلوس مبارک حضرت ظل سبحانی جهاندار شاه بهادر بر تخت صاحب قرانی

فردای روز جهان افروز جنگ سلطانی که مجتبی کشایان رصد بند و اختر شناسان خردمند برای جشن فرخنده جلوس روائی هفت اقلیم ستاره [illegible] سعید [illegible] بوده بود کارپردازان کارگاه سلطنت و منتظمان بارگاه خلافت اسپک مخمل زردوزی با ستون نقره که در نفاست و ندرت از کهکشان نشان میداد با اوج کیوان برافراختند و اندرون آن سایبان مروارید دوزی مرصع بجواهر [illegible] بیش بها و آویزهای جگرگوشهای کان و [illegible] ابر نیسان که از غایت تکلف و صنعت گری نقش طرازان رشک افزای نگارخانهٔ چین و تماشاگاه صنعت ایزد جهان آفرین است با ستون طلا نصب نموده کرسی فلک الافلاک ساختند دران انجمن ارم آئین و دولتخانهٔ بهشت تزئین بزمی دلکشا و جشنی بشاشت پیرا شرف انعقاد یافت که چشم نظاره از مشاهدهٔ آن بحیرت و شگفت ماند و فلک جهان گرد از حسن تزک و آئین پسندیده ترک خرامش کرده بتفرج ایستاد نوبت کوس شادی و صفیر نفیر مبارکبادی آهنگ فرو الافلاک کرد غلغل گلبانگ دعا و شور زمزمهٔ تحیت و ثنا با خروش اذکار کروبیان بهم آمیخت و شعلهٔ آواز خنیاگران در فاصلهٔ خرمن طاقت ناهید در گرفت مضراب ساز مطربان تار صبر [illegible] گسیخت و نوای طنبور و قانون و نغمه‌های ارغنون با آواز چنگ در یک پرده کوک شد بعد انقضای یک پهر و پنج گهری که ساعت فرخنده اشاعت بود اورنگ شاهنشاهی بجلوس حضرت اشرف خلیفهٔ الهی مشرق آفتاب درخشان گردید بیت

زرنگار مهر انوار که عمری انتظار این لطیفهٔ شگرف بیک پا استاده بود به مراد خویش رسید نظم

برآمد بر اورنگ شاهنشهی ٭ شرف داد شان از ظل اللهی ٭ چو از پای شه تخت افسر گرفت ٭ با افلاک خود را برابر گرفت ٭ ز شاهنشه نوجوان تازه شد ٭ تن ملک را باز جان تازه شد ٭ قدسیان

وضع گزیند را از کواکب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون سوختند و علویان از جای بر خانهٔ افلاک در فرح بر
گوهر بهر نثار افشاندند سپهر اخضر از انتما شادمانی کرده داد بشارت کامرانی در دادند و زمین بر آسمان نشست
گوگفته بزبان به مبارکباد برگشادند در و سیم نثار لسان شگوفه از باد بهار ریزان بود و فوج ملک آسمانی نگار کیهان
ابر ریز نقد عطا و احسان ارکان دولت ابدی البقا امرای سلطنت عالی اعتلا در کریاس فلک اساس
آداب مبارکباد بجا آورده و بخلع مراتب مناصب هر کدام از بهار تفضلات حضرت شهریار نوا نام سایه
پذیرفت القدر خلایع اقبال گدایان جواهر و نقود به بندهای آستان فیض نشان درخور حالت
و تباین درجات مرحمت شد که حصر عشر عشیر آن از حیطهٔ امکان و اندازهٔ شرح بیان بیرون است چون
تفرج عمارات خلدآیین و تماشای بساتین بهشت آیین و سیر و شکار آن سرزمین فردوس آیین
مرغوب طبع خلیفهٔ جهان آفرین بود رای عالم آرای که مفاتیح کنوز ملک و ملت و مرآت اسرار دین و
دولت است چنان اقتضا فرمود که بعجالة الحال این جشن مختصر تا سه روز انبساط پیرای طبع خدیو جهانگیر
آفاق ستان باشد بعد از آنکه قرین خیر و سعادت دولتخانهٔ دار الخلافت به نزول اشرف مهبط انوار
عز و شرف گردد جشن دیگر بآیین شایسته و سزاوار که معمول این دولت پایدار است بفضل خواهد آمد در تهنیت
جلوس اشرف اقدس فدوی راسخ الاعتقاد علی مراد ناصیه نیاز بر زمین اطاعت سوده
و طریق بندگی بگام طاعت پیموده به موقف عرض سعادت اندوزان محفل خلد مشاکل میرساند
که درین خجسته زمان میمنت آمود بشارت مسعود جلوس اشرف حضرت خاقان جهان خداوندگار
و مکان بر اورنگ جهانبانی و سریر صاحب قرانی صلای شادیانه آوازهٔ فیض رسانی در شش جهت
آفاق افگنده جهان را برونق جاودانی و جهانیان را بکام بخشی و کامرانی بشگر دانید فرد بالیده زین نشاط
تن تخت بر زمین پیگد مشت زین نوید سر تاج آسمان نوای نقاره شادی و صدای کوس
مبارکبادی در گنبد فلک دوار پیچید و زمزمهٔ تهنیت و آهنگ تحیت از مقدسان مجامع ملکوت
بزرگان انس ساکنان عالم ناسوت بچرخ برین رسید امید که همواره روزگار سلطنت خداداد و زینت
افزای صبح عید و تو امین خلافت ابد بنیاد عشرت بخش آیین جمشید باد بجناب

عرضداشت بحضرت ظل سبحانی در تهنیت جلوس اورنگ جهانبانی

بعرض داشت فدویت بنیاد علی مراد لوح جبین را بنقوش بندگی نورانی ساخته بفرق عبودیت به
تسجدات غلامی تا در وه فرقدان افراخته بعز وصال بهره اندوزان پایه سریر عرش نظیر و جبهه افروزان بارگاه
خلافت مصیر میرساند که درین هنگام فرخنده آغاز میمنت انجام که سبحان خطه خاک اجابت کرده کار ساز
دعاوراز و همه دعاها مختار مرم افلاک راز زبان باجابت مدعا و مساز بود نوید جلوس حضرت خلیفه الهی و انتخاب
بخش تمکین شاهنشاهی بر اورنگ صاحبقرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغله در گنبد مینا رنگ
سپهر انداخته بدین بشارت فرخنده نشاط افزا مقیمان عشرتکده افلاک را نواخته جهانیان
از سیم و زر ایثار نقد مراد و مقصود بکف آورده پهلوی غنا بغا رون زدند و گوشه نشینان امن و امان جواهر
در فرا اندوخته کیسه فراغ بال را پر کردند صفیر دلفریب کامرانی و کلبانگ تهنیت و شادمانی از پرده سقف
آسمان درگذشت زهره طرب ساز قانون نواز در انجمن فلک سومی برقص در آمده بادف و
چنگ باین ابیات مترنم گشت ابیات شهنشاه شد زینت افزای تخت ٭ وطن کرد اقبال بر پایه
تخت ٭ چو از پای او تخت افسر گرفت ٭ با فلاک خود را برابر گرفت ٭ مراتب شکر و سپاس حضرت ذو
الجلالیات موظف مرتب گردانیده تسلیمات مبارکباد بعرض میرساند لوای دولت قاهره بطراز
نصر من الله مطرز بارگاه جهان ملجا عالمپناه از اشقیاء معین بادبخواجه بادشاه پیرزاده
صحیفه مراد آن مرجع ارباب صدق و سداد بعنوان جریده لایزالی و طغرای مفاخر و معالی نسخه جامع
کمالی بر قوم الطاف سبحانی مثبت و مرقوم باد بتقدیر الحمد که بسیامن تائیدات آسمانی بوستان خلافت و
جهانبانی از خار وجود مدعیان دعوی کار و مغروران نخوت شعار پیراسته گشت و دولتخواهان خیر اندیش را
نقش مراد بکرسی نشست تفاصیل تفضلات ایزد را طومارها باید و اگر موی زبان شود از عهده ادای
شمه شکر و سپاس برنیاید بادشاه شریف همیشه بر زبان الهام بیان میگذرد و مرتب حسن اعتقاد شان در نظر اقدس
انشاءالله تعالی بعد نزول بدار الخلافت و حصول موهبت که عین مدعاست جمیع مطالب
آن ارب بر حسب معمول متمشی میگردد زیاده بجز شوق که تحریر و تقریر در نمی آید چه نگارد

توجه رایات ظفر آیات بصوب دار الخلافت و ذکر سیر و شکار و تفرج بساتین نزهت آگین و شکارگاههای ارم تزیین چون طبع مقدس حضرت خلیفهٔ الٰهی بسیر و شکار بسیار مالوف ست عزیمت دار الخلافت که بساتین نزهت آگین و مساکن ارم آیین آن غیرت افزای قصور فردوس برین ست پیش نهاد خاطر دریا مآثر گشته حکم قضا شیم صادر گشت عنان گیران اقبال بدان صوب معطوف گردد پس از قطع منازل و طی مراحل دولتخانهٔ [illegible] جنت الماوی ست به نزول اشرف بیت الشرف کواکب گردید بعد از دو روز بعزم شکار سوار شدند داروغهٔ توپخانه و بندهای جلو قدیم [illegible] خانه زاد [illegible] جنگ آشنا و یکه تازان معرکهٔ وغا برسم مقرر و آیین معهود در رکاب ظفر انتساب بشرف اختصاص یافتند آن فرّ دولت افروز شکار کنان و صید افکنان متوجه سیر و گشت بوده بسیاری از جانوران از پا درآوردند و تماشائیان که اینچنین هنگامهٔ صید افکنی بچشم خود ندیده بودند بمشاهده اش سیر چشم ساختند و بعد ازان سیر باغ و بساتین و تفرج بنفشه و ریاحین و اقسام گلهای رنگین و درختان موزون سرو قامت طوبی آیین که غیرت بخش بهشت برین ست و مشاهدهٔ آبهای روان و رودخانهای عذوبت نشان که گرد بیرونقی بر چهرهٔ چشمهٔ خضر بیخته و صفای زلال آب آیینه مثال بر آیینه مسرت افزای طبع مقدس گردید روز دیگر خدیو هفت کشور را که فتح رموز انفس و آفاق ست بتعمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افکند که به شکارگاه پالم که بتوصیف خضرت نضارت و طراوت و خرمی آن نهال خشک خامه سرسبز بهار رجا و روان و آب در جوی مسطر روان گردد توجه فرمایند و منازل پاک و چشمه های فیض ناک آنجا که بچهٔ آفتاب تاب بیروی آن ندارد مشاهده نمایند دران روز متصدیان بارگاه خلافت بموجبی که حکم شده بود بعمل آوردند و هنگام شب دولتخانه شکارگاه که انموذجی ست از قطعهٔ روضهٔ رضوان با سراپردهٔ خلیفهٔ روی زمین رونق پذیر نگارستان چین شد صباح آن که رایت خورشید از اوج چرخ کبود درخشان و طلیعهٔ طباشیر صبح از پیشگاه طاق سپهر تابان گردید باغ جنت نما و اعتماد آباد بقدوم میمنت لزوم رشک افزای گلزار ارم و کامیاب نضارت [illegible] گشت و بعد [illegible] ورود در عمارات آنجا ظل اقامت افکنده بسیر و شکار پرداختند نخجیران آن نواحی دلبند را

از پایهٔ [illegible] عنان توسن اقبال بدار الخلافت عنان انعطاف یافته که منتظمان مهام سلطنت
و کارپردازان بارگاه خلافت لوازم جشن دیگر بآرایش بزم کیقبادی و آیین جشن جمشیدی انجام
نمایند بعرصهٔ نشست بجناب عالی متعالی بورود فرمان فدوی عقیدت نهاد
علی مراد بعد ادای آداب عبودیت و انکسار بعرض حاشیه نشینان ابساط کرامت نشور مستفیضان
انجمن جناب ظهور رسانند درین هنگام میمنت مناط که عرصهٔ جهان بهارستان عیش و نشاط و بزم
گیتی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان بهجت عنوان مشعر مراحم بیکران و ارشاد و نعمی که باستی از هم
متراقم مکان [illegible] بنا بر رفع حالت [illegible] مسرور و مسعود و ممنون ازای این همه غلام نوازیها
اگر جان و ایمان نثار خاکپای قبله و جهان سازد از عهدهٔ عشر عشیر شکر و ثنا بر نیامده باشد فهم
هر دوش بامن [illegible] ل سوخته لطفی دگرست ٭ این گدا بین که چه شایستهٔ انعام افتاد ٭ بعد حصول خدمات
جناب بهمانبانی چون منازل طولانی اتفاق افتاد در ارسال عرایض مقصر شد انشاء الله تعالی پس از خاطر جمع
از امور ضروری تحویل عالی فیض ابذوز قدسی ملازمت جناب که اکسیر سعادت لایزالی ست میگردد زیاده
چه عرض نماید نفائح مراحم خسروانه و روائح مکارم بادشاهانه طیب افزای مشام فدویان باد بجناب عالی
متعالی بورود فرمان خانه زاد سراپا اعتقاد علی مراد بعد تقدیم لوازم دولتخواهی
و خیر سگالی بعرض باریابان حضور عالی که مهبط انوار فیوضات لایزالی و مظهر استفاضهٔ مفاخر و
معالیست میرساند که آیهٔ رحمت آلهی سطریه تفاخر نامتناهی اعنی نشان کرامت بنیان از آغاز تا
انجام تجمل و تجلی بخط معجز ارقام که جان انسان فدای هر حرفش و روح قدسیان پیوند هر لفظش باد ورود
مسعود نمود و تارک مباهات از تشریف خاک بذروهٔ فلک الافلاک رسانید فرمایش جلغن لشمینه و قمشه که در
کشمیر موجود و عارف خان از رهگذر انسداد شوارع در ارسال آن عار است این که میرسد بر وفق ارشاد
بعمل می آید کوکب دولت و اقبال تابان و رخشان باد بحضرت الملک مدار المهام خانخانان
در مبارکباد عید سعید میامن برکات صائمان و مآثر دعوات ایشان با وفات
بمیمنت سمات نواب فلک جناب عالمیان مآب خدایگان قدردان فیاض جهانیان اصل با

درین ماه عنبرت نشان که فضای گیهان نشاط آگین و مهر اختران بهر ارجمندگی قرین و بوداع ایام همایون
ماه صیام بسر رسیده و عالمیانرا از بارگران طاعت حق سبحی سبکدوش گردانیده و بغره جبین افلاک نوید
بخش خطهٔ خاک یعنی هلال مبارک فال خوشتر از ابروی ماهرویان ظهور نموده عالمی را بجشن و شادمانی انجام
فرمانگر دیده رسید که او به یمال قدوم فرخنده عید سعید بهوا خواهان سعادت منش مبارک کناد چون زیب
ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار به ترقیات اشهر اوقات فیروز و شعشعات لمعات بهرهٔ نیکنامی روز افزون باد
بامارت وایالت منزلت مهابت خان ورستمدعا بی نسب
صاحبزادهٔ علی مراد خان بچه... دولت و اقبال... قامت آن ضمیر چار بالش
امارت و اجلال باد چون قلم قدرت مقدر مطلق برای استقرار نوع انسان که بدائع و ودائع ایزد برحق اند
رقم ترویج ستوده سیرت باعث نشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده و واسطهٔ ایجاد کون
و مکان در ترغیب این سنت سنیه با مر نا نکحوا و تکثروا حدیقهٔ جهانیانرا رونق صحن گلستان بخشیده
هوا خواه درین مطلع ملت متین منخواهد که فرزند دلبند را بفرزندی آن عالی حسب گرامی نسب بهره مند
سعادت جاوید گردانیده بوسیلهٔ نسبت قرابت و وصلت ارجمندی بین الاقران سربلندی شود و صفای
اخلاص صوری را بآیات لامعات پیوند معنوی نورانی ساخته کامیاب عزت و ناموری گردد از انجا که
ذره را نواختن شعار آفتاب تابان و بجا ل نامرادان بهره دادن شیمهٔ کریمهٔ بزرگانست مهر منیر برای عالم
بر ساحت آمال احباب پرتو افگن گردد زیاده ابرام رفت مرام خیر انجام بر وفق مامول مع نجح مسئول بهر باد
سبحان عالی شان خواجه حسین خان خان مهربان من مضمون مکتوب مرسل
مشعر بر اجتماع نانک پرستان در اضلاع چکله کلبهاکتا التماس تدارک بدفع آن بدبینیان معروض
بندگان آستان منصف باقتران گردید و بمقتضای غلام نوازی دو هزار سوار و همان قدر پیاده سه بیگ
مرحمت شد باید که در صیانت صوبهٔ مفوضه و حراست محالات متعلقه مساعی موفوره بظهور رسانند
و جمعی بسته همراه گرفته اطراف و اکناف آن نواحی را از لوث وجود معصیت آمود کفرهٔ مردود
پاک سازند بیت سر چشمه شاید گرفتن به بیل ؛ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

پیلتن گروهی سبه روازان فرقه ضلالت خو که بسمت تردد جلال خان وسادات باربه گوشمال
سخت یافته بسیاری را کشتن وخستن وداده رخت فرار بکوهستان شرقی برلی کشیده رفقایش بانند
بنات النعش متفرق و پاشان گشته ابهج اتباع ابتهاج رسیده باشد زیاده جمعیت باد عرضداشت
بنجابت عالی متعالی درجواب ورود نشان والا شان خانه زاد فدوی
نهاد علی مراتب تقدیم مراتب ضراعت و افتقار وتمهیم مدارج خضوع وانکسار بعرض ملتزمان آستان فیض
آثار میرساند نشان کرامت عنوان مبشر تفقدات باطن اشراق مواطن باتحاف قرشته وارشاد
انیمعنی که بعد استسعاد ملازمت هر گاه [illegible] سر ابا فرق افتخار بذروه ثریا میساید نزول
اجلال فرمود مصرع بشگفت دلم چو غنچه از باد نسیم ؛ ادای شکر وثنا وگزارش وظایف دعا از حیطه
طاقت حواس ست اساسش ندارد که وهم وقیاس بیرون نشست مصرع از تو غریب کی بود
رسم غریب پروری ؛ چون غلام نمک حرش مواید فواید حضور سبت وخو کرده مکالمه ومحاوره و
مواجهه شواری جلوه امیدوار است که زود و شتاب طلب حضور شود وبشرف دوام استسلام سده عالی
مقام که حاصل زندگانی وسرمایه حیات جاودانی ست خواننده زد شته باشد زیاده چه عرض نماید
تا میدان سبز آسمان عرصه جولان شهسوار آفتاب تابان ست عنان ابلق خوشخرام ایام بقبضه
اختیار جبهه افروزان آستان فلک احترام مفوض باد بنواب والاجناب مستغنی
الالقاب اسدخان بعد ادای آداب تسلیمات معروض رای قدسی ضیای
مهر انجلای عاطفت اقتضا میدارد و درین هنگام فرخنده فرجام که روزگار در عین سعادت
کامرانی وزمانه هم آغوش شاهد آمال و امانی بود تفویض امر جلیل وکالت مطلق از پیشگاه تفضلات پیر و مرشد
برحق بقبضه اقتدار نواب نامدار مبشر گشایش کار خلقت و مددگار وفتاح ابواب فیوضات بر
روی روزگار گردید بیت من امروز زین مژده شادم چنان ؛ که گویی بملکی شدم کامران
شکر هی تعالی مبارک کناد والی یوم القیام خیرخواه آنجناب مقبول خاص وعام و بدسگال هر سر انجام
محروم وناکام باد بنجابت سعادت نشان مرزا محمد باه اعظم خان

در مبارکباد طوی برادر از جان بهتر خجسته خو ستوده سیر خان اقبال نشان بهجت آیات
صوری و معنوی فائز باشند بیت بروزی که دولت برومند بود * تطر یا سر او اپیوند بود * ثمره وصلت
ارجمند نیر عالم افروز با ماه جهان آرا و قران برجیس سعادت اندوز یا ناهید طرب افزا در ساعت سعید
سامعه پیرا گردیده صحیفه خاطر را بآیات شادمانی منور و حدیقه باطن را بر شحات کامرانی منضر گردانید
بیت ازین شادمانی جهان تازه شد * دل آسوده گشت و روان تازه شد * امید ازکرم ایزد وهاب که تا هم
آن عفیفه خانه دولت آباد و اثاث البیت جمعیت وزا افزون شواد سبحان والاشان نجابت خواجه
حسن خان نائب صوبه ملتان از تسخیر باد شاهزاده کام بخش
خان مهربان من درین اوقات فیروزی سمات ظاهر وارا ایجاد مضرب خیام گردون احتشام
گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت برحم و کرم و الطاف اعم متصف ست بنظر بر جان بخشی
و عفو جرایم وشاهزاده محمد کام بخش ملتفت شده به نصایح ارجمند بادشاهی که کتابه پیش طاق
دانش و آگاهی ست مکرر معطمان و ستمال فرمودند اصلا بگوش هوش نشنید و سه گروه از شهر
برآمده در برابر الویه کشور کشا بعزم محاربت و جدال صف آرا گردید بیت چو پروانه خود را زند
بر چراغ * نمیرد چراغ او بمیرد بداغ * مواکب کواکب حشم و عساکر نصرت علم بفرمان خدیو
قدر قدرت از هر طرف پیهم چون سحاب متراکم روان شدند لیکن مقابله بجنگ توپ و تفنگ بارش
ناوک و خدنگ نوائر قتال و جدال اشتعال یافت آخر الامر غازیان همت بلند به تحریک عرق
جرات و دلاوری یورش نموده در محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر سر پنجه تقدیر نموده بدرگاه
والا آوردند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید معاودت رایات ظفر آیات بهندوستان
جنت نشان بهم وجهی قرار یافته باید که مراتب شکر و سپاس مواهب حضرت واهب العطایا بتقدیم رسانند
و ما را عنقریب رسیده دانند سبحان والاشان رضا قلی خان داروغه توپخانه
بیت حسب حالی ننوشتی شده ایامی چند * محرمی کو که فرستم تو پیغامی چند * در بیت
که ورود مکاتبه جان افزا ستم تعمیر ویران خانه دلها نه گردیده موشش عجز از کار فرمائی نگارستان اقبال

ونخل گلبن آمال مباد از انجا که بمقتضای خلوص اخلاصها و وفور محبت و ولا
در انتهای اخبار مسرت آثار میگذرد من بعد پاس مراتب یادآوری لقب الصحبت آن ایاب روابط
مهر پرور مرعی باشد فقره : بی مکتوب نامه را سوی ما روان کن ؛ وگرنه قاصد جان بید رنگست ؛
بزیاده خوبیها ابلغ شهامت پناه خدایار خان حسب الامر واجب الاذعان
شهامت پناه بدولت دستگاه محفوظ باشند حقیقت استخلاص تعلقه سیولی از تصرف افاغنه بلا غنه
به تلاشهای شایان و ترددات نمایان آن شجاعت نشان باشهای نهیمان معروض عالی گردیده
در پیشگاه فضل و احسان شرف قبول یافت مصرعه این کار از تو آید و مردان چنین کنند
مراحم عالی متعالی در جلدوی این خدمت آن شهامت پناه مکرمت ابطای خلعت شمشیر خاصه سر و نوازش فرمود
شکر و سپاس عواطف گوناگون بجا آورده در حفاظت حدود متعلقه خویش مراسم هوشیاری و بیداری بیش از
از پیش تقدیم رساند و نیز بعرض رسید که تا نک ستان بیدین با گروهی از کفره لعین بشورش بر داشته
تا صوب باطن فساد ارند امر منیع و قیع نافذ گردید که آن شهامت پناه پسر خود را با جمعیت شایسته نزد
نزاکت عوالی پناه خواجه حسین خان بفرستد که تا رفع فساد کفره بد نهاد دقیقه طریق بندگی باشد باید که مبالغ
ارشاد بعمل آرند و تاکید اکید دانند بامارت مرتبت مختار خان بن مختار خان خالصا حب مهربان
مشفق و ملاذ مخلصان سلامت سامی صحیفه لطف آگین که خطش چون خط خوبرویان دلنشین
عبارتش با سلاسل کوثر شیرین بود بورود مسرت آمود زنگ کلفت از مرآت خاطر زدود و فوز آب حیات
مکرمت الطف بجو خضر بعمر دراز کرد که عمرش از باد ؛ تشریح و تفاصیل حسارتها متراد ف
خارج معروض مقربان آستان فلک اعتلا گردید چون انتهاض مواکب گیتی کشا بنابر پاداش اعمال
نکوهیده عاصیان بسمت پتنا مقرر است با ستقبال شتافته ناصیه نیاز با تجلیه سجدات سعادت
ملازمت نورانی سازند که انشاء الله تعالی جمیع مطالب مرام بر وفق خواهش انجامی باید بحسب بی ریا
در عالم دوستی ما تقدیم مراسم حب علی الاحیا آید و حاصل می نماید فقره و کار ما نیست بجز
پیروی خاطر تو ؛ ما ملولیم زهر کس که ملال ست ترا ؛ حسب الامر بنام محمد یوسف

متصدی حویلی دار الخلافت رفعت پناه شجاعت دستگاه محمد یوسف مخفی نماند که بعد ورود
معروض وقایع‌نگار از مضمون آن بوضوح انجامید که اکثر از راه سفاهت و وقاحت قرب وجوار دولتخانهٔ والای مجوزه
بدعت ممنوعات و مرتکب منهیات و مسکرات گشته‌اند ای خوب لهذا بندمت آماده نیاز و امر منیع و قطعی
صادر شد که بمجرد ورود حسب الامر مطاع عمارت آبادی مرتکبان شنایع اعمال یعنی خانهای مردم نکوهیده
افعال را خراب سازد و آینده از ارتکاب چنین امور محترز و مجتنب باشد والا بغرامت و عتاب
بادشاهی که نمونهٔ قهر الهی ست گرفتار خواهد شد باید که مطابق ارشاد هدایت بنیاد عمل نموده جواب بنویسد

که بعرض سدسنجان عالی‌شان خواجه مختار خان بهادر نوشته شد و نوشته شده و نو

ره ما بسازد یک دو گرامی نگار نسبت را به مهربان من قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار
آید حق علیم ست که درین دوروزه جدائی چه قدر خون جگر که خورده نمی شود حیرانیم که آینده چون
گذرد بهرو حاصل حیات یعنی نور چشمان بهتر از جان را بخدا سپردیم و به محبت شما همیشه استخبار احوال
لازم و اکثر اوقات طلبیدن و دیدن الزم باشد و من از بیقراری و سوز سینه چه نالم و چه گویم عبث تا اشکم
چهرهٔ گلفام شان پوشیده ام به غبار حسرتیم اگر روی فرقت دیده ام ایضاً همواره توفیق کام بخش
رفیق باد و از ظهور از سفارش نسخه‌ها مسمی به تعداد مهر محبت خاطر منضر گردید و صد لغت دوستی آب رنگی مهر بلیل
بسیار بجاست و مراعات این قسم مردم ابغایت خوشنما از آنجا که از قدیم آشناست و بوصف جلیلهٔ
مستثنی هرگونه تفضلی که درحق او مبذول شود وضع منت بر مخلص ست فرد گرکند
دعوای اعجاز مسیحا دور نیست هر که چارهٔ مانده را دستگیر بسیار کند حسب الحکم والا به

دلیر خان عرف خواجه نصرالله نائب صوبهٔ ملتان مشتمل بر فتح

یافتن خاکی عزیز القدر سعادت نشان من حسب الحکم اشرف الاقدس الا علی
قلمی میگردد درین ایام فیروزی اثر که بجای فتح و ظفر بر پرچم رایات خدیو بحر و بر هزاران
میمنت سایه گستر و عرصهٔ گیتی بفروغ نیر اقبال خاقان هفت کشور چون ظلمت صبح بانوار
مهر انور منور ست محاربات عظیم که جگر گسل شیران روزگار و زهره گداز رستم و اسفندیار بود

بودگان بدعیان نخوت شعار که از غرور کثرت لشکر و انبوهی اعوان و انصار بخار استکبار در سر داشتند
اتفاق افتاد بالفضل فتاح حقیقی بهر سه جنگ غازیان نصرت مند دست بحبل المتین تایید آلهی زده اقبال
عدو مال بادشاهی زده روی اعادی باطل آهنگ بضرب توپ تفنگ و بارش تیر ناوک و خدنگ
برتافتند و در هر سه تیغ خونخوار شربت خوشگوار شیوه سر بازی سرمایه افتخار انگاشته بزد و خورد مردانه
و حملهای دلیرانه بیرق غلبه و استیلا برافراختند بالجمله بالفضل الهی فتوحات متوالیه و متواتره روزی روزگار
اولیای دولت پایدار گردید بیت صبح طرب از مطلع امید دمید گل فتح و ظفر از گلشن اقبال دمید بهر گردون
نظیر چتر فلک فرسا بجلوس قدسی برشهر نشره و اختر ثریا تفوق گزیده جشنی بادشاهانه و محفل خاطرانه
انعقاد یافت عالی اکامیاب موائد موهبت و عطایا گردانید باید که شکر و سپاس بخشایش حقیقی بقیاس ایست
بتقدیم رسانند و شادیانه شادی بلندآوازه گردانند حسب الحکم به امارت مرتبت جعفر خان
ناظم بنگاله مشتمل بر فتح حضرت و استقلال خدمت مواهب جلیله
و مکارم جزیله بادشاهی قرین روزگار فرخنده آثار آن مهرسپهر افتخار سپهر اقتدار
امارت و ایالت مرتبت ثروت و جلالت منزلت باد درین هنگام ترشت آگین که سطوت
شکوه خلیفه رب العالمین بهره گداز معاندین و صمصام انتقام اولیای دولت ابد قرین سرانداز
مخالفان و یک چین ست فتوحات متواتره روزی روزگار اولیای دولت پایدار گردیده
و چتر سپهر نظیر که در انتظار جلوس اشرف از جوهرهای شب تاب و گوهرهای فروزان همه تن
چشم گشته بود بآرزوی خود فائز شد حکم قضا شیم نفاذ یافت که آن سزاوار مکرمت و احسان
شادیانه شادی بلندآوازه گرداند و انتظام مهام آن صوبه بدستور مستمر متعلق بخود انگاشته
حراست و بندوبست و ضبط و ربط زیاده بر سابق مساعی شایان مبذول فرادان بکار برده
زرهای ناب در دارالضرب اقبال به سکه بادشاه ممالک مالک رقاب مسکوک ساخته در
اضلاع و اقطاع صوبه مفوضه نقش رواج دهد و انموذج ارسال حضور دارد لازم که بر وفق
مثال واجب الامتثال بعمل آرد و فرمان والاشان و خلعت فاخره و جواهر و دیگر مواهب و عطایا

که مصحوب گرزبرداران مرحمت شده متعاقب رسیده داند حسب الاحکام والا نواب

سید عبدالله خان بهادر ناظم صوبه اله آباد نواب صاحب مشفق و مهربان

سلامت گرامی نامه ... ... فوج هزیمت اثر از پتنا کنار آب سون و فتنه انگیزی

محمد تقی شقی و عین زین الدین احمد با فوج گران به محافظت و ممانعت و مدافعت آنان و استجاب از

تقسیم جاگیر مقرری مردم و وصول نوشتجات مخالفت سمات زمینداران مفسد ورود نمود مطالعه

لامعه قدسی در آمد ... قضا تبلیغ عز نفاذ یافت که پیش از تفویض صوبه داری احکام جلالت آمیز

بنابر عدم شورش زمینداران و اقعه طلب فتنه انگیز صادر شده بود الحال که انتظام آن صوبه ...

و امارت مرتبت تفویض یافته خود را صوبه دار مستقل و مختار انگاشته در ضبط و ربط و استیصال نابکاران

و محافظات و مراعات احوال مالگزاران سعی و کوشش شایان و فراوان بتقدیم رسانند و در صورت

ورود وصول فوج مخالف بالشکر گران و همعنان نصرت از آب گنگ گذشته بنبرد ... کردار

رسانند و نگذارد که احدی از فریق طاغیان جان بسلامت برد یقین که بر وفق حکم محکم بعمل خواهد آورد

ایضاً نواب صاحب مشفق و مهربان سلامت صحیفه شریفه مشعر بر رسیدن زین الدین احمد با فوج

سنگین پنج کروهی بنارس و انهزام جمعیت مخالف از صولت آمد آمد فوج بادشاهی و گذشتن از آن

روی آب از غایت سراسیمگی و اضطراب و گزارش مراتب حزم و هوشیاری که مناط سپاهگری و فرزانگی

ست و التماس اینکه برای بودن متعلقان بدستور ناظمان پیشین قلعه داری اله آباد بفدوی متعلق

باشد چهره افروز وصول گردید از نظر اکسیر اثر فیض گستر جهان پرور گذشت حکم محکم مهر صدر قدر توام

به نفاذ پیوست که استیلای فوج آن امارت مرتبت و هزیمت جمعیت اعادی داخل وقایع نمایند و

جلدوی این خدمت ... راس اسپ و خلعت خاصه و جواهر مصحوب گرزبرداران مرحمت شد و در باب تسلیم

قلعه حسب الحکم ببخشی الملک نگارش یافت لازم که قدر تفضلات و الا دانسته مراسم فدویت و جانفشانی

بظهور رسانیده بمجرد قرب وصول عساکر جهان کشا شرف ملازمت بادشاهزاده فیروزی لوا

که بتادیب مخالفین مامور اند دریافته شرط فدویت بجا آرند انشاء الله تعالی بعد تقدیم

خود از هم رفاقت زیاده بر تمنا مشمول تفضلات والا خواهند شد حسب الحکم والا بنواب سید عبد الله
خان بهادر همواره نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت اثر آن رافع اعلام سیادت و امارت مساعد و مصاعد
بکنت جلالت عمده خوانین بلند مکان قدوه نوئینان عالیشان [illegible] مضمن حسب
عبد الغفار به سبب غارت درکره و مانک پور و گزارش اینکه معاندان بعرض قدسی رسانیده اند که آن
سرآمد مجاهدان خلعت نشان مخالف را باستقبال گرفته در جواب عرضداشت نمود و عذر درین مقدمات
که سماع آن تا حتی نفس [illegible] وصول افکنده بعینه از نظر انور اظهر گذشت و در باب اجتناب بیجائی و عدم
انتساخ [illegible] مفوضه ایشان حسب الحکم حسب الاذعان بنام عبد الغفار صادر شد و بر زبان الهام
بیان گذشت که ظهور مقدمات خیر وقوعی از آن خیرخواه یکرنگ چه ممکن سحر سخن لاطائل بادهوائی
غمازان جایز و دو تفضلات قدسی بحال خود روز افزون انگاشته بر منهج قویم خیرخواهی مستقیم باشد و نگذارد
که جمعیت بی جمعیت اعادی از دریا عبور نماید یقین است که بموجب ارشاد والا عمل خواهد آمد انشاء الله تعالی
عنقریب قسمی که خاطر دوستان خواهد و دل معاندان کاهد جمیع مطالب تشریف صورت انجام می یابد
حسب الحکم والا بنام سید عبد الغفار رفعت و معالی پناه شجاعت و عوالی دستگاه
عبد الغفار محفوظ باد از روی وقائع و سوانح معروض بهره اندوزان انجمن خلد مطلا گردید که او با جمعی از
اوباشان و غارتگران درکره و مانک پور در آمده خود را بی سند درگاهی به نیابت صوبه داری الله آباد
برنام ساخته جرات تاراج قصبات معموره می نماید و از حرکات ناملائم که بی حکم قدسی از و سر بر زده
دست از شورش و فساد برنمی دارد حکم آفتاب ضیا از مکمن عز و اعلا شرف اعتلا یافت که صوبه داری الله آباد
از پیشگاه سده سپهر بنیاد جهت سیادت و امارت مرتبت سید عبد الله خان بهادر بدستور سابق بحال
شده دخل بیجا برای او مضرت فاحش دارد اگر حفظ جان خود و امان خانمان خواهد بمجرد ورود این حکم
دست از مداخلت بردارد و به امور اضلاع و قطاع متعلقه آن صوبه نگردد و الا به غضب پادشاهی
که نمونه قهر الهی است گرفتار می شود و گرز برداران رفته او را کشان کشان خفت رسان به حضور پرنور
می آرند باید که بدین حسب العمل آورده پنبه غفلت از گوش هوش برآورده زود دو شتاب

جواب معروض وارد که بعرض اشرف اقدس ارفع و اعلی بر سید پنجم اول جمادی سنه احد جلوس اعلی شد به حضور اشرف جناب شاهی خانه زاد درست اعتقاد علی مراد منطقه اطاعت
و فرمان بروانی بر کمر ... ... و خدمتگاری بسته بعرض جبهه سایان جناب کیوان جناب
سپهر ساند درین ایام میمنت انجام از ظهر مواد استبشار مورد و ورود و افتخار آگهی نشان مهر انوار بر فرق افزوده
همیشه از پرتو سعادت گسترده مطرح بهجت و مسرت باز زائل فرمود فهرست که کاتب دیوان
سیم خلاف گشته سواد و دیده ام بر بیاض ... حورث الحمد لله و المنة که خدوی جان نثار سامی
رتبت عالی از تشخیص نشان هاله حسب محالات تنول ... کار فراغ حاصل نموده پیش از ...
نشان تفاخر آمود جاده نورد منزل مقصود است انشاء الله تعالی در معدود الایام دولت سلام
سده عالیه مقام ورحی یابد زیاده جه عرض نماید آیات نامداری تو آثار کامگاری بر جرائد روزگار و
الواح اعصار مثبت و مرقوم باد بنجان حذاقت نشان حکیم حسنا خان فرد
جهان از رائحه دلپذیر الطاف است چه باغ خلد برین دائما معطر باد به حکمت و حذاقت ...
قصد و جلاب بر حسب تجویز آن سر آمد حکیمان فلاطون ذکا مفید افتاد و مزاج مخلص را
که از شدت ضعف و ناتوانی گران بار ناخوشیها بود با فاقه آورد حکیم شافی آن مظهر معجزات
عیسوی را که وجود ایشان درین جزو زمان بسیار غنیمت است بسلامت دارا دو بعد ازین پرهیز
غذا که چه تا چند مفصل نگارش رود و چون چندی در انسداد مشیت مطالب ضروری الطرفی
بر چوکی معسکر والا دائره دار داحوال هر روزه اطلاع میدهد من بعد که بمنزل مقصود روانه شود ...
قسم معجونهای مشتهی و مقوی لطف شود تا در سفر بکار روز زیاده عمر باد ایضا بتوسیع تفاخر
نشان مسیح الزمان سر آمد حذاقت نشان فرد آن کز دم مبارک وین قدوم اوست!
هر ناتوان بصحت کلی امیدوار است همواره روز افزون باد فراوان ستایش و نیایش بحضرت مسبب
بر حق که بمعجزات کشش بوالطف شناختان امری که در ضمن آن دوام وجود سناوا ز فیض بهار
گل جدید منها متصورت از گلشن غیب جلوه ظهور نمود آگهی بر این قضا تبلیغ بشر بمعاودت ...

احتراز مکان اقامت و رسیدن بسرعت سریع تر برکاب شاهزادهٔ والا گهر عزّ و زیبا فته لهذا انتظار
آمدن امارت مرتبت صف شکن خان که برای همرایش همراه تابین اگر قلاع و بقاع این
اضلاع از خار وجود کفره فرود و مهام فدوی آگاه مامور شده می بود مجرّد آمدن بالعزم او رکاب نصرت
تقبیل الحسن فیض نگین گام فرسای طریق مقصود میگردد و برجناح استعجال خود را بحضور دولت ظهور سپاه
عرض صداقت محبّت پژوهی ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گذشت زیاده بجز شوق لقا
راحت افزای که اهم مطالب و مآرب است چه بقلم آید نجان حذاقت نشان حکیم
رضا خان محاسن تدابیر آن رافع امراض بدینه در رفع عوارض جسمانیه محسن الدّوران سقراط الزمان
زمان همواره شفابخش بیماران و مصلح مزاج سقیمان باد و بر رست که شمائل طمانینت پیرای
آن سر امد اطبای آفاق متمم شفای صدور اهل وفاق نگشته موانعش بغیر از عیش و عشرت مباد فرو
مهجور داز خاطر بی اختیار ه گر نویسی بر زبان نام مراد چون آب و هوای نواحی ولایت بکن از
کثرت برودت موذی و مرض خیز است درین روزها ضیق النفس بطبعیت استیلا یافته شبها خواب بلی نمی آید
و شدت آمد و شد نفس رگ جان می فرساید هر چند صعوبت پرهیز آنگهی مینماید تخفیفی در شدت مرض بظهور نمی آید
امید که دوای صحت افزا هر چه موجود و مهیا باشد فرستند و ما را مشتاق دانند بالضرور روبه برای
خوردن به نور چشمان وکیل محبّت خواهد گذرانید مقتضای بی تکلفیها دست رد بران نگذرید شهر خان
نجومی وقت شناس استخراج ساعات میمنت سمات بر رای رزین
خرد صواب گزین آن محرم اسرار فلکیه دقیقه سنج رموز ملکیه برگزیدهٔ ارباب تنجیم یگانهٔ اصحاب
زیج و تقویم متمم بهروزی و نتیج فتح و فیروزی با شیوع سانحهٔ هوش ربا و وقوع واقعهٔ حیرت افزای
شتافتن روح پرفتوح حضرت قدر قدرت از تنگنای جهان فانی به بستان سرای دار الملک جاودانی
بسمع شما رسیده باشد چون مهمّه جنگ و صف آرائی بادشاهزادهای والا تبار بامید یکدیگر در پیش است
درین وقت بنابر استخراج ساعات آمدن شما در حضور ضرور بایدکه بمجرّد ورود این حکم بر سم
ایلغار شتافته شرف تلثیم عتبهٔ سپهر تکریم دریابند زیاده تاکید دانند میرزا احمد ماه

شعر ای صبا سوختگان بر سر ره منتظر اند ؛ هیچ از ان یار سفر کرده پیامی داری ؛ از ان باز که از گردش فلک حقه باز عنان اشهب عزیمت بدان سمت معطوف شده چشم حیران از حسرت دیدار بریان ابر نیسان گرییدن گرفته و خاطر پر آرزو چهره حال را بناخن کدورت و ملال میخراشد فرد بهر منزل که رو آرد خدایا ؛ نگهدارش بلطف لایزالی ؛ خبر خیر و عافیت و سلامت از هر منزل و مکان نگارش رود و پیام راحت التیام زبانی هر قاصد و نامه بر که در طی مراحل در خور گزارش باید دو بهنگی میوه تر و خشک و قدری لوزیات فرستاده آمد انشاء الله تعالی مذاق اخوت محظوظ و متلذذ گرداند زیاده عمر باد ایضاً بیت برفت مطلع خورشید یار اخترین گردد ؛ برادر با برادر یکی چنین گردد ؛ رقعه مسرت مرقع متضمن رسیدن بشوالاپور و خوشی مزاج اخوت امتزاج در عین انتظار رسیده سرمایه سرور و ابتهاج گردید چون تا وصول بخیر و سعادت به مأمن مقصود خاطر خیر خواهان همه وقت متفکر و متردد خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم می آورده باشند و از انجا که در عالم خیال نعمت وصال همیشه بلند منصوبست ما را با خود دانسته دل اخوت منزل را خوشوقت دارند و مشتاق مرتفاق دانند بیت فرستادم به همراهی او دل ؛ که تا خدمت کند منزل بمنزل ؛ زیاده ایام رفعت سعادت دارین حاصل و متواصل باد

فصل دوم مشتمل بر عرائض و مکاتبات و رقعات که از طرف خود نگاشته به جناب بخشی الملک میرزا صفوبیگخان که راقم این صحیفه عامل جاگیر ایشان بود

فدوی عقیدت اعتصام باد سورام ناصیه کربت باستجلاب سجدات بندگی بر افروخته بعرض مستفیضان افضال حضور لامع النور نواب فلک جناب جهانبان مآب والا خطاب که وسعت سما با فسحت عالم قدر و حشمتش تنگ تر از دیده مور است و ثروت ثریا با رفعت آستان عالی مقامش بپستی پایگی مشهور میرساند درین ایام میمنت انجام که زمانیان با شاهد مقاصد هم آغوش و آسمانیان در انتظار لطیفه شگرف بر مناظر سپهر سراپا گوش بودند که لسانیم تفویض خدمت بخشیگری که انموذج ترقیات روز افزون و تحصیل بهروزی و برتری است از

از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان بر ساحت آمال نوید طلبان وزید و فوحات

خلوق این بشارت مشام جان و دماغ روح و روان را معطر گردانید تهنیت امروز بخت نیک اختر

ارسال ماست ☆ اقبال زیر دهٔ امید چمد نواست ☆ امید که حق عز و جل این مسطر را ...

مبارک و خنده کناد حدیقهٔ مراد او ترقیات آن جناب بر ساحات عمام مکرمت خدیو کائنات بسبز

وشادابی مقرون داراد به مجموعهٔ خوبیهای رای تنهیر داس محرم خالی

همین هنگام بهار پیرانسیم مقدم میمنت آما بر فضای آمال احباوزید غنچه دلهارا شگفته گردانید بیت

مرده بودم بوی یار دلنواز آمد مرا ☆ بار دیگر جان از تن رفته باز آمد مرا ☆ شکر خدا که شام ناکامی

و صبح کامیابی بر دمید صوت مراد بچشم انتظار معاینه افتاد و هبوب حرجی بخش از مهب رسیدن آن غازینا

آب رفته بجو آمد و رنگ جسته بر و بیت ای خرم از بهار جنت لاله زار عمر ☆ رو و آکه بخت بی گل و نبیا بهار عمر

راقم صحیفهٔ الاتحاد از شغلی که دارد خیلی دل تنگ ست بل بعقاد خود در قید فرنگ فلک جمعیت برادر

مطمح نظر عاطفت اثر باشد مجموعهٔ خوبیهای نهال چند همواره بهار جمعیت

وشادمانی در جوش و شاهد مقصود هم آغوش باد درین وقت خرمی افزا نوید عطای منصب

و خدمت آبان ملاذ الاحبا بتوجه دستگیری نواب کوکلتاش خان بهادر سامعه پیرا گردیده خاطر

مضطر را جمعیت و پشت همت را تقویت بخشید شکر خدا که وجود فیض آمود شریف در رفاقت نواب

دریادل بحر نوال از مغتنمات عظمی ست مخلص بسبب بادشاه گردی و بیماری تا حال در خجسته بنیاد

ست عرضداشتی مشعر احوال بجناب عالی که قدردان مردم قدیم بخدمت اندارسال داشته امید

بذریعهٔ الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد و جواب مرحمت شود که خود را بحضور فیض گنجور رسانیده

سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردد به نسخهٔ جامع قابلیت ٹھاکر لوک من

داس خالی بیت عجب دردی ست جانم را نمی دانم که چون گریم ☆ دلا خون شو که

تا بر حال خود یک لحظه خون گریم ☆ این غم دیده الم کشیدهٔ خانه باب رسیده از درد دل چه

گوید و چه نویسد که مرگ اخفی ست و نمی آید و حواس ظاهر و باطن از ارکان ثبات اختلال پذیرفته

جراحت خاطر چون زخم آب رسیده با التیام نمیگراید نصایح غمخواران بدفع توزع و التهاب مانند سیماب
مفلق بر ابست اصدقای اخوان باستشفای این مرض باعث مزید پیچ و تاب **فرد**
کمی ولی ز من چو نه مردم چه تلافات مهر رنج که خاک بر سر من باد و مجب من ؛ و مقدمه مکاره نوری
نرفتم یافته چون خاطر از سنوح سانحه جانگداز گرفتار سوگواری و تجاست غمخانه ویران لبنان
گزدم وانرو با جگر سخاند ناچار به لاله گلاب رای نوشته که از این امر خطیر فراغ حاصل نماید از انجاکه
او خرد سال ست و حفظ مراتب در رضاجوئی و خدمتگاری بزرگان امر مسبب محال امید وار
سهو خطا با عفو و عطا مقترن گردد **فرد** چگونه سر ز خجالت برآرم از بر دوست که خدمتی بسزا
از دستم **ایضاً فرد** این شکایت نامه بی التفاتی های است ؛ قصه درد جدائی را جدا خواهم نوشت
صاحبا فراغت شعار استطاعا فراموشکار اعیان عمان مرکب و نیستان نیستان قلم اگر آید
به تسوید حکایت شکایت فراموشی لانهایت کفایت نمی نماید این همه غرور اکشیدن با وصف
توسع اخلاق و تکاثر اشفاق بداد مشتاقان نرسیدن منافی آئین انصاف ست و یک مرتبه
لوای تغافل برافراختن و بیاد بیسری نپرداختن ناشی جور و اعتساف **قطعه**
طرب سرای دل هر کس از تو معمورست ؛ چرا غم دل امید وار من باشی ؛ گلی به
مثل تو نه شگفت در بهار جهان ؛ روا بود که همه خار خار من باشی ؛ خلاصه کروم
درازی ذره بجناب آفتاب عالمتاب بی ادبیست و شکوه طرازی سها بحضرت ماه جهان
افروز محال طلبی لیکن مور ضعیف سلیمان با همه حشمت نظر با بود یا مورش ؛ اگر گاه گاهی سحاب لطف
در جهان آن دریادل عمر تو ان برکشت زار مراد یار و جادارد به راحتی ثمها کردا
خانسامانا لیلیس از عمری زحمت یک نگاه آشنا دیده ام ؛ بحمد الله مژده تا هزار بد عا دیدم
شدن نامه عاطفت آمود و رود مسعود نمودن شکر یاد آور بها از حیطه شرح و بیان بیرونست و گله
فراموشیها که بزبان قلم گذشته نیز بجا بر رای بیضا ضیای ظاهرست که در مقامات شوق
مدتی در ایام خانسامانی محمد علی خان مرحوم همنشین و همکار بوده و از فیض صحبت شریف استفاده

استفاده معقولات نموده فوت رسمیات نه از رنگ تر تفاوت میان اخلاصها ست بل نسبت باطنی
نصب العین آئینه مقصر نخواهد بود و کورنش بندگی که در حاشیهٔ خط بجناب رزاب والاخطاب رقم بود بعرض
رسانید و خط از نظر اکسیر اثر گذرانید بسیار حظ کردند و ذکر قابلیت و کاردانی ایشان مکرر بر زبان آوردند
اگر جواب علیحده میرسید جواب هم صادر می شد به سخن شناس نه ای گرکش دراین بیت
گر دورم از تو نقش توام در نظر بس ست ؛ دل پیش تست دولت من این قدر بس ست ؛ باز ان
بار که مراتب لاحقه ضمیمهٔ ارادت سابقه گردیده لمحه به لمحه بخود می نازد و لحظه بلحظه اسباب مفاخرت آباء
بیساز و ولله الحمد که چمن زار قدیم بندگی را آب و رنگی بهم رسیده و آبیاری پیوند ارجمند بستان سرای محبت
مجدداً منظر گردید بیت از کیمیای لطف تو زر گشت خاک من ؛ آری همین لطف شما خاک زر شود
عزیمت خجسته بنیاد برای سرانجام شادی مکارم عاجزه مرکوز خاطر بود بسبب وقوع حادثهٔ متوحشه
طبیعت اقبال ننمود از اخلاق حمیده و سلوک پسندیده توقع آنست که شادی مرقومه با آئین بهین
به بهترین پیشی گردد و در استرضای بزرگان قصور لازم نیاید زیاده مهربانی باد به میرزا
محمد علی شاعر متخلص بحسرت سحبان زبان حسان اوان ستاد فرد
بیتی از نتایج شریفه سامعه افروز گشته بیت آمد آن آئینه ولهایم بغارت داده ؛ خود قیامت
قامت مکش قیامت زاده ؛ بارک الله داد سخن داده اند و کارنامهٔ تازه کاری بر طاق بلند نهاده فرح
حق آنست که وصف عکس کسی از شعرا بدین نزاکت نگفته و هیچ سخن گزاری چنین گوهر بی بها نسفته امروز
قطعه از نتایج افکار آن ارسطو کاشمیر حسن طلب صهبا از راه بی تکلفی ها رسیده نیز بسیار برجسته
اکثر مضامین تازه دارد و جواب آن منظوم آید و قرابهٔ می همراه است امید که مزاج مستعد امتزاج را نشو ساز د
قطعه ای محیط کمال را گوهر ؛ دری تجلی طور را مظهر ؛ شان اقبال کامکاران غرو جلالت
جان فطرت جهان فضل و هنر ؛ ای کلک تو عندلیب نخل طبع تو آفتاب ثمر ؛ لطف
کردی که از رقیمه مرا ؛ به بهشت کرم شدی رهبر ؛ بی تکلف زلال مضمونش ؛ به رشک تسنیم
غیرت کوثر ؛ هر سخن اش کلام منظومش ؛ همچو آب حیات جان پرور ؛ آنکه کردی ز روی حسن طلب

نسخه بی تکلفی از بزم صاف سرجوش این خجسته کلام ** دارد از گرم جوشی تو خبر ** نسبت بیجا لطف بی
معنی را ** لازم افتاده باده احمر ** آفتابی ز مطلع مینا ** طوف بزم ترا کند اکثر ** تا کند خاطرت شگفته
چو گل ** زند اندر لباس عمر تو جیب ** سخن شناس رباعی تنهبرداس روزگاری شد
ز چشم اعتبار افتاده ام ** چون نگاه آشنا از چشم یار افتاده ام ** باطن عمو لطف مواطن از حرکتی
نا ملائم که در عالم پریشان و خفی و صغر سن بظهور رسیده این همه نفور نیست هر چند نامه اعمالم از اشک
تشویر شسته و شو یافته اما همت شریف بدان لی رحمی مقصور قطعه چه بودی ار دل آن ماه
مهربان بودی ** که روزمانه چنین بودی ار چنان بودی ** برای خوشدلی ما چه کم شدی یارب
گرش لطف قدر این زار ناتوان بودی ** از انجا که جنابت آیت عما در حضرت ایزد بیچون پس از ندامت و استغفار
بعفو مغفور است این عاصی نیز از کرده و رفته زمین شرمسار است امید که قلم بخشایش بر صفحات تقصیرات
جاری گردد فرد ما جرم و گنه کنیم و او لطف و کرم ** هر کس کاری که لائق اوست کند ** بحمد الله
تلوک چند بیت رواق منظر چشم من آشیانه تست ** کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست
مژده عومیت از احمد نگر بخجسته بنیاد قانون دلها را به نوای شاد بانی نواخت و فضای خاطر رشک
صحن چمن ساخت لله الحمد که گشن باطن بیجا ای رسید و غنچه سحری و تبسمی با جابت انجامید رباعی
برگشتن عمر را نمود آمدنت ** بسیار بکام شوق بود آمدنت ** از آمدنت که نو بهار طرب است **
حقا که چه خوشتر است زود آمدنت ** قدمی که در قطع مراحل بر می دارند منت چشم مشتاقان میگذارند
و غبار قدم که در طی مسافت بر می خیزد در دیده منتظران کحل الجواهر بصیرت می ریزد هر چند که منازل
طولانی اتفاق افتد بسیار بجاست هر قدر که در سرعت سیر برابر صبا سبقت رود پسندیده و خوشنما
فرد پیش ازین بی تو زندگی ستم است ** می روم گرچه زود می آئی به نتیجه دودمان فضل و
کمال خلیفه حسن علی صحائف امانی و آمال آن نتیجه دودمان فضل و کمال برقوم
الطاف ابدی و به نقوش عطاف سرمدی منقش و مرقوم باد از هنگامیکه مصور تقدیر صورت خواف
بر لوح جبین منقش نموده دل بر آرزو چون پرکار و موی قلم مینقش خیال بندی می گردد و بگونا گون

رنگهای آمیزش دارد لهذا ازان رنگ بخش نگارخانهٔ محبت و ولا چشم آن ست که به نگارش نگارین نامجات
نگارفرمای و بست یکرنگان باشند به لاله هرپرشاد دودمهٔ حدیقهٔ مراد و ثمرهٔ شجرهٔ فواد لاله هرپرشاد
همواره شاد و باکتساب هنر و تهذیب اخلاق دل نهاد باشند خطی که سوادش مشرق خطا
خوبان پریزاد و بیاضش غیرت بخش کارنامهٔ مانی و بهزاد بود در وقت خوش نزول نمود ابواب مسرت
بر روی خاطر کشاد خط و عبارتش از حسن تلاش و جهد بقیاس خبر داد بارک الله تعالی بعد ازین
بعین سعی نموده نظر بر فرید دارند و اوقات شبانروزی باجتماع معقولات منقولات مصروف داشته همت
بکسب کمال برگمارند **فرد** کسب کمال کن که عزیز جهان شوی ٭ کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من
به مجموعهٔ خوبیهای لوکمن داود خان **رباعی** دیرست که دلدار پیامی
نه فرستاد ٭ ننوشت نامه نوشتیم و سلامی نه فرستاد ٭ فریاد که آن ساقی سرمست شکرلب ٭ دانست
که مخمورم و جامی نه فرستاد ٭ چشم انتظار در راه نامه بران سفید شد و دل از توقع یادآوریها ناامید
ازینهمه فراموشی دلیل بر هیچ جفاکوشی ست هرچند نسبت معنوی محتاج رسمیات صوری نیست
لیکن در عالم صورت رعایت روابط صوری یعنی ترسیل مراسلات که استکشاف راز نهانی و انکشاف
خصوصیات اسرار پنهانی و امتحان جوهر محبت و ولا و انتظام معاملات دنیا بدان منوط و مربوط
ست بسیار مستحسن داشته اند و مقدمهٔ معنوی حرفی بیش نیست که دوستان در غل بغرض خود اظهار
یک جهتی و یکدلی نموده از جادهٔ خلوص اخلاص بفرسنگها در دهل مانده اند چنانچه الظاهر عنوان
الباطن مصداق این مقال ست لازم که ظاهر و باطن را برابر یک و تیره کار فرما باشند **فرد**
به یکتوبی حیات رفته من بازمی آید ٭ مرا صور قیامت از صریر خامه لبین باشد عرضی بجناب
نواب لطف اسد خان **بیت** ای سروری که از تو بود سرفرازیم ٭ وقت ست گر
ز راه کرم برنوازیم ٭ فدوی غلام که در زیر بار پریشانی پشت طاقتش دوتاشست قامت استقامت
احوالش از لباس جمعیت معرا عریانش از دخل گذشته و خلش استحقاق فضل بهم رسانیده امیدوار نوازش
والطاف ست **فرد** درد جهان را علاج در کف تدبیر تست ٭ از نفس روح بخش عیسی دوران توئی

به مجموعهٔ خوبیهای رای تپش‌دامن بیت سینه مالامال درد بتابی پیغام
دل زتنهائی بجان آمد خدا را همدمی ٭ واجب الوجودی که هفت کرهٔ سپهر یک ترنج چمن اختراع
واهب ثاقب یک نقطهٔ خامهٔ زرنگار در ابداع نقش انگیز بود آگاه است که محب شما از امواج اشتیاق
رنگین جیب دامن آرزو آن قدر مملو و مشحون دارد که استقصای آن بذریعهٔ آلات متناهیهٔ فهم
خیال فاسد و توهم کاسد است فرد نه چنان شعله کشیده است که خاموش شود ٭ آتش شوق من از
دامن صحرای کشتی ٭ کم وقتی خواهد بود که زمزمهٔ ریز انقدات باطنی نیست اگرچه صحبت ورنما لوح نامه
صحبت ورد بیضا مینماید لیکن دیدهٔ دیدار طلب چون تخم آب رسیده بهم نمی آید فرد و شوق
کم شکیب در چشم ابوان ٭ این خماری نیست کز هر جام صهبا بشکند ٭ خدا کند که بعد تقریب انجامد و عطش
هجران بزلال وصال اطفا پذیرد به مجموعهٔ سخندانی مرزا مهر ور شاعر افضل الشعراء
اکمل البلغا سلامت فدری عنبا کوی سورتی که مفید برودت هوا و مزیل رطوبت فاسد بدن
فرستاده آمد امید که دود عنبر آمیزش مشام جان را معطر و بوی عطر آگینش جوانطاع باطن مشکناف ذو
قطعه که درین موسم بهار طرح غزل شده بزبان خامه می گذرد قطعه صبا جبا مستفقا سخن
بالی تنظم و نثر جان پرور ٭ ابر بامن ستیزه دارد سخت ٭ برق سازد کباب سخت جگر ٭ چون تغافل
کنی مکن ... بیست ٭ از موسم بهار خبر ٭ در چنین وقت از هدایت حق ٭ جم و فتی چو می کشتی
ساغر ٭ بهر رفع خمار مخلص سید ٭ لطف کن لطف باده احمر ٭ به سرمایهٔ فضل و کمال
میان نورالله خلف عصمت الله درین هنگام مسرت انجام نوید طالب حضور
آن شرف دودمان عز و علا فخر خاندان مجد و اعتلا رابرای تعقول لطیف پیشکاری خیال قصیدهٔ الا سامعه
بپیرایهٔ مسرت انبساط گردانید پیداست که چون فضل ایزد کارساز بنده نواز اقتضای آن فرماید که
دست آباد فیض معاش به بسط البساط کام بخشی رونق پذیرد از موائد خوان الوان احسان بیکرانش
عالمی بهرهٔ معاش ابدی فرا گیرد چنین لطیفهٔ اقبال بر منصهٔ ظهور جلوه نمید فالحمد لله
که شهریک دولت و حشمت مست چشم بر شاه راه تفقد دارد و بیاد دوستی فضول مسید اند فقره

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست ❊ راز کس مخفی نماند بر دل دانای تو

آفتاب فیض سامانی بر ساحت آمال اعالی و ادانی نور افشان باد ❊ به لاله نول رای

عائد معاقد سعادت صاعد معارج سیادت عزیز الوجودی بعافیت باشند کیفیت نیل توجهات

لاتحصی بحال گماشته خیرخواه عز انجلا یافته سرور افزای خاطر گردید جزاکم الله ثمرات بر که بود معنی نظام

در رو ❊ آب لآل هست جواهر درو ❊ بحمد الله که خطه آن عزیز القدر مسرت العمدر بمنزلت صاف

ستوده محمود و موصوف هست خیرخواه بعد سرانجام ضروریات عازم مقصد میگردد لازم که در جمیع گلها نوشته مذکور

پیش از پیش مشمول عواطف موفور بوده شکرگزار باشند ❊ سخن شناس مهاکر نرمل دار

پیشدست دار وغه دکن قطعه گر بدامی که فرقت تو ❊ این چنین صعب

باشد و جانسوز ❊ از تو دوری جستمی هرگز ❊ از تو غائب نبودمی یک روز ❊ ناوک دل دوز فراق

به پهلوی دل جانان میخلد که زندگانی شاق است و جانها به تنهایی تا لب صحبت بی نفاق بجز

میکشد که طاقت تحمل طاق ❊ رباعی بی مهر رخت روز مرا نور نماندست ❊ و ز عمر مرا جز شب دیجور

نمانده است ❊ صبر است مرا چاره هجران تو لیکن ❊ چون صبر توان کرد که مقدور نمانده است

کاش دست بعیت مهر و محبت ندادمی تا بسان لاله داغ حسرت بر دل ننهادمی و از اوج فراغت

بحضیض جانکاهی نیفتادمی بیت بدرد دل گرفتارم دوای دل نمیدانم ❊ دوای درد دل کار است

بس مشکل نمیدانم ❊ بهرحال در عالم اسباب مراد خویش لیستن محال است ایزد متعال سببی سازد که جمال

باکمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع فرموده دیده مشتاق را نورانی سازد ❊ به

ارباب سخن مهاکر لو کمن داد و خانی ابلق ایام رام را کض بخت آن اکرم

الانام عالی منش والامقام باد دیرست که صدور نمائق نامیه در ردیف صحائف سامیه وا فرا

نگشته موجب تشویش غیر از گرمی هنگامه نشاط و کثرت اشتغال عیش و انبساط مباد قطعه آن قدر که

یاد ما نه کنی ❊ آن قدر یاد کرده ایم ترا ❊ کوه و صحرا پرست از نامت ❊ بسکه فریاد کرده ایم ترا ❊ چون

سامعه ترصد خبر خیریت همه گوش و خاطر به تمنای لقای اوصاف حمیده لسان نهاده در جوش میباشد

امید که بآبیاری ترسیل قائم زمین دل بهار آنکه گلکاریش طراوت منضر داشته باشند تا نسیم سحری در گشایش
گلها سحر ساحری دارد و خاطر عاطر مانند گل شگفته و شهر شمنان چمن بیخ شجر در زمین نهفته باد به لاله
تلوک چند خدمتگار خانی در تلازم سجع میم زبان انجام مهام ایام القبضه قدرت
آن مرجع خاص و عام مفوض باد لعبد از شوق و عزائم ادعیه اجابت لدیام توسن خوش خرام خامه
بعرصهٔ مدعا طرازی سبک گام می گردد که در سوابق ایام خطی مشعر باستعلام خبر خیر انجام خدام ذوی الاحترام
بهیای نتیجه اسحر ارقام در آمده جواب آن با وصف مبالغه و ابرام به تغافل آن سلیم الطبع موزون کلام منتج
جمعیت آرام نه گشته آفرینندهٔ ارواح اجسام علیم و علام ست که ازین رهگذر خاطر مستهام مورد اقسام
تردد و آلام میباشد اگر باهتمام توجه تمام مرام اجوبهٔ رقائم نیاز انجام برسد باعث طمانینت تام خواهد بود
درین ایام فرخنده فرجام خبر قرب وصول رایات نصرت اعتصام از روی احکام لازم التعظیم والاکرام
موشح بنام تسکلان مهمات این بلدهٔ فیض مقام در باب تجلیه و تصفیه عمارات دولتخانه نشیمن خاص و
عام و مرمت حویلیها برای شاهزاده جمشید فر فریدون اعلام و عمدة الملک مدار المهام و دیگر امرای
عظام لظهور رسیده امید وارین معطل بی سرانجام را که از دیر باز هدف سهام انتقام ایام ست سرمایهٔ تقویت
تام گردید اما چون مع سهم بارش متوجه استقبال و استقدام موکب فیروزی اعلام ست بر تقدیر توقف
خیام گردون احتشام تا انصرام ایام تقاطر غمام زود اعلام بخشند که عازم حضور گردید بدیدار آن
نیکوکار نیکنام کامیاب سرور دوام گردد عیش مدام بفضل ملک منعام مستدام باد به لاله
ملک رای جان من عزیز من مکتوب مفرح القلوب با مشتق مرغوبی که سوادش سرمهٔ چشم افروزی
نظارگیان و بیاضش سحر شافزائی ریاض رضوان در رسیده ثمر خاطر را افزود الحمد لله که خط و عبارت
نسبت بسابق بی مبالغه و اغراق تفاوت از زمین تا آسمان و از زهر تا تریاق ست لازم که در
استکمال این بضاعت دیر پا و استحصال این چنین دست مایه دست بالا جهد رسا و کد لا انتهی بکار
رود و در همه وقت و همه حال اتباع این گرامی فن و استدراک صحبت اهل سخن وجه همت سعادت
نهمت باشد زیاده عمر باد برب العباد به سخن شناس رای پتهبر داس سلمه

مطلب ؛ دلم زخار غمت صد هزار جا ریش ست ؛ کسیکه با تو بود دوست دشمن خویش ست ؛
چه گوید از درد جدائی و چه نویسد از شدت تنهائی که لوحه سیاه غم با دل پر الم می ستیزد و لحظه لحظه طوفان
اشک از دیده خونبار غروب می ریزد نمیدانستم که نیش افعی فراق این همه زهرناک ست و ناوک انداز هجران
در خونریزی تا اینقدر بیباک ؛ فرد ؛ فراق و هجر که آورده در جهان یا رب ؛ که روی هجر سیه باد
و خانمان فراق ؛ بهر حال چون حدیث شوق و بیان فراق وقتی و جمعیتی و فرصتی میخواهد لهذا
ازین وادی درگذشته بمدعا می گراید نگارین نامه روان آسا که بیاضش گلگونه عارض ارم و سوادش
سرمشق لوح و قلم بود خضر وادی و داد را بسرچشمه حیات ابدی رهنمونی فرمود و غوامض محبت و ولا
و مکنونات ضمیر آفتاب ضیا که چون نجوم درخشان در شبهای یلدا از حروف مشکینش هویدا بوده دیده
لیلای وبستگیها البسر مه وفا و توتیای الوفا خلاصها نورانی نموده رباعی رشح قلم تو چشمه
آب بقا ست ؛ انفاس خوش تو نفحه باغ وفا ست ؛ این نفحه و رشحه را زمن باز مگیر ؛ زیرا که دلم
زنده بدین آب و هوا ست ؛ از ورود حسب الحکم والا حاوی طلب حضور خانصاحب قبله خدایگان
و تاکید سرعت رسیدنها بکمترین اخوان نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب از تیاری کاغذ مطلوب
فراغ حاصل نموده به ملازمت میرسد و در رکاب خانصاحب قبله عازم حضور ساطع النور که از محک نگاه
جوهر قابلیت محک امتحان لیاقت و شعور ست میگردد زیاده مهربانی و قدردانی باد لقد و
اهل سخن خلیفه حسن علی بهار طبعا گلشن ارا جا جلد عالمگیر نامه حسب الطلب فرستاده آمد
شروع در سنگ آب باید نمود و به کاتب باید فرمود که زودتر از زود نقلش بر دارد پر پرورد که طرز
اندوز صحبت رنگین و فن گرد اشعار متقدمین و متاخرین مسرت پیرای دلهای حزین بود زبان سحر بیان
سخن آفرین به فرمایش رباعی به تضمین این مصرعه باد سحر از میانه برخاست که من
گویا گردید چنانچه دو سه رباعی که بخاطر ناقص گذشت بقلم می آید جای اصلاح خالیست رباعی زد
ناله ور بلبل از کاهش تن ؛ گل داد بوصل خود مرادش بچمن ؛ گفتم سبق وفا که تعلیمش کرد ؛
باد سحر از میانه برخاست که من ؛ باعث می کرد فغان ناله بلبل بچمن ؛ گل گوش بکرد و نشنید سخن ؛

گفتم که بیاموخت بگل بیرحمی ٭ باد سحر از میانه برخاست که من باعث شد خاک چمن بوی گل شاداب
بلبل نشد من چشم تماشا روشن ٭ گفت آه بجانان که رساند خبری ٭ باد سحر از میانه برخاست که من
به لاله گلاب راهی فرد بی روی تو زنده میتوان بود ولی ٭ این زندگی از هزار جوان
بتر است ٭ جان عمر اخذ نگ جان شکافت فراق جگر سخلد ولی گردش سپهر ان شهر آئین جان
میگسلد کاش در عالم تعلق فکر معیشت میان نمی بود تا هیچ آفریده از نور دیده خود جدائی تجویز نمود
نگهها در نظرم خار است و روز روشن در دیده شب تار موئی خیالم بر لوح دل سرگرم صورت سازیست
و دل در آرزوی دیدار از غرفه چشم مشغول نظربازی از ناتوانی مو بر تنم گرانی می کند و آتش اشتیاق
در کانون سینه آغاز سوز نهانی دیده دریا بار ابریست که از تاثیر گرمی آن بریده اند و دل بیقرار دکان
سیماب فروشیست که متاع اضطراب در و چیده بیت دل بامید وصل تو همدم جان نمیشود
جان بهوای کوی تو یاد چمن نمیکند ٭ چمن آرای ریاض آفرینش که زیبا نهال خلقت انسان را
در بستان سرای گیتی نشانده و تخم مهر و محبت در مزرعه دلها افشانده بنوبهار فضل و کرم خود سبب اند که
گلهای مراد در گلشن تمنا شگفته و نسیم سحری در گشایش کار تنگدلان اعجاز عیسوی بکار برد
رنگین نامه که بیاضش چون طلعت صبح دلگشا و سوادش مانند مشک تاتاری عطر سا بود نزول نمود
اگرچه خط و عبارتش نسبت بسابق تفاوت کرده لیکن مقتضای سعادتمندی آنست که
برفرزند و منشه زر سعی و کوشش در میدان کسب هنر تا زند و هم اولی خط و مهارت املا و انشا چنان
لوای تفوق بر افرازند هنر درختیست که دولت بار آرد بل ابریست که باران در و گوهر بارد
ابیات هنر است آنکه زور رسد یاری ٭ همه داری اگر هنر داری ٭ هر که ز آموختن ندارد ننگ
در بر آرد ز آب و لعل از سنگ ٭ از هنرمندی بجز دولت ٭ بی هنر کی رسد بتاج و تخت لازم این
سخنان را آویزه گوش هوش سازند و تحصیل چنین نعمت پردازند به سخن شناس رای
بهگوان داس گلشن فزا جا بهار طبع ارتیه عاطفت ضمیمه متضمن اعتذار از
خاطر اخوت مآثر ز وقوع آن اصلا تشویش و ملالم نبود و رود نمود جائیکه استقامت مزاجها

فراجها در میان آفتاب محبت معنوی بر ساحت خاطر پر انوار افشان ست گنج ظلام کده و نیم کاره امکان درو
ابیات گر ز دست زلف مشکینت خطائی رفت رفت ٭ ور ز هندوی شما بر من جفائی رفت رفت
در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار ٭ هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت ٭ سیر گل هی
قصبه انور اکه مرکوز خاطر ست با وصف قرب این همه دیر چرا اشتیاق آن مکان متبرک محاذ مظاهر
الهی بسمع آن شکسته دل و قائق آگاهی رسیده باشد بیت اگر فردوس بر روی زمین ست
همین ست و همین ست و همین ست ٭ امید که اراده صواب آماده زود بفعل آید تا بگلگشت آن
مرغزار ارم تزئین وقت خوش گذرد و چشم انتظار بفیض روح مقدم شریف روشن گردد و فرد
براه دوستی هرکس که بی منت قدم ساید ٭ بهر گامیکه بگذارد ز ناخوشی از و بالی بهر سخن شناس
رای پیشه دارد اسس فرد اگر گوئی تو باشد مر اجمال دخول ٭ رسد بد ولت و صل تو کار من بحصول
نمیقه انیقه که هر حرفش تحفه گنجینه امض محبت قدیم و هر نقطش منبع زلال کوثر و تسنیم بود عز ورود نمود
مقدمه خدمت جزیه مکرر بقلم آمده هر چند فی الحقیقت خوب ست و ظاهر معیوب انشاء الله تعالی بعد ترتیب
طومار روانه خجسته بنیاد میشود چون خانصاحب و قبله برای کامیابی فقیر غائبانه فرموده اند در رکاب
ایشان عازم حضور پر نور میگردد زیاده عمر باد به لا الهی سکه بیت دلم بی وصالش صبر
ندارد و چو بیگانه کاشنائی ندارد ٭ حالتی که از مفارقت میگذرد نمی توان گفت و نمیتوان نوشت
زیرا که گفتنش وقتی و فرصتی میخواهد و نوشتنش جان تن می کاهد ناچار بد عای گرایید خط فرحت
نمط که بیاض غازه ناصیه ماه رویان و سوادش وسمه ابروی مرغوله مویان کرد رسیده و دیده
دل را نورانی نمود جنابیکه نوشته اند میل خاطر باکتساب هنر بیشتر داشته باشند که این کالای دو سنت
بالا بضاعتی ست پایدار و نفعش بسیار یعنی هرچند بخرج در آید در دخل بیفزاید و از گزند سرقه
بهر حرص خطر نیاید و بهر مند هر جاکه رود اهل دول معزز و محترم دارند و قدوم او را مغتنم شمارند نهایت
این گوهر بی بها قدر را از در گرو محنت ست لازم که طالب این گرامی فن وقت را از دست ندهد
فرد تا غم نخورد مرد نیفزود قدر مرد ٭ تا لعل خون نکرد جگر قیمتی نیافت

برهمن شناس سخن‌ها کردن موهن وکیل نواب داود خان فرد

دل پیش تو و دیده از جمالت محروم ٭ ای کاش که دیده نیز با دل بودی ٭ اگرچه تیر سیل مکاتیب
گوهر سن بندگی را آب نیفزوده ما لکن دلها آگاه است و سوز نهانی بر صدق مقال گواه که در هیچ
حال از استحصال لطایف حفظ الغیب غافل نبوده لله الحمد که از اثر جاذبهٔ قلبی مکاتبه قدر افزا که ذریعه
استخراج بخت مندی و وسیله استنباط سربلندیست ورود نمود مزاج محبوب را ترغیب نگهم خوشیها
فرمود مرصد که بعد از سهم سواد دیده ببسود صحائف شوق افزا روشن و خورشید تفقدات باطنی بر ساحت
دلها پرتو افکن شد با مشفقی میان نور الله که استکشاف احوال عاجزی نموده‌اند و بر تقدیران فاه سعی از ال
شغل مسعود موعودی فرمودند فقیر بالفعل بکاری عمده مامورست و باشاید جمعیت باده پیمای عیش
و سرور اگر برای مخلص‌زاده کاری مناسب توانند گرفت یاد دهی باید کرد زیاده عمر باد به مجموعه
اهلیت میان نور الله پیام رحمت انسیام از رقیمه رمز شناس سخن‌ها کردن مع پیرایه انضمام
یافته مشام سرور موفور اطمینان نامحصور گردید و شمایم مکارم اخلاق مشام ارباب وفاق را معطر گردانید
بیت خدا ز سوز دل آن سینه را نگهدارد ٭ که حق صحبت دیرینه را نگهدارد ٭ اختر شناسان
اسرار آسمانی آثار ثروت و اقبال را که از لوح پیشانی شریف استدلال می‌نمودند چشم ظاهر معاینه
افتاد و سواد خوانان صحائف پیش‌بینی اطوار ترقیات که از ناصیهٔ احوال ایشان استخراج می‌فرمودند
بهره‌ور نهاد امید که همواره بساتین آمال بر شحات سحاب کرمت ایزد متعال منضر باشد چون مخلص
به علاقهٔ خدمت امینی فوجداری پرگنه انوار او راوان معزز ست و کسوت حال لطائف جمعیت مطرز خاطر
خاطر جمع باشد زیاده عمر باد به لاله تلوک چند خدمتگار خالی مشتمل بر تلازم
تیر و کمان بیت ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ٭ چون ساغرت پرست بنوشان
و نوش کن ٭ از آن بازکه گردش چرخ معکوس من ناتوان را هدف تیر هجران ساخته و ناوک انداز
فلک نا ساز چون تیر از شست مفارقت دور و ست انداخته پشت طاقتم از بار غم کمان آسا خم گشته و
جسم ناتوان از تیرباران الم نشانه گردا ز نجا گشسته پهلوی جان به پیکان تغافلها هی آن سخت

کمان فگار و دل حیران چون خانه کمان از اثاث البیت جمعیت برکنار از انجا که مزاج کج
فهم زود رس تیر آسا بکیش راستی آشنا و بخلاف سهم کمان (یعنی اسباب خانه) از خیال کج نشینی و کج اندیشی متبراست
اگر گاه گاهی چله نشینان هجران بیاد آرند گنجایش دارد حقیقت معطل نشینی در رنگ کمان بی زه
پی بی بانغز نگاشته میخواست که خود را لسان تیر به هدف مقصد رساند لیکن بسبب کشش آن ابرو نگاه
اخوان که چون بیلک سر براه آورده بجگر می خلد بهم نرسید حالا که ایشان چاق شده اند بعزم مصمم دارد فکر
جمعیت فقیر که چون کمان بقربان پیوسته بخاطر متمکن است ترکش نخواهند داد و فقیر دو بارا
ست گوشه ابروی التفات ؛ این صید رام را بکمان می توان گرفت ؛ تا مهر منیر خطوط
شعاعی ترکش زرین برکمر دارد کمان راستی در قبضه آن سهد رستان باد سخن شناس را که
پیغمبر داس صاحب امیدگاه برادران سلامت ورود دل صفا منزل آگاه ست و خلش
خاطر را خاطر ملکوت ناظر گواه صعوبت علل متعدده که بر مزاج بلاج طاری ست خون جگر بکاوش این غم
از دیده دل جاری آنقدر که اندوه افزای پایه اخوت را از عارضه بیقرار ست چشمه چشم را حالت ابر
آذاری بیت یارب بسرش حکیم دانا بفرست ؛ وز بهر شفای او مسیحا بفرست ؛ مناجات
بحضرت باری تعالی بخدمت رباعی ای آنکه دوای دردمندان دانی ؛ روحی بدمی در تن بیجان
آنی ؛ گر یک نظر افکنی بحال بیمار ؛ مشکل شودش حل بصد آسانی ؛ رباعی ای از
کرمت خزان بدل شده بهار ؛ وز ساحت تو محیط بگرفت کنار ؛ بر حال مریض ما نظر کن که کند
علت ز مزاج او بفرسنگ فرار ؛ رباعی ای مهر زرفشان بخورشید دهی ؛ وی جام
جهان نما بجمشید دهی ؛ مشکل همه حل شود بفضل تو اگر ؛ بیمار مرا شفای جاوید دهی
رباعی ای فضل تو درد را دوائی بخشد ؛ هر پی سپر را سر و پائی بخشد ؛ درد دل بیمار زحد
می گذرد ؛ امید که لطف تو شفائی بخشد ؛ به لاله تلوک چند خدمتگار خانی اقبال مند
و لب بیجان پیوند همواره در اقران معزز و در همچشمان سر بلند باشند خبر سپری شدن ایام
حیات ... شما کز بزرگوار ... حسرت پاشید و خساره حال را بناخن ناکامی خراشید

حیف که صاحب دلان را از سیل حوادث روزگار غدار اقامت دشوار است و مقبلان را در شهر بند
فنا همیشه بدل خار خار فرد گلستان عمر را در مرغزار روزگار ٭ نوبهاری خالی از باد خزانی کسی
نیافت ٭ بر بیطاقتی خاطر رنجور باز ماندهای آن مهجور چه نویسد که همیشه در شعلهٔ مصیبت بریان و سیلاب
خونین گریان می‌باشند و به نالهای جانسوز و فغانهای حسرت اندوز رخنه در دل فلک سنگدل
کینه‌توز میکنند الله تعالی توفیق صبر کرامت فرماید ترکهٔ متوفی که نزد رحمت خان امانت است زود تفریق
که سعی حق بجا فوق مراتب اعانت و امداد است زیاده عمر باد به منشی الممالک رتی رام فرد
مردم دیده بپای قلم افتد هردم ٭ که مرا نقطهٔ حرفی کن و با نامه فرست ٭ اظهار شوق را حوالهٔ بیانها
به مطلب میگراید نمیقهٔ طمانینت پیرا هوش افزا محتوی به تعزیت شما کز بزرگوار که در جوار رحمت آفریدگار
با حوران جنت المأوی هم آغوش و همکنار باد وارد شده اگرچه فردی را از افراد موجودات به پیک اجل
لبیک اجابت باید گفت و هر صنفی را از اصناف کائنات سر بگریبان عدم باید نهفت لیکن بر
بیکسی و تنهایی متوفی رقت می‌آید بهر حال فرد بدست ما چو ازین حل عقده چیزی نیست ٭
بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم بهتر است ٭ خیر خواه ترک خدمت جزیه نموده در خجسته بنیاد موقف
است در باب نوبت لشکر ظفر پیکر با استصلاح عزیز القدر ارجمند لاله تلوک چند بخوبیکه بر نگارند لعل بد
به لاله تلوک چند فرد سواد دیده را مردم تو بودی کی بود یا رب ٭ که این ویرانه بار دگر مردم
نشین گردد ٭ چون آگاه است و مالک دلها بر صدق گفتار گواه از آن باز که از علاقهٔ خدمت جزیه
افتاده در خجسته بنیاد متمکن است کشش لطف کیمیای ضیا چه از دولت دیدار مسرت آثار میکند نخلبند ریاض
آفرینش سببی سازد که چمن زار صحبت رنگین سرسبزی نهاده و از نسیم بهار دیدنها گل چیدنها میسر آید
و سر بلندی روز افزون باد به سخن شناس ای بهگوان داس بیت سواد دیده
حل کردم نوشتم نامه سوی تو ٭ که در هنگام خواندن چشم من افتد بروی تو ٭ داستان شوق
چون لف مشکین کاکلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن بعجز و کوتاهی دمساز لاجرم به مطلب
می‌پردازد که رخصت از خدمت کثیر المنفعت بسبب عجلت بدرقه میسر نیامد

شیاعه معذور باید داشت شکر خدا که قرین خیریت به لشکر ظفر اثر رسید و به دستگیری نواب والا جناب کوکلتاش
خان در سرکار بادشاهزاده جهان و جهانیان جهاندار شاه بهادر به بعضی خدمت منصب منشی‌گری
مورد نوازشها گردید و امید واثق است که عنقریب به شاهراه جمعیت چهره کشاید و کشایشها تدارک مافات نماید
لیکن غبار مفارقت به پهلوی نزول نجابت و صدمات مهاجرت عروق جان میگسلد غبار کدورتها بر صفحه
خاطر القدر نشسته که شستن و شو به سیل تنگ دشوار و تجمل دل صفا منزل با آه سرد بخودی تنگ بسته
تصفیه آن مصقله کوشش امریست دور از کار بیت بس که دارد گرد کلفت چهره احوال من
روی میمالد بخاک آئینه از تمثال من صنع پرداز حقیقی که نقاش مخلوقات را بر صفحه هستی کشیده عرصه جهان
رنگ و سیما امتزاج بخشیده نقش وصال بر لوح تمنا برکشد و دیده دیدار طلب را چون چشم تصویر
سزاوار حیرت نپسندد زیاده عمر باد بیت سر امداد اهل سخن شها کر و کمین فرود
دریچه منظر در نگذارد دیده من ۞ بجز خیال تو از هر چه هست مسدود است ۞ خبر عزیمت میمنت
قرین با این طرف فتحا ابواب خرمی بر روی دلها گشود و خضر مشربان وادی طلب را به چشمه سار حیات
ابدی هدایت فرمود خوشا وقتی که صبح وصال از مطلع اقبال دمیدن گیرد و شبستان آمال به مصباح
قدوم فرخنده لزوم روشنی پذیرد بیت کی بود یا رب که شود بهره ور ۞ دیده ز دیدار و گوش از خبر
دوستدار الی الیوم در قصبه ... پور بیکار نشسته چون میداران در رکاب شریف اند تشخیص جمع
جزیه بر آمدن آنها موقوف امید که به دولت و اقبال بر جناح استعجال تشریف آرند بیت
بیا که آمدنت از خدا همی خواهم ۞ بیا که گوش بر آواز و چشم در راهم به الا ایها الملوک چند
خدمتگار رخالی بیت منزلم منزلی از دست فراقت فریاد ۞ آه گر ناله زارم نرساند به تو باد
اگر از شوق حرفی نویسد آتش بقلم در گیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند به عرصه آفاق شور محشر پذیرد نامه
بید عامیگراید خطوط نامه عنبرت نمط که بیاضش چون رخساره خوبان منور و سوادش مانند مشک
ختن عنبر بود ورود نمود اراده عزیمت از خجسته بنیاد به لشکر ظفر اثر که پیش نهاد خاطر است نهایت
مضطرب گردانید با وجود قرب جوار دولت دیدار میسر نمی شود والله اعلم کی خواهد شد انشاءالله تعالی

دریں هفته از ترتیب کاغذ فراغ یافته به مقصد می شتابد بهر کیف تا رسید مشتاق توقف لازم است
مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی * این نه حرفیست که گویی و شکر خند کنی لب مرد اهل سخن نیها ...
لو کمن این جو فوجدار بیت بحر لیس ست ای خدا از دو وصالی بده * شوق مده این
پا پر و بالی بده * اگر در طریق شوق قلم می راند در اول قدم در گل می ماند ناچار از این ... دشوار
کشش صعب المرور پای همت پیش کشیده مطلب می گراید که چون عمری بصعوبت نورد پیها شغول ...
بحر بان مع حصول بود نیابت امانت جزیه استخاره شریف اختیار نموده قصبه عنبر بوره رسیده در سواد
کن بینداران واقعه طلب در خجسته بنیاد هنگامه آراشده گردن بقلاده سخن شنوی بنی سپارند چون ... بها
عطف عطف کار دارند از انجا که پرواز گنجشک تا لب بام ست ستیزه با بزرگان خیال خام خدا کند که ...
ناتمام آن رفیق بدین انجام بجایی نرسد که مراجعت شریف قرین آرزو و سبیل از دو منزل مقصود اتفاق افتد
یا رب آن آهوی مشکین بختن باز رسان * وان سهی سرو چمن را بچمن باز رسان * لاله تلوک جیب
بیت صبا بغبار بیت را بجنبیم باز ساند بیان ها و صبا این غبار خاطر ماند * اضطراب خاطر از حد
گذشت بعلت عدم طیاری کاغذ بدین نهایت نگشت حیف که با وصف قرب مسافت آرزوی دیرینه
جبل ماند و بیلک حرمان مشتاق را نشانه وار نجاک نشاند بهر حال اگر چندی در خجسته بنیاد توقف
افتاد خبران میرسد و الا رضای مولی اولی زیاده چه نوشته شود چه نویسد رقعه ملا از دست
پسر خود در نظر آمده مراد خواهم یافت * چرا که حال نکو و قضای فال نکوست * استعداد این تحصیل اتفاقات
عدیم الاستطاعت این تحصیل نیست که محک امتحان آن سطوح فطرت فلاطون با کامل عیار برآید
لیکن اگر بیاوری بخت و دلالت طالع منظور نظر اکسیر اثر گردد هر آینه از تخصیص کم فطرتی و فرومایگی بر آمده
بر اوج نیک اختری چون مهر و مشتری صعود نماید قطعه از وجود مسند اقبال زینت یافته
در ترقی تو بخت حاسدان خواب باد * بنده می خواهد مراد از تو فیض تربیت * ای فضل حق
ترا باغ امل شاداب باد در قطعه ملازمت دهاب بی منت و رزق بی نعمت که فضل
بیکران لوای دولت خاقانی باوج علیین بر افراشته و مائده روزی اصناف موجودات بر نهاده

لحاظ ارض مهیا داشته چون خواهد که هر زه گرد منهج پریشانی وجاده نورد طریق بی سامانی ارباب
رساند القیام جناب دولتمندان عالیمقام وجبه همتش سا زد و نظر برین مطلب ارجمند صورت حال نیازمند
ازانجاکه برهبری سعادت روی ارادت بقبله حاجات آورده امیدوارست که باستفاضه انوار تربیت
زنگ زدای آیینه مقصود گردد مصرعه هرمس که بکیمیا رسد زر گردد ایضا بیت الهی تا جهان
نام باشد در جهان باشی ٭ بدولت کامیاب کام بخش و کامران باشی ٭ مفقود الاستعدادی
که مساعدت بخت و معاضدت طالع ره بدر دولت سرای والاجاهی برده و حلقه در گوش بخشش آرد و سرایه
بیمن قبول و برکت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و جلال از حضیض بیقدری بر آورده لفراز پایه قائم اورنگ
نشین اختری صعود نماید مصداق این مقال صورت حال نیازمندست که باستجلاب سجدات جناب
بحانیان مآب ناصیه تربیت برافروخته امیدوارست که بنظر الطاف ملحوظ گردد بیت گر بلیهم آمر بستمند
التفات ست امیدم از خداوند به عرضی بجناب لطف الله خان مرحوم بیت
در دو گم قیمتی از در شکستن بیش ست ٭ به که پر سنگ گم گوهر بی قیمت خویش ٭ بیچ بحان حرمت
اضافه امتیاز یافتند و فدوی در مقام بریز بریزست و نائره حسرت از کانون سینه شعله خیز پیداست
که بیچارگی ناتوان بنیان کار تا انجا رسیده که در پیش نفس خوش شرمنده نیست و مصدر تقصیری نیز از
انهم تصویر باشد نشده از پیشگاه انصاف امیدوارست که مورد نوازشها گردد یا خط آزادی بیابد
در کنج مولت بدحالی بسر برد فرد انکه از چشم تو اند حیرت مرا بی تقصیر ٭ چشم دارم بدین و گرفتار شود
بجناب نواب بخشی الملک میرزا صفوی خان عرضداشت غلام مادیوام
تارک نیازمندی را بنجلهای تسلیمات سربلندی برافروده بموقف عرض مقتبسان انوار حضور نوب
اکرم الطاف آجناب عالمیان مآب که بپایش ارتفاع سرا پرده دولتش بخط شعاعی مهر منیر منعقد
بست و عالمی بریزه چینی خوان الوان نعمتش متمتع و مستبشر میرساند که فدوی بعد حصول خصمت از
خدمت اکسیر خاصیت بتقریب خدمت امانت فوجداری پرگنه راجپور نوزدهم ربیع الاول بمکان خدمت
رسید و زمینداران کلهم اجمعین موافق ضابطه پیش آمده حاجز او بدند چون بتحصیل این اجمال السبب

آمدنی محصول تمام سال دوازده ماه جاریست موافق ضابطه و معمول عمل نموده مبلغی که موجود نمود ابلاغ
حضور نموده آینده کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط انتظام که از خارج بسمع عالی خواهد رسید ظل عاطفت بر مفارق آمال
و آمانی لایزال باد ایضاً فدوی عقیدت اعتصام ماده ورام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوده و در جنب خلوص
حسن عقیدت بر آمده به عرض بار یابان حضور نواب مستغنی عن الالقاب خدایگان قدردان دل
نشینش بکام بخشی ناکامان روزگار چون تموج بحر بی پایانست کف گوهر نمود جود کش در حقیقت
بسان ابر نیسان گهربار میرساند که عرصه شهر حال کفره ضلالت سگال با جمعیت کثیر درین ضلع و
دشت او بار گشته قصبه ابوره او اکثر دیهات جدید و سپهر حاصل را قتل کرده دست جسارت بنهب و غارت برگشوده
و قافیه عافیت و تردد کشتکاری بر ساکنین و متوطنین تنگ نموده فدوی با وصف قلت سه سپندی
غنیم پای اقامت در زمین کین افشرده بمخالفت و مدافعت پرداخت و در حفاظت قطعات قریه
و کمک صیانت دیهات قرب جوار مساعی موفوره بظهور رسانیده دست تسلط مداخلت آن فرقه لازم الاحتراز
کوتاه ساخت درین ضمن ایالت و ایالت مرتبت مغل خان ناظم صوبه خجسته بنیاد با فوج گران به تقریب باغ
روضه منوره روحی بعزیمت بانظر فرما آورد و ادارگی غنیم جهنم مقیم خبر یافته فوجی بتنبیه و تادیب
تعین نمود صاحبان قرین یاس و خذلان خائف و هراسان ره وادی فرار نهاده و بسر تگی اقبال
نواب نامدار جمهور سکنه و عموم متوطنه از اذیت گمراهان شقاوت شعار محفوظ و محروس بوده زبان بدعای
برگشاده بند فدوی ده هزار روپیه ارسال داشته بقبض خزانه مرحمت شود سایه هما پایه بر تارک بندهای
جان نثار تا گردش فلک دوار مبسوط باد مستجاب نواب بخشی الملک میرزا صفو
خان عرضداشت فدوی ارادت انجام ماده ورام که صفحه دل را به رقوم
اوعیه خلود عهود دولت و اقبال و دوام ایام حشمت و اجلال مرقوم دارد و بعد تقدیم قواعد
بعرض فیض انتما در آن پیشگاه فضل و افضال نواب دریادل بحر نوال قبله آمانی و آمال میرساند
مدتی او قات میمنت آیات بخبر ولادت اختر برج سعادت و نخل سالی نوباوه باغ دولت و کامرانی
ثمره شجره حیات و زندگانی سامع افروز گشته غنچه قلوب نوید طلبان را بسان شکوفه نوبهار

ار نسیم بهار شگفته گردانید و بتمام حصول عمر ابدی که عبارت از میلاد و اولاد احفاد است بشارت جان
رسانید بیت مبارک طالعی فرخنده فالی ؛ بباغ زندگی زیبا نهالی ؛ مبارک و فرخنده باد و ایجاد نو
همایون نجابت و الا نژاد جمیع ملازمان جناب مفیض قرین ذریعه واسطهٔ حصول مآرب و مقاصد شود ایضا قدوی
ماه پور ام تقدیم آداب کورنش و تسلیم ذریعهٔ سعادت و وثیقهٔ عبادت انگاشته بعز عرض حق آگاهی محفل
فیض منزل نواب جلالی خطاب سپهر جناب مرجع مآرب جهانیان جلیل القدر منیع الشان فیاض عالم و غمخوار
دستگیر هر توانا و ناتوان میرساند که درین خجسته زمان دولت اقتران مژدهٔ اضافهٔ منصب و مراتب آوازه
خوشی و شادمانی به مسامع اعالی و ادانی در داد و تأیید عشرت ساز ازین نوید مسرت طراز از غایت
نشاط و نهایت فرحت و انبساط در انجمن فلکی برقص آمده کوس شادی و مبارکبادی بر بام سپهر نهاد بیت
ازین شادمانی جهان تازه شد ؛ دل آسوده گشت و روان تازه شد ؛ چمن آرایی یاض اقبال فرخنده
و همایون نهاد و نخل ترقیات روزافزون در جویبار بهروزی بالیده و قد کشیده وارا و اختر در سپهر انجام
کارها محتاج بتاکید نیست کیفیات خورسندی و دولتخواهی و کفایت از روی دل تشخیص کم متعاقب میرسد
بعرض خواهد رسید زیاده حد ادب تا بدید کوکب دولت و اقبال تابنده باد به مجموعهٔ خوبیها پیغام اس
محرم خانی بیت تا در خیال یار پریخانه گشته ایم ؛ یوسف خجل شود چو در آید بخواب ما ؛ ز رقیمه
کریمه متضمن کلمهٔ فراموششیها رسیده خاطر را متوحش گردانید مگر نه برسبیل صحائف آن بود که رسیدن گاه
دوستی را بصرصر مهجوری زمانه آفتی رسیده باشد در عالم بشریت گاه گاهی چنین اتفاق می‌افتد
وگرنه در عالم خیال همه وقت دیده بر جمال مه مثال محو تماشاست و از تمنای شوق لوح دل آئینهٔ
لقای بهجت انتما [illegible] خود انصاف فرمایند که مستغرق محبت مستور الشکوه فراموشی چه کار است سالک
مسالک باطنی را از رعایت رسمیات ظاهری چه ضرور فرد در و دیوار من آئینه شد از کثرت شوق ؛
هر کجا می‌نگرم روی ترا می‌بینم امید که حاضر و غائب با خود تصور نمایند و بنظر خاص که مقبول مختار
برگزیدگان عالم اخلاص است اختیار نمایند به نتیجه دودمان فضل و کمال خلیفه
حسن چلبی خلیفهٔ صاحب [illegible] اکثر عزیزان سخندان که بچاشنی نظم و نثر مذاق جان شان

آشناست به تقریب دعوت بغریب خانه محفل آرا بودند از اشعار متقدمین بلاغت شعار سحبان فی کلام
افکار متاخرین سخن گزار فصاحت آثار مطارحه میرفت رضوان شاعری که کلام دلپذیرش مقبول [illegible]
و سخن بلندش مرغوب صاحبدلان است بیتی از اشعار ملک الشعرا عرفی شیرازی برخواند بیت
جام یاقوت می لعل بهم بالاید ✿ اثر نامیه چون لاله و داغش مثل ✿ گفت که مثل لاله بجام یاقوت
مناسب ولیکن مثل داغ که سیاه است با می که لعل فام است تناسبی ندارد همه موشکافان دقیقه رس
مقدمه جواب ندادند و مهر سکوت بر لبها دوختند آن کاشف رموز سخنوری کشاف دقائق نکته پروری
چه میفرمایند حق اینست که ملا منیر در وصف لاله بیتی چند گفته است که گهرهای مناسبت در رشته نظم سفته [illegible]
ابیات از وست ابیات سواد گلشنم حیرانی آرد ✿ ازین لاله که بر دل داغ دارد ✿ بسینا در [illegible]
ساخته جا ✿ در آغوش شفق شب کرده ماوا ✿ چو نیکو بنگری داغ دل می ✿ به مستی بود افتاده در [illegible]
دل وی جلوه آرا ✿ بمریخ آتشی کرده محل جا ✿ درون آن بهین داغ سیه تاب ✿ مگر زاغی نهان [illegible]
سرخاب ✿ فلک تمثال او را چاره سازد ✿ اگر خورشید را صد پاره سازد ✿ مجموعه خوبیها شیخ نور الله
ابیات این پیک نامه بر که رسید از دیار دوست ✿ آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست ✿ خوش میدهد
نشان جمال و جلال یار ✿ خوش میکند حکایت عز و وقار دوست ✿ سامی مکتوب جمعیت اسلوب [illegible]
تقریر جزیه ممالک محروسه از پیشگاه جناب جهانبانی بعهده آن بانی مبانی قدردانی [illegible]
افکنده به مواد سرور و شادمانی افزود شکر خدای که حق بمرکز قرار گرفت احکام شریعت غرا و ملت بیضا بکار
شریف رونق پذیرفت مراعات مراسم آشنائیها که از نظر بر قدیم ارتباط کنون خاطر آن والا جاه است [illegible]
ظهور یافته محمدت ثنای آن خلائق از شرح بیان می داند به مقوله ما شکر نا کی حق شکر کی فایق گویی [illegible]
مصرع ولیت ندیده خدای گس الغلط ✿ بالفعل خدمت امانت فوجداری پرگنه [illegible]
جاگیر بخشی الملک میرزا [illegible] بتلخیص تعلق دارد و [illegible] خوش شاهد جمعیت ست خاطر خادمین [illegible]
الوجوه جمع باشد به مجموعه خوبیها راسی [illegible] بیت شنیدم لطفی ست گر
پای محبت درمیان باشد ✿ و دل از دست تو زخمی خورد گفتم نوش جان باشد ✿ دوستان

صاحب الرضا جوئی احباب بر همه کار مقدم انگاشته در هیچ حال مراعات این رابطه مهمل نمی گذارید
مهربان باندک لغزشی در سلوک امر سهل که تا گریز عالم البشریت ست آنقدر نفرت گزیده اند که از وضع بین
ایشان هرگز رایحهٔ الفت به مشام جان نمی رسد غیر از نفاق که منافی اطوار ارباب اشفاق ست از صحیفه
احوال شریف معاینه نمیگردد از انجا که لطف و کرم بهترین صفات انسانی بل حاصل عمر و زندگانی ست لازم
که بعد ازین تدارک مافات بعمل آید فردا زجبهه کریم گره زود وا شود یک لحظه بار خاطر دریا بود حباب
هر چند میدانم که آن نعم فیوض یافتهٔ اخلاص باطنی رابجان ارتباط دلپذیر خاطر پسند منظور ست تا در عالم صورت حفظ
مناصحت که عبارت از ترسیل رسل و رسائل باشد نیز بسیار ضرور و قبول بزرگی رباعی زان می که رگ تیم
شهر صورت زیرا که معنی ست اثر در صورت با این عالم صورت ست ما در صورتیم با معنی توان و بدیگر در صورت
بیه مجموعهٔ خوبیهای رای سپهر داس چمن پیرا بساتین آفرینش ریاض امانی آمال
آن مجموعهٔ دانش و بینش بر ابر رشحات سحاب فضل و احسان منضر و ریان داراد مکاتبهٔ فرحت انگیز
که بیاضش چون طلعت تابناک صبح صفا خیز و سوادش مانند کاکل عنبرین مویان غالیه بیز بود غبار
ملال زنگ کلفت و محنت از مرآت خاطر زدود و تهنیه عزیمت لشکر و تاکید فاقت بادین اوراهمار قدم همه جسته
پروانه طلب حضور بمهر عمدة الملک نواب فیروز جنگ بهادر بنام احقر رسیده لیکن مرافقت شریف را
بر ارادهٔ آنصوب بفضل ترمیدانند اگر اتفاق افتاد زود میرسد و الا انتظار نخواهد کشید عزیمت
کرده عزم سفر حفظ خدا یار تو باد همت اهل نظر قافله سالار تو باد مضمون شقهٔ درایام ترک
منصب جناب نواب غفران پناه لطف الله خان در دیوان قضا و قدر
بکلک قدرت قادر مطلق چنین ثبت گردیده که چون خواهند که برگزیده عنایت
یزدانی بمرتبه دولت عظمی و منزلت رفعت مهم نرسد بصعوبت صوری و شدائد ظاهری بیازمایند
هرگاه ایام ظهور مواد اقبال و شیوع ارکان اجلالش منتهی گردد نکوهات سریع الزوال
و ناخوشیهای قریب الانتقال بچشم عبرت بینش جلوه دهند و چهره گشای مطلب مطالب گردد
آن نواب کریم الخطاب منبع فضل و احسان معدن لطف و امتنان بستاینده اشراق حضرت واهب مطلق

که بوسعت مملکت و دولت سلیمانی و عظمت چار بالش وزارت کامرانی کمترین مواهب جلیله‌ٔ
جهانست که در کمتر مدتی عالی بشمول برکات دولت محاسن و بهر فطنت نواب سطوت فطرت بکام اخلاص
گردان الله قریب مجیب بکاشف رموز سخنوری میرزا محمد [illegible] شاعر فرد ازد
غبار رفت و ز دل کلفت :: این چه پایهٔ یوسف ست یا نامهٔ تو :: بشارت افزایش مراتب ایشان
از سطاوی آن حرز جان بسمت تبیین و ایضاح یافته انشراح و افزایش و ارتیاح قلوب احباب از
گذارش طراوت بخش بساتین گیتی بجمیع هواخواهان مبارک و فرخنده گرداناد و آن نهال بارور اقبال
منظور انظار ارباب نظر را از نسائم نا ملائم روزگار غدار در کنف حمایت خویش مصون داشته
[illegible] بقا سهر و شاد و [illegible] فرمایش نشاط غم تراش در جمعها جوش و خروش و نغمت بر [illegible]
[illegible] از شورش و گزاف خودنمائی خاموش شود و در دل مینا جا باید هنگامه آرای شهر و محفل [illegible]
غزلیکه از بطن فطرت بعالم ظهور رسیده بقلم می آید غزل ای متاع دل و دینم شکست لعل [illegible]
نسخهٔ عشق تو بر لوح جبین انشا کرد :: خوابم از دیده سفر کرد و ز دل صبر و قرار :: تا نگاه تو بدلها خلل [illegible]
غمزه ات کشت مرا لیک شکر خندهٔ تو :: جان بلب آمده را معجزهٔ عیسی کرد :: تا ز آئینه برآشفتی و رفتی [illegible]
آب آئینه ز شوق تو بجو ماوا کرد :: دیدها فرش و نظر با همه پا اندازست :: مژدهٔ مقدم خیر تو بدلها جا کرد
چه عجب گر دل سنگین ترا نرم کند :: رایت حسن ترا آنکه فلک فرسا کرد :: چشم بدور سیاه و دیک آسا نشین
که دل از شوق لقایت در چشم وا کرد :: چاک گل کرد ز خونریزی چشم سیهت :: چه ستمها که آن [illegible]
بی پروا کرد :: غنچها عشرت جم تازه کن امروز بجام :: خون دل خور و هر آنکس که غم فردا کرد :: لعاب [illegible]
فطرت میرزا اسجاد شاعر بیت گر چه دل سوختهٔ آتش مهجوری شد :: نامه ات [illegible]
مرهم کافوری شد :: سواد شرائع که کحل الجواهر معانی عبارت از آنست بر بیاض دیده جا داد
بیاضش که غرهٔ صباح کامرانی [illegible] بدان ست بر سواد چشم جهان بین نهاد علی الخصوص
غزلیکه از نتائج افکار صائبه بزبان قلم عنبر رقم گذشته بمطالعهٔ لطائف مضامین تازه طبیعت
حظ بی اندازه حاصل شد در صلهٔ آن قرابهٔ می ناب که ازالهٔ کلفت قلوب احبا را [illegible]

غزل قبول یافته بمزخوشی افزای مزاج سراپا ابتهاج گردید غزلیکه در جواب غزل عجالةً بخاطر گذشت نیز نگارش یافت

غزل موریم نمودیم زور بازو را ٭ بناتوانی ملکی رسد سخن او را ٭ معلمی ست که درس نگاه آموزد ٭ رموز گوشه چشم تو چشم آهو را ٭ نمی رسد بمیان سخن ز باریکی ٭ هزار بار بدقت شگافتم مو را ٭ رباعی فتنه دل خستگان گره تا چند ٭ گهی بناز کشا قفل چین ابرو را ٭ بیا به شیخی بیچاره رحم کن یعنی بلطف و لطف کرم نازنین خویش خو را ٭ بدرقیقه شناس نکات خفی و جلی مرزا حسن علی حسان عجم داوان سحبان عصر دوران سلامت پرپرور علامه ارسطو فطرت میر محمد عشرت بدیدن مخلص رنجه نموده بودند تا دیر رونق افزای صحبت احبا بوده از نتایج ابکار افکار و اشعار منتخب شاعران سخن از مطارحه در میان بود جای آنمهربان خالی دیده مکرر خبر طلبیده شد ظاهرا بتفرج باغ و بساتین و تماشای بنفشه و ریاحین گرمجوشش عزیمت برانگیخته بودند در تضمین که نشاء عشرت سرباوج کشیده این مصراع شیخ سعدی مصرع دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست ٭ بزبان آورده فی البدیهه رباعی بتضمین آن گوید همانوقت بدیهه گفته گذرانیده رباعی دلبر که متاع جان فدای سر اوست ٭ جا کرده محبتش میان رگ و پوست ٭ او بر سر مهر است رقیب ٭ دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست ٭ یاری سخن افتاده وقت رخصت تکلیف نمودند که فکری به تضمین این مصرع نیز باید کرد مصرع دستنه گل بدست یارم بسته ست ٭ اگر چه بقدر استعداد و دانش در یافت دست و پای خواهم زد لیکن آنمهربان نیز از صحوان جوهر دقت طبع بلند و سخن وار پسند را کار فرمایند تا جوهر قدرت سخنوری هر کدام بمعرض عرض در آید رقعه بیهکت داس بیراگی بیت عشقت اندر پس صد پرده مرا مفتون کرد ٭ آنکه رخسار ترا دید ندانم چه چون کرد ٭ شکر جمیل ایشان باظهار سیم جرات دل ایشان مها جانی بیراگی همت مطبوع یافته اشتیاق دیده ناکرده اگر چه صحبت داشتن با مردم دنیا برای صاحبدلان خداپرست صحبت نفس باعث تضییع اوقات ست اما به مقتضای مهربانی از [illegible] معنی منجلی بالطبع بهره یاب شیخی و بیراگی گرد و زبانی حاتلی رقعه اعلام بخشند به مجموعه خود ما را [illegible] داس بیت چندان میکش و عبادکه بیهوشی آورد ٭ شاید که یاد ما بفراموشی آورد ٭ هر چند بر بد و تقوی منزو مینازاند

و در زمرهٔ مقبولان درگاه صمدیت سربلند و سرفراز دو جهان بی یارا که جرعه از میخانهٔ لطف و کرم آرزو

بیاد آوردن گناه نیست و خفظ این تیره درویش صاحب دلان قابل اکراه بی دل بیار و دوست یکجا

داشتن انکه ضمنی را خالق و انموده همت بر رعونت و خودنمائی باید گماشت انهم که از گران خواب غفلت

بهوش آمده اوقات شبانروزی با تحصال هر دو مطالب چند مصرف دارند و تارک معاش و معاد اگر

این شمایل حمیده برآراسته نقد قبولیت و نیکوئی اخروی بدست آرند فرد بشوی دست اصلاح تن بجان پرداز

که دل سفید نگردد بجامه شستنها ٭ به مجموعهٔ خوبیهای سخندانی ٹیک رام معمورخانی خالق کار

ورازق بی حیات آن خلاصهٔ موجودات را از عوارض آفات برکنار داراد از چنینکه جلبابات فراق

حایل گشته بشدائد بیطاقتی گرفتار است و از دیدهای طوفان خیز چون ابر بدرار اشکبار هر چند درین چار سوی

آفاق دیده سر منزل مقصود نکشیده و چند انکه در بحر ناپیدا کنار دو هر دست و پا زده از چشمهٔ مراد زلال وصال

بچشیده فرد همچو طفلی که ز دبستان خدمت با غش بهند ٭ میدود و هر قطرهٔ اشکم بجست و جوی دوست ٭ از

که در حضرت کبریا مشیت هر امری را وقتی معین و مقرر است پیش از وقت قلق و بیقراری سهو است از متمسک را

بحبل المتین توکل دست زده نظر بر فضل خداوندی دارد فرد ای دل صبور باش مخور غم که عاقبت ٭ این

صبح شام گردد و این شب سحر شود ٭ بعزیزیکه با همه دسترس عذر بیدستگاهی داشت فرد

هر تنگ مایه گر قابل فیضی می بود ٭ آب هم در صدف آبله گوهر می شد ٭ رقعهٔ مرسله که سر حرفش از رونق

سواد بهر لفظش هزاران نفرین راسزا بود مطالعه نمود آثار خود غلطی بید ولتی از سواد و بیاضش مشاهده

فرمود در یوقت که روزی رسان سواد جمعیت ایشان آناً فآناً ناسامان می دهد عذر بیدستگاهی

علامت کفران نعمت و زوال دولت است فرد هر که با جمعیت اظهار پریشانی کند ٭ میزند فال پریشانی

بحال خویشتن ٭ حوصلهٔ سفله مزاجان قدر تفضلات یزدان بجا نمیدانند و دل تنگ ظرفان توفیق

ادای شکر الهی چگونه در می یابد بهر حال مصرع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ٭ بآن عزیزیکه

بتکلیف ترک شراب ... ساغر مراد بباده صحبت و شغل البرز با دو پیام محکم فرجام ترک

شراب بمواعظ دلپذیر و نصایح هوش افزا در سجاده نسیم رضا اصغا نمود فی الواقع سخن شنیدن

بیخ دولتست لیکن این همه متخالفه و متضاده را چه علاج چند مرتبه بنیت والوف گذشته و مدتی به تقلیل هم ساخت
لیکن بلی این طبیعت با شنها نمیگراید و هوا و زیاده در مزاج موکد آثار فساد گشته آزار رسید لهذا به فتوای چرعه
کشان بیدار دل خشت در و خم یار مینا و بعد ر دو اضر و ر دانسته مداومت دارد و جا و ز از حد گذشته از
منحنی حکم رسیده اند بقول صائب فرد باده در جسم دل پاک پریزاد شود ٭ قطره چون در صدف افتاد گهر
برخیزد ٭ عمر خیام میفرماید رباعی چون کم بخورم عیش زمن پنهان است ٭ و ربیش خورم در خردم
نقصان ست ٭ حالیست میان مستی و هشیاری ٭ من بندهٔ آنکه زندگانی آنست ٭ فرد برد
ذان از ساغر گلابی ٭ که خواب آلوده ام ای بخت بیدار ٭ بهٔ لاله تلوک چند منشی کار خانی
الله الحمد و المنه که دو خدمه مرادان چمن آرای حدیقهٔ اقبال بثمرة الفواد بارور گردید و ریاحین امانی و آمال اثمر
و بالید و برشید بی ضمن اینکه از احوال دوستدار که مستفسار رفت بقول بزرگی که پیش از وقت تکلیف شاق
در مذهب اهل وفا و وفاق حرام ست بمجال طلبی نپرداخت حالا که قسمت یار و طالع مددگار ست اگر بیحرکت
حرکت کاری ساخته شود متم جمعیت خواهد بود علی الخصوص امانت و معتمد اری مهر همه مجال که صرف خاطر
و مشیر حاصل ست و طرف ارادت علی الضمان میشود و اگر بحسن سعی شریف ممکن مقدور باشد خود در اهمال
نباید داشت و گرنه مصرع آنچه در لوح نوشتست همان خواهد بود بلاله نین سکهه منشی لطف الله
خالی ساغر تمنا بجرعه حصول مدعا لبریز باد و فوائد بل که بمقتضای تفضل رسول بود در هنگام
سحاب عالم آب کمال العشق زنین را در کنار گرفته بود چون نجست بخیر مترقب بر وقت رسید هنگام
مدام اصلای عام داده مزاج محبت را سرخوش گردانید نرگس از رنگ یاقوت ممتاز و بوئیس بوی
گل از اظهار و انقداش کام بیرای مذاق و نشاطش جان بخش اهل وفاق ابیات چکانی از رده
اگر دستش ٭ ز سر گوشی و هم پاید جهر ٭ فشانی از و رشحه بر بال زاغ ٭ بر آید لطاوس از صحن باغ ٭ خا
دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن این قسم شراب بی گزک ... بعد ازین هر گاه که همت
فرماید هر دو نعمت معاً برسد در مناجات و ختم کتاب ... شکر و سپاس بارگاه کارساز
بی نیاز که چندی از مسوّدات بنده که در مجاریات سلطانی از دست غارتگران محفوظ مانده بود

درین صفحه بطریق یادگار همت سواد پذیرفت منشی را هرچه باید درین انشای عدیم النظیر موجود است
اگر بمطالعهٔ محاوره فراولت و مداومت نماید در عبارت آرائی مضامین رنگین بتمهیدات دلنشین و گزارش
مطالب و آداب چه گونه شیوا بیان سخن گزار و چه آئین انشاپرداز بی ساده و پرکار [illegible] حیف حیف که عمر
گرانمایه در فکرهای لاطائل و تلاش معاش بسر رسید و اندیشهٔ معاد که مفید رستگاری عقبی است هرگز بخاطر نگذرید
چه دانم که من منهمک مضیق گناهان و غریق لجهٔ عصیان را بجز تحفهٔ ربا [illegible] کدام دست مایه بجا داشت آمرزش خواهد
رباعی هرچند که سر سبز گناه آورده‌ایم ٭ در سایهٔ دولت پناه آورده‌ایم ٭ در چشم بامید زلال کرمت
چون نامهٔ خود روی سیاه آورده‌ایم ٭ هر صبح که از بستر استراحت برخیزم بشکر سد رمق که متاع [illegible]
نوع انسانیست خاک مذلت بر سر میریزم و چون شام در رسد از خلو معده و غلبهٔ جوع رقبهٔ ایمان
سخت گرفتاری میبینم بعد از آنکه شب پردهٔ ظلمانی بر روی روز افکند مغلوب خواب غفلت و مسلوب
اسباب عقلت میگردم بیت هر شبی گویم که فردا ترک این سودا کنم ٭ باز چون فردا شود
امروز را فردا کنم ٭ الهی بر من عاصی ببخشای و برین گنهگار کرم فرمای که استطاعت طاعت ندارم
و از غایت نومیدی تخم حسرت در مزرع دل میکارم توقع بعفو جرائم و تصفح مآثم دارم و بغیر از بخشایش تو سرمایه
بغیر فروتنی آرم فرد می توانی که دهی اشک مرا حسن قبول ٭ ای که در ساخته قطرهٔ بارانی را گوهر
تو که ترکیب سر را بدهی سامانی ٭ سر و سامان که دهی بی سر و سامانی را ٭ الهی خواهش مرا که کوچه گرد
شهرستان غفلت ست کامیاب جمعیت ساز و مخل بعرض غرض طول ٭
بر انداز الهی بنده ام و از عجز و ناتوانی شرمنده من گمراه وادی غوایت را بالبشارت راه نجات هدایت کن
بخشایش من عاصی اثیم بحرمت نیکان کفایت فرود بر جرم من بخشش آر که دردمند شفیع ذات محمدی علیه التحیه [illegible]

تمام شد

شکر و سپاس منعم متعال که این نسخهٔ [illegible] فرجام ماه [illegible] باهتمام امیدوار مغفرت غفار [illegible]
محمد مصطفی خان [illegible] حاجی محمد [illegible] خان مرحوم در مطبعهٔ مصطفائی واقع بیت السلطنت لکهنو
زیر اکبری دروازه بتاریخ پنجم ماه محرم الحرام سنه ۱۲۶۳ هجری حلیه طبع پوشید مشتاقان الانظار [illegible]